



مروړی بر تاریخ معاصر افغانستان

سر محقق دکتور فاروق انصاری



د کټور څاروونکي انصاري

سرمحقق

افغانستان

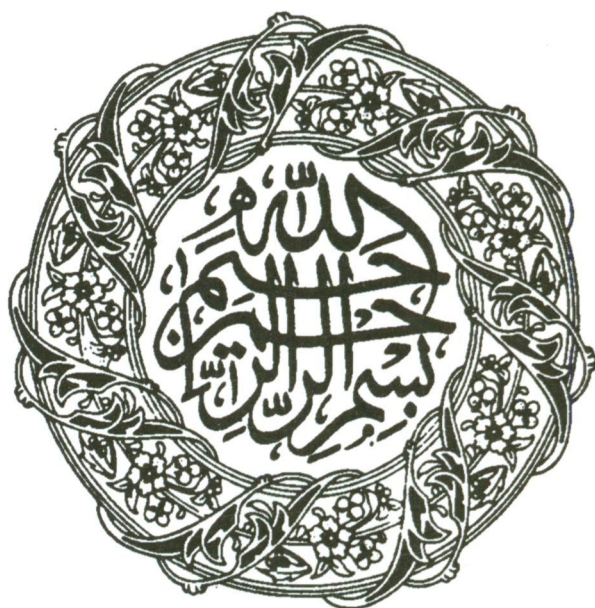
مورونو پر څارونکي معاصر

مورونو پر څارونکي



کتاب‌های دیگر چاپ شده از همین مولف:

- ۱- تاریخ هرات
- ۲- جغرافیای تاریخی قندهار
- ۳- دافغانستان سیاسي او ټولنیز بدلونه
- ۴- تیمورشاه درانی
- ۵- فشرده تاریخ افغانستان
- ۶- تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان
- و ...





مروری بر

تاریخ معاصر افغانستان

سرمحقق دکتور فاروق انصاری



سرشناسه: تاریخ افغانستان
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ معاصر افغانستان، سر محقق دکتور فاروق انصاری
مشخصات نشر: کابل، نشر نگار، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: قطع رقعی، ۳۲۳ صفحه
موضوع: تاریخ



نام کتاب: مروری بر تاریخ افغانستان معاصر
نویسنده: سر محقق دکتور فاروق انصاری
ناشر: نشر نگار
شماره گان: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: تابستان ۱۳۹۹ خورشیدی
بهاء: ۳۰۰ افغانی

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر و مولف محفوظ است

مرکز پخش: کابل، کارته سه، چهارراهی پل سرخ، مارکیت ملی، منزل تحتانی، نشر نگار، شماره تماس: ۰۷۹۹۵۴۴۹۹۸

جوی شیر: انتشارات محمد رفیق، کوچه پنجم، شماره تماس: ۰۷۹۹۰۸۰۰۵۰

نماینده گی مزار شریف: انتشارات ثقافت، شماره تماس: ۰۷۷۷۰۵۸۹۹۹

نماینده گی هرات: انتشارات هاشمی، شماره تماس: ۰۴۰۲۰۰۴۱۴۱

نماینده گی پلخمری: کتاب فروشی فردوسی

نماینده گی بامیان: کتاب فروشی شهدا

هرگونه نسخه گیری و بازنویسی، ذخیره کمپیوتری، اقتباس کلی و جزئی بدون اجازه کتبی ناشر و

مولف ممنوع می باشد.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱
بخش اول (در آستانه ی تاریخ معاصر).....	۵
فصل اول (ابدالیان هرات).....	۷
امرای ابدالی هرات.....	۱۶
فصل دوم (نادر شاه افشار و افغان ها).....	۱۷
بخش دوم (آغاز تاریخ معاصر).....	۲۳
فصل اول (احمد شاه (بابا) ابدالی و تأسیس حکومت جدید افغانی).....	۲۵
نظام اداری و ساختار سیاسی.....	۲۹
اوضاع اجتماعی و اقتصادی.....	۳۵
فصل دوم (تیمور شاه سدوزایی).....	۴۱
اوضاع اقتصادی و اجتماعی.....	۴۴
فوت تیمورشام.....	۵۹
فصل سوم (زمان شاه سدوزایی).....	۶۱
آغاز روابط سدوزاییان با قاجارها.....	۶۳
فصل چهارم (آغاز تکاپوی دستگاه استعماری و سقوط).....	۶۷
زمان شاه سدوزایی.....	۶۷
نخستین معاهده انگلیس و ایران علیه افغانستان.....	۷۱
تشدید اختلاف فتحعلی شاه و زمان شام.....	۷۳

فصل پنجم (رقابت شاه محمود و شاه شجاع سدوزایی و ...)	۷۷
پادشاهان سدوزایی درانی	۸۴
بخش سوم (روی کار آمدن محمدزائیان)	۸۷
فصل اول (محمد زائیان بارکزایی)	۸۹
امیر دوست محمد خان	۹۱
شاه شجاع در حمایت انگلیس‌ها	۹۲
امیر دوست محمدخان (دور دوم)	۹۶
فصل دوم (امیر شیر علی خان و چالش برادرانش)	۹۹
امیرمحمد افضل خان	۱۰۰
امیر محمد اعظم خان	۱۰۱
امیر شیرعلی خان (دور دوم)	۱۰۲
تجاوز دوم انگلیس‌ها به افغانستان	۱۰۴
فصل سوم (امیر عبدالرحمن خان و تحکیم دولت مقتدر مرکزی)	۱۰۷
امیر حبیب الله	۱۱۶
قتل امیر حبیب الله	۱۱۹
فصل چهارم (امیر امان الله خان پادشاه متجدد افغان)	۱۲۳
اعلام استقلال افغانستان، ماندگارترین میراث	۱۲۵
پایان جنگ استقلال	۱۲۸
فصل پنجم (اصلاحات و نوآوری‌های شاه امان الله)	۱۳۳
گسترش آموزش‌های جدید (معارف)، اساسی‌ترین اقدام	۱۳۴

اعزام محصل به خارج.....	۱۳۵
آغاز سفر اروپایی از قندهار.....	۱۳۷
پایان سفر، آغاز سقوط.....	۱۴۱
انتقال حکومت امانی به قندهار.....	۱۴۶
حبیب الله کلکانی.....	۱۴۸
فصل ششم (محمد نادر شاه افغان و جانشینانش).....	۱۵۳
محمد ظاهر شاه.....	۱۶۳
سردار محمد داود خان.....	۱۶۹
امرا و پادشاهان محمدزایی بارکزیایی.....	۱۷۵
فصل هفتم (مروری بر وضعیت فرهنگی و ادبی).....	۱۷۷
فرهنگ و ادب معاصر پشتو.....	۱۸۸
فصل هشتم (کودتای ثور سال ۱۳۵۷، آغاز فروپاشی ...)	۱۹۷
خلق‌ها و پرچمی‌های چپی از ظهور تا سقوط.....	۱۹۸
فصل نهم (ورود مجاهدین به کابل).....	۲۱۱
تصویری از اوضاع عمومی کشور در سالهای حاکمیت مجاهدین.....	۲۱۱
بخش چهارم (ضمایم).....	۲۲۱
ضمیمه اول (بررسی تاریخی نهضت و حرکت اسلامی معاصر...)	۲۲۳
پیشینه تاریخی.....	۲۲۳
عوامل و زمینه‌های رشد بیداری جاری اسلامی.....	۲۳۱
الف- آزادی‌های قانونی.....	۲۳۱
ب- دانش‌آموختگان خارج از افغانستان.....	۲۳۶

ج- فعال شدن جناح های چپ و وقوع کودتای مارکسیستی.....	۲۳۸
د- مهاجرت های وسیع و تشکیل احزاب و سازمان های جدید.....	۲۴۱
ضمیمه دوم (تاریخچه جراید در افغانستان).....	۲۵۷
ضمیمه سوم (فرمانده احمد شاه مسعود مشهور به آمر صاحب).....	۲۸۳
ضمیمه چهارم (عروج و سقوط دوکتورنجیب الله...).....	۲۹۱
منابع و مآخذ.....	۳۰۱
الف) منابع فارسی و پشتو.....	۳۰۱
یک - کتاب.....	۳۰۱
دو - مقاله.....	۳۱۲
سه- مصاحبه.....	۳۱۴
ب) منابع اینترنتی.....	۳۱۴
ج) منابع لاتین.....	۳۱۵

مقدمه

پدید آمدن موسسه‌ها و نهادهای مختلف تحصیلات عالی و روی آوردن گروه انبوهی از جوانان به فراگیری علوم در پی تحولات اخیر در کشور را شاید بتوان یکی از تحولات نیک در تاریخ معاصر افغانستان پنداشت که اگر با برنامه‌ریزی صحیح، استفاده از روش‌های آموزشی نوین، بهره‌گیری از اساتید و دانش‌آموختگان جدید و مهم‌تر از اینها، تهیه کتب و منابع درسی علمی و قابل‌باور همراه گردد می‌تواند آینده درخشان برای کشور رقم زند.

در همین راستا استقبالی که از نبشته پیشین این جانب زیر عنوان «فشرده تاریخ افغانستان» برای تدریس در سطوح مختلف تحصیلات عالی به عمل آمد، باعث شد که کتاب مزبور، چندین بار به چاپ برسد و اینک تهیه کتاب جداگانه به نام «مروری بر تاریخ معاصر افغانستان» که باز به منظور تهیه متن درسی بدان اقدام شد، شاید گامی کوچکی باشد برای پاسخ‌گویی به نیازی که نزد محصلان و دانشجویان عزیز در زمینه دانستن تاریخ معاصر کشور وجود دارد.

این کتاب در واقع صورت توضیحی و تا حدودی تکمیلی بخش سوم کتاب فشرده تاریخ افغانستان است که صرفاً به منظور بررسی و تحلیل تاریخی رویدادها و پدیده‌های مهم تاریخ معاصر فراهم آمده است و چون در میان اغلب تاریخ‌دانان کشور، بر آغاز تاریخ معاصر افغانستان از روزگار فرمانروایی احمد شاه ابدالی نوعی توافق وجود دارد، در این نبشته نیز همین مقطع به عنوان مبداء تاریخ معاصر در نظر گرفته شد، اما به دلیل پیوند این مقطع با وقایع پیش از آن، سعی گردید تا تکاپوها و تلاش‌های افغان‌ها در آستانه این تحول تاریخی نیز مورد مطالعه و بررسی کوتاه قرار گیرد.

باید افزود که پیش زمینه‌های تشکیل حکومت توسط احمدشاه و خانان درانی همراه وی، با دو حرکت هوتکیان غلجی قندهار و ابدالیان هرات به وجود آمد و سپس شکل‌گیری نیروئی از افغانان عمدتاً ابدالی در نظام افشاری ایران و انتقال آن پس از فروپاشی نظام مذکور به افغانستان، در مجموع به نضج‌گیری، پایداری و توسعه قدرت و مکنت افغانان در سرزمین خراسان-سپس افغانستان- و سرزمین‌های مجاور آن منجر شد و بنیادهای حکومتی را گذاشت که هر چند به دلیل رقابت‌های قبیله‌یی و قومی از یک سو و فشارها و توطیه‌های استعماری در قرن ۱۹ از جانب دیگر، مصئون از دشواری و چالش نماند، اما در مجموع توانست که به نحوی تا کنون استمرار پیدا کند.

پرسش‌های اساسی این پژوهش نیز که نگارنده کوشیده است بدان‌ها پاسخ‌های نسبتاً روشنی ارایه دهد عبارتند از:

۱. سیاست نادرشاه افشار در قبال افغان‌ها چه پیامدی داشت؟

۲. احمد شاه ابدالی چگونه و بر مبنای کدام الگو حکومت تشکیل داد و خانان در نظام او از چه مقام و موقعیتی برخوردار بودند؟

۳. نخستین حکومت ابدالی سدوزائی چرا جایش را به محمدزائیان بارکزائی داد؟

۴. همسایگی با استعمار، چه پیامدهائی برای افغانستان داشت؟

۵. برخورد روشنفکران و روحانیان با پدیده نوگرایی و تجدد در تاریخ معاصر افغانستان چگونه بود؟

و چند پرسش دیگری که در لابلای مباحث بدان‌ها پاسخ داده شد.

سخن دیگر سپاس و تشکر از نشر نگار به مدیریت سید عبدالامین حسینی است که زحمت چاپ این کتاب را متقبل شدند و نیز از پسرم انجنیر محمدرضا انصاری و دخترم عابده انصاری که زحمت تایپ و دیزاین این کتاب را نیز کشیدند سپاسگزاری می‌نمایم. خداوند همه را مشمول الطاف بیکران خویش قرار دهد.

و ما توفیقی الا بالله العزیز الحکیم
سرمحقق دکتور فاروق انصاری- اکادمی علوم افغانستان، کابل

تابستان ۱۳۹۹ش

بخش اول
در آستانه‌ی تاریخ معاصر

فصل اول

ابدالیان هرات

ابدالیان به اصالت نژاد افغان مشهورند و گویند که آنان منسوب به شخصی بنام اودال = ابدال فرزند ترین فرزند شرخبون (شرف‌الدین) فرزند سره بنی فرزند عبدالرشید پتهان می‌باشند^۱ و محل بود و باش اولیه آنان حوالی کوه سلیمان دانسته شده است. هرچند برخی از پژوهشگران اودال را همان هپتال = هپتل یا هیطل و هیطال تعبیر کرده‌اند که شاخه‌یی از هون‌های سفید بوده و دسته‌هایی از آنها در عهد شاه پور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) متدرجاً به دنبال فشار امواج انسانی که از نواحی مجاور مغرب دیوار چین بر آنان وارد می‌شد در اطراف مرزهای شرقی جا به جا گردیدند و سپس در حدود سال‌های (۴۲۵-۴۲۰ م.) در کوه‌پایه‌های تخارستان اولین تشکیلات را به وجود آوردند، ولیکن در واقع امر این پیوند هون‌ها بیشتر با غلزی‌ها/غلجی‌ها محتمل‌تر

۱. سلطان محمد درانی، تاریخ سلطانی، بمبئی: کارخانه محمدی، ۱۳۹۸ ق.، ص ۵۲.

می‌نماید تا ابدالی‌ها، زیرا احتمال آنکه غلزی‌ها/ غلجی‌ها از طوایف خلیج ترک یا هون باشند زیادتر است و اصلاً اطلاق غلزی بر این شاخه شاید به همین جهت بوده باشد. در هر حال، پشتون‌ها که در نواحی کوه سلیمان اسکان داشتند علی‌الظاهر از حدود سال‌های ۱۴۳ق. به بعد که مسلمانان به غرض جهاد با کفار بدانسو می‌رفتند، عمدتاً مردم کابل برآنان نام اوغان یا افغان گذاشتند و به صورت دقیق‌تر نخستین بار مؤلف گمنام کتاب جغرافیایی حدودالعالم من المشرق الی المغرب بود که از این قوم در کتاب خویش نام برد^۱ و سپس تاریخ‌یمینی از آنان به عنوان قومی که سپاه محمود غزنوی را در بازگشت از قنوج هندوستان مورد حمله قرار داده بود یاد کرد.^۲ بیهقی نیز از ناحیه‌یی به نام «افغان شال» در کنار رودخانه غزنین نام برده است^۳ و این شاید نخستین نشانه واضح از حضور قوم افغان در سرزمین‌های مشهور و تاریخی خراسان باشد، ولیکن در حوالی غربی‌تر به نظر می‌آید ارغستان در شرق قندهار به حیث وطن اصلی ابدالیان و قلات به عنوان مرکز اسکان غلزی‌ها/ غلجی‌ها حداقل در عصر صفوی‌ها مطرح بوده است و در این میان، قندهار که گاه به ایران و زمانی به هندوستان تعلق داشت، همچنان محل اسکان مشترک قبایل غلجی و ابدالی و سایر اقوام محلی بوده است و این هر دو شاخه افغان بیشتر مواقع نسبت به پادشاهی صفوی انقیاد نشان می‌دادند، اما

^۱. مؤلف ناشناس، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: ۱۳۶۲، ص ۱۶.

^۲. ابوشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تاریخ‌یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۴، ۱۳۸۲، ص ۳۸۹.

^۳. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۰.

بعداً و موقعی که اهالی قندهار از دست والی تعیین شده دربار صفوی به ستوه آمدند، ابدالیان قندهار یک نفر نماینده به نام سدوخان (اسدالله خان) را مستقیماً به دربار ایران فرستادند تا شکایت افغان‌ها را به عرض پادشاه ایران برساند. شاه عباس از بلاغت و فصاحت سدوخان ابدالی در هنگام اظهار شکوه خوشش آمد و متقابلاً اداره امور قندهار را جهت رضایت خاطرش به او سپرد و حاکم قبلی صفوی را عزل ساخت و این سدوخان، اداره امور ولایت قندهار را چنان به خوبی انجام داد که محبت عامه را به خود حاصل نمود.^۱

کوچ طوایف ابدالی افغان به جانب غرب و عمدتاً به سوی هرات از روزگار شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۶-۱۰۷۸ ق.) شدت اختیار کرد و گفته می‌شود آنان پس از کوچ به حوالی آن ولایت ییلاق شان را در حوالی بادغیس در شمال هرات و قشلاق شان را در شرق این ولایت و در نواحی اوبه و شافلان تا اسفزار (شیندند) انجام می‌دادند. کوچ افغان‌ها به جانب هرات ظاهراً بی‌ارتباط با ازدیاد نفوس آنان نیز نبوده و گفته شده است که در اواخر عهد شاه سلیمان و آغاز زمامداری شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۴۰-۱۱۰۶ ق.) شمار آنها به شصت هزار خانوار می‌رسید و سردار ابدالی‌ها از جانب دولت صفوی عنوان «سلطان» داشت^۲ و گویند که در این زمان سرداری آنان با

^۱. سید جمال الدین افغانی، تمه البیان فی تاریخ الافغان، ترجمه محمد امین خوگیانی، مطبع دولتی، صص ۷۳-۷۲.

^۲. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۹.

حیات سلطان سدوزایی بود و اتفاقاً در آن اواخر میان او و یکی از مالیات بگیران هرات بر سر امری گفتگویی روی داد و کار به مناقشه و جنگ کشید که در خلال آن، مامور مذکور به قتل رسید و حیات سلطان با برادرش از بیم انتقام قزلباشان به مولتان در هند گریخت و پنج شش هزار خانوار ابدالی هم - قبیله او نیز خانه و کاشانه خود را ترک گفته و متواری شدند.^۱

چندی بعد در قندهار نیز میان حکمران صفوی شهر و ابدالیان قندهاری به سرکردگی شیرخان بر سر حصول مالیات نزاع و درگیری برخاست (۱۰۵۰ق. / ۱۶۴۱م.) و در نتیجه بیگلربیگی (حکمران) قندهار، ابدالیان حومه شهر را تاراج کرد و منازل شان را آتش زد و بدین ترتیب خصومت صفویه و ابدالیه بیش از پیش ریشه دوانید و سپس با اینکه دولت صفوی سعی ورزید که از طریق ایجاد دو دستگی و اختلاف و حمایت از رقیب شیرخان به اسم شاه حسین سدوزایی، ابدالیان را دچار شقاق سازد، ولیکن استفاده از رقابت دو دربار صفوی و گورکانی بر سر تصاحب قندهار و مساعدت‌های گورکانیه به مخالفان صفویه باعث گشت که عوامل صفویه، از سیاست اختلاف افکنی در میان ابدالی‌ها طرفی نبندند.^۲ این نقار و خصومت به ویژه بعد از انتصاب گرگین خان گرجی به عنوان بیگلربیگی قندهار ابعاد تازه‌یی گرفت و در این زمان ابدالیان چون سرکرده ورزیده‌یی نداشتند از بیم گرگین خان مناطق ارغستان را گذاشته به نزدیک شهر قندهار و در ناحیه موسوم به قنات علی آباد

۱. همان.

۲. سلطان محمد خان درانی، پیشین، صص ۶۱-۶۳.

درسه فرسخی قندهار استقرار یافتند، ولی در این موقع، گرگین خان نیز به تحریک میرویس خان غلجی دست به تاراج ابدالیان زد.^۱ عده‌یی را به قتل رسانید، شماری را در زندان افکند و بقیه ابدالیان نیز راه فرار در پیش گرفته، برخی به منطقه شورابک و قبایل بیشتری به نواحی بکوا پناه بردند.

رخدادهای قندهار و عصیان غلجی‌ها به رهبری میرویس‌خان علیه حکمران محلی صفوی در آن شهر، فرصت مناسبی فراهم آورد تا ابدالیان که در انتظار انتقام بودند بار دیگر وارد صحنه سیاست شوند و بنابراین از عبدالله خان فرزند حیات سلطان که همراه با پدر به مولتان پناهنده شده بود خواستند که رهبری ابدالی‌ها را برعهده گیرد.^۲ وی نیز همراه با پسرش اسدالله خان از مولتان به خسروخان فرمانده قشون ایرانی که برای سرکوب قیام قندهار اعزام شده بود پیوست و ضمن اظهار اخلاص و انقیاد نسبت به دولت صفوی، فرماندهی حدود پنج‌صد یا ششصد سوار ابدالی را که برای جنگ علیه غلجی‌های قندهار اعزام شده بودند، برعهده گرفت.^۳ خسروخان اندکی پس از ورود به فراه به منظور متارکه جنگ با میرویس خان غلجی وارد مذاکره شد، اما گفتگوها در تابستان ۱۱۲۳ق. / ۱۷۱۱م. قطع شد و خسرو به پیشروی خود به طرف قندهار ادامه داد. میرویس و غلجاییان آماده مقابله شدند و مجبور گردیدند تا بخشی از نیروهای‌شان را به مصاف ابدالیان که برای تقویت

۱. همان، ص ۶۹.

۲. همان ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹۸.

خسروخان در راه بودند بفرستند و بقیه غلجی‌ها در کرانه رود خانه هیلمند موضع اختیار کردند.^۱ محاصره قندهار توسط قوای اعزامی دربار صفوی و سپس شکست آنها، مقاومت و پایداری شدید ابدالیان و گرجی‌ها در برابر غلجی‌ها در اطراف قندهار و سستی و ناپایداری نیروهای ایرانی، قتل خسروخان و دیگر مسایلی که در آن ایام در ارتباط با قندهار روی داد موجب بازگشت ابدالیان به هرات شد.^۲ و از جمله عبدالله خان با اهل و عیال وارد هرات گردید و چون سردار و رئیس قوم بود همه سرخیلان و بزرگان ابدالی در این ولایت به او رجوع آوردند و رهبری و اداره امور قوم را به او مفوض ساختند. این وضعیت موجب هراس حاکم محلی صفوی عباس‌قلی خان شاملو شد و وی نمی‌خواست این بار، شاهد تجمع افغانان ابدالی در هرات باشد و لذا در روزی که عبدالله خان با پسرش اسدالله خان به ملاقات وی آمده بود هر دو را دستگیر و زندانی ساخت، اما در همین روزها سرداران قزلباش هرات نیز به علت بد رفتاری عباس‌قلی خان شاملو بر او شوریدند و از حکومت عزلش ساختند.^۳

در چنین وضعی که حاکم هرات معزول شد و حاکم جدید (جعفر قلی خان) هنوز نرسیده و در راه بود، عبدالله خان سردار ابدالی، پسرش اسدالله خان و گروهی دیگر از ابدالیان از زندان هرات گریختند و به کوه دو شاخ

۱. مرعشی نجفی، پیشین، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۳. سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۹۸.

در غرب شهر هرات پناه بردند که در این زمان محل قشلاق قبیله ابدالی بود، وی بلا فاصله پس از سامان بخشی به امور قومی، جنگجویان ابدالی را گرد آورد و بر سر قلعه اسفزار (شین دند) هجوم برد و آن را تصرف کرد^۱ و بدین نحو بعد از سال‌ها مشقت، خانه به دوشی و محکومیت، اولین پیروزی بزرگ و مهم ابدالیان در خراسان به دست آمد که به نظر می‌رسد با الهام از حرکت استقلال‌خواهانه میرویس خان غلجی در قندهار صورت گرفته باشد. عبدالله خان از این پس تمام طوایف ابدالی را از حوالی فراه و بکوا گرد آورده و با تشکیل لشکر قومی طرح حمله مشترک به هرات را ریخت، اما جعفر قلی خان حاکم هرات نیز با سپاه از شهر بیرون آمد و در یک فرسختی شهر به استقبال نیروهای ابدالی شتافت. در نتیجه نبرد شدیدی میان طرفین، جعفر قلی خان دستگیر شد و لشکر هرات شکست سختی خورد، چون این خبر به شهر رسید هرویای دروازه‌های شهر را بستند و خود را برای محاصره آماده ساختند، ابدالیان نیز بدون وقفه شهر هرات را به محاصره کشیدند (۱۱۲۸ق./ ۱۷۱۶م.)^۲ محاصره هرات زیاد به درازا نکشید، بعد از مختصر نبردهایی که میان دو طرف به وقوع پیوست محصوران که امید به کمک دربار اصفهان را از دست داده بودند، هریک به فکر نجات خود افتاده، بعضی آشکارا و شماری پنهانی با افغان‌ها ارتباط قایم کردند و آخر الامر در شب ۲۳ ماه رمضان سال ۱۱۳۹ق./ ۱۷۱۷م. با همکاری تعدادی از محصوران، افغان‌ها

^۱. همان ص ۲۰.

^۲. مرعشی نجفی، پیشین، صص ۲۱-۲۰.

از راه برج فیل خانه واقع در دروازه عراق وارد شهر شدند و به قدر امکان دست به قتل و غارت زدند.^۱

بعد از تخلیه هرات از وجود قزلباشان و هواداران صفویه، افغان‌های ابدالی اسفزار نیز وارد شدند و در اندک مدتی مناطق دیگر هرات از جمله کوسویه، غوریان، بالامرغاب و بادغیس را تصرف کردند و در جانب شرق به فراه نیز هجوم بردند که در این وقت از سوی غلجی‌ها اداره می‌شد و آن را نیز به حکومت هرات ملحق ساختند.^۲ در این حال، منصورخان حاکم صفوی مشهد چون از واقعات هرات آگاهی حاصل کرد، خود با سپاهش آهنگ هرات نمود و لکن او و سربازانش در ناحیه غوریان از ابدالیان شکست خورده و به جانب مشهد گریختند و از آنجا حاکم مشهد نامه‌ای را به اصفهان فرستاد و کیفیت واقعه را به اطلاع شاه سلطان حسین صفوی رسانید.^۳ پادشاه ایران، ضمن برکناری حاکم مشهد، فتح‌خان ترکمن را به عنوان سردار کل خراسان مامور جنگ با افغان‌ها کرد، اما فرمانده جدید نیز از اقداماتش طرفی نیست و ابدالیان افغان با شکست دادن سپاه اعزامی صفوی، باری حتی به مشهد و نیشابور نیز دست انداختند و با گرفتن غنائم زیادی به هرات بازگشتند.^۴ پس

۱. مستوفی از مورخان آن عصر می‌نگارد که افغان‌ها پس از ورود به هرات جعفر قلی‌خان را همراه با تقریباً سه هزار نفر از قزلباشان واهالی هرات به قتل رسانیدند. نک: محمد محسن مستوفی، زبدة التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸.

۲. مرعشی نجفی، پیشین، ص ۲۱ / سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۹۹.

۳. مستوفی، پیشین، ص ۱۱۸.

۴. مستوفی، پیشین، صص ۱۲۲ - ۱۲۰.

از کسب پیروزی‌های مذکور بود که ابدالیان هرات تقریباً اطمینان یافتند که می‌توانند از عهده مقابله با غلجی‌هایی برآیند که فراه در نزدیکی هرات را در اختیار داشتند و بنابراین تصمیم به یورش گرفتند و با تصرف قلعه فراه هر که از غلجاییان را که یافتند، کشتند و هر که به دست آنها نیفتاد، فرار کرد و خبر واقعه را به قندهار رسانید و محمود غلجی را به کیفیت حادثه آگاه ساخت. اسدالله خان ابدالی قلعه فراه را به هوادارانش سپرد خود به هرات بازگشت، اما محمود هوتکی غلزی، بدون درنگی عزم پیکار کرد و به جانب فراه لشکر کشید. از هرات نیز ابدالیان افغان به سرکردگی اسدالله خان به راه افتادند و چون به پیروزی خود اطمینان داشتند، پا را از محدوده فراه فراتر نهاده و در ناحیه دل‌آرام با غلجاییان مواجه شدند. نبرد خونینی در گرفت، ولی در نهایت شکست بر لشکر ابدالی افتاد و اسدالله خان نیز کشته شد.

پس از تحمل شکست در فراه، ابدالیان به هرات عقب نشستند و به دلیل اختلاف و چند پارگی موفق به انتخاب فرد شایسته‌ی برای ریاست خویش نشدند و با اینکه محمد زمان خان سدوزایی، ذوالفقار خان، عبدالرحمن خان و عبدالغنی خان الکوزایی را برای مدت کوتاهی به عنوان رئیس برگزیدند، اما فی الواقع هرات تا هنگام ظهور نادر شاه افشار و توجه او به جانب هرات، حاکم و فرمانروای درست و حسابی نداشت، تنها این زمان و در پی اطلاع ابدالیان از اخبار فتوحات و پیروزی‌های نادر بود که دست از اختلاف کشیدند و حسب المصالحه فراه را به ذوالفقار خان پسر ارشد محمد زمان

خان و هرات را به الله یار خان سپردند^۱ و در هنگامی که نادر قصد یورش به سنگان را داشت به تحکیم مواضع شهر هرات مبادرت ورزیدند و در عین حال نیروهایی را به کمک ابدالیان سنگان گسیل داشتند.^۲

امرای ابدالی هرات:

عبدالله خان پسر سلطان ۱۱۲۹ق.
زمان خان پسر دولت خان ۱۱۳۲ق.
محمد زمان خان پسر عبدالله خان ۱۱۳۵ق.
ذوالفقار خان پسر زمان خان ۱۱۳۶ق.
الله یارخان پسر عبدالله خان ۱۱۳۸ق.
ذوالفقار خان (مکرر) ۱۱۴۲ق.
الله یارخان (مکرر) ۱۱۴۳-۱۱۴۲ق.

^۱. سلطان محمد، درانی، پیشین، ص ۱۰۱.

^۲. محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی، ج ۳، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۳.

فصل دوم

نادرشاه افشار و افغان‌ها

نادر = ندر قلی در اصل از قبیله قرقلو (قرخلو) یکی از شاخه‌های قوم افشار بود. این قبیله از زمره ترکمنانی می‌باشد که در سال‌های استیلای مغولان از ترکستان کوچیدند و در آذربایجان اسکان یافتند.^۱ در خراسان سابقه حضور آنها به روزگار شاه عباس کبیر (۱۰۳۸-۹۹۶ق.) بر می‌گردد و وی (شاه عباس) به منظور دفع یورش‌های ازبکان، ۴۵۰۰ خانوار از افشاریان را به خراسان کوچانید و به عنوان سپر حفاظتی از آنان سود جست و نادر در میان این جماعت در ناحیه درّه گز به سال ۱۰۸۹ق./۱۶۷۸م. زاده شد، پدرش امام قلی نام داشت. وی مراحل جوانی و کسب شهرت را در خراسان گذراند^۲ و در سال ۱۱۳۹ق./۱۷۲۷م. که سال‌های تسلط افغان‌ها بر اصفهان است، مشهد

^۱. میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۶.

^۲. ابوالحسن گلستانه، مجمل‌التواریخ، به کوشش مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶ پ، ص ۳۶۷.

را به دست آورد و جمعی از افشارهای ایبورد را با رضا قلی پسرش و حرم خویش به مشهد خواست و در همین سال تصمیم به رویارویی با افغان‌های ابدالی گرفت و به رغم درخواست تهماسب که از نادر مکرر می‌طلبید تا عنان توجه به جانب اصفهان بازگرداند او امتناع ورزیده و می‌گفت: «مثل ابدالی دشمن قوی در هرات گذاشتن و رایت عزیمت به دفع دشمن دور افراشتن، رویه هزم و مقتضای استقامت رای و عزم نیست، اول به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت.»^۱ درگیری‌ها و برخوردهای نادرشاه افشار با افغان‌های ابدالی هرچند با وقفه‌هایی تا محرم سال ۱۱۴۵ ق. / ۱۷۳۳ م. به درازا کشید و طی این مدت حکومت ابدالیان را به کلی برانداخت و آنان را مطیع خویش ساخت. نادر افشار همچنین قدرت‌های محلی را که در پی سقوط و استیلای افغان‌های غلجی اینجا و آنجای ایران سر برآورده و بساط حکمرانی مستقل خویش را گسترده بودند از میان برداشت و پس از راندن افغانان از ایران و خلع شاه تهماسب صفوی خود در شوال ۱۱۴۸ ق. / ۱۷۳۶ م. تاج شاهی بر سر نهاد و از این پس به فکر قندهار افتاد و آن را نیز بعد از یک سال محاصره تسخیر کرد (۱۱۵۰ ق. / ۱۷۳۸ م.) و دولت کوچک شده غلجی را نیز برانداخت و سپس غزنه، کابل و تقریباً تمام افغانستان، بخشهایی از هند و ماوراءالنهر را به چنگ آورد و بدین ترتیب پس از کوروش کبیر شاید دومین شخص قهار و توانمند باشد که توانست با کوشش‌های فراوانش و با بسیج و به کارگیری نیروهای ساکن در فلات ایران،

^۱. استرآبادی، پیشین، ص ۷۸.

قلمرو وسیع و بزرگ جغرافیایی را در حیطه تصرف خویش درآورد. وی در این سرزمین پهناور و مسکن و ماوای اقوام و قبایل مختلف، سیاست خشونت و مدارا را در برابر قبایل و اقوام سلحشور در پیش گرفت و در حالی که برخی از اقوام و قبایل را به سیاست قهر و تنبیه شدیداً سرکوب کرد و از اوطان اصلی تبعیدشان ساخت، در همان حال شمار دیگری را مورد نوازش قرار داد و در سپاه و نظام خویش وارد نمود و به مراتب بالای اداره و حکومت منصوب ساخت، همانگونه که در قبال افغان‌ها نیز چنین نمود. نادر پس از برانداختن افغانان ابدالی و غلجی، طوایف یوسفزایی افغان در کوهستان‌ها و هزاره‌های غرjestان را به شدت تنبیه کرده و گروه کثیری از آنان را بی‌جا و در سرزمین‌های دیگر سکنی داد،^۱ اما با این وجود با سران قبایل و اقوام موصوف از در دوستی پیش آمد و ایشان را نوازش نمود و به ویژه افراد زیادی از افغانان ابدالی و شماری از شاخه توخی غلزی (رقیب هوتکیان) را وارد اردو و لشکر خویش ساخت و از آنان در ماموریت‌های خطیر و حساس کار گرفت و علی‌الخصوص لشکرکشی دشوار به داغستان (صفر ۱۱۵۴ق. / ۱۷۴۱م.) با مشارکت دوازده هزار نفر از پیادگان و سواران افغان ابدالی صورت گرفت و اینان نیز با رشادت کم نظیری بخش اعظم داغستان را تسخیر کردند^۲ و سپس شایستگی‌شان را در جنگ با عثمانی‌ها و نیز اعراب نشان دادند.^۳ از زمره

^۱. نک: استرآبادی، پیشین، صص ۳۳۸-۳۰۳.

^۲. علی اصغر شمیم، از نادر تاکودتای رضاخان میر پنج، تهران: نشر مدبر، چ ۴، ۱۳۷۳، صص ۱۷ و ۱۲۰.

^۳. جونس هنوی، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۷۷، ص ۱۲۴.

سرداران افغان نادرشاه افشار به ویژه نام چند نفر که در وفاداری نسبت به مقاصد و در جانفشانی در رکاب او اشتها یافتند در منابع تاریخی دوره نادری زیاد مشاهده می‌شود: یکی امان الله خان پوپلزایی که در جنگ هرات به نادر پیوست و در همان‌جا نیز با گروه زیادی از افراد قبیله‌اش کشته شد،^۱ دیگری عبدالغنی خان الکوزایی است که مسئله هرات با میانجی‌گری و درایت او خاتمه یافت و وی سپس در کشورگشایی نادر در سمت گرجستان و در جنگ با عثمانی‌ها تهور زیادی از خود بروز داد و سومین سردار افغان، احمدخان سدوزایی (احمد شاه درانی) بود که پس از تسخیر قندهار توسط نادر، وی (احمدخان) و برادرش (ذوالفقار خان) از زندان غلجی‌های قندهار رهایی یافتند و بعدها با نمایش شجاعت، پایمردی و کاردانی‌اش از زمره خواص نادر افشار گردید و فرماندهی سپاه ابدالی نادر را بر عهده داشت.

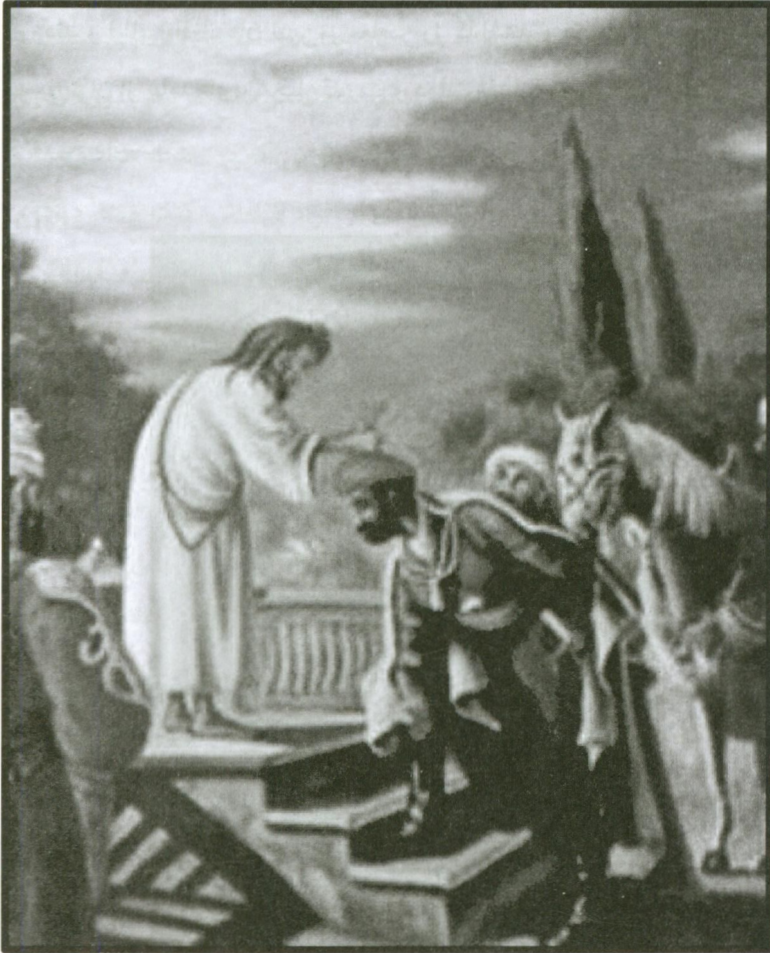
در هر حال؛ اگرچه نادرشاه افشار مراکز قدرت افغانان در هرات و قندهار را بر انداخت و نیروی در حال اعتلای افغانی را در خراسان آن‌روز کاست و یا هم مضمحل ساخت، اما در عین حال خود، پرورش دهنده شخصیت‌ها و سپاهی از افغان‌ها شد که هم در زمان حیات وی، رشادت و صلابت خویش را به منصه نمایش گذاشتند و هم در مراحل بعدی که مرکز قدرت افشاری فرو پاشید، توانمندی خود را حفظ نمود و با انتقال آن به قندهار که در این وقت و پس از کوچ ابدالیان متواری در مشهد، نیشابور و سمنان بدان‌جا به مرکز مهم ابدالیان مبدل شده بود، مرکزیت جدید و مستقلی را به وجود

۱. محمد کاظم مروی، پیشین، ج ۱، صص ۱۹۴-۱۹۳.

آوردند و اساس افغانستان نوین و معاصر را گذاشتند و در واقع، این کار را نیز می توان از پیامدهای تشکیل قدرت و دولت افشاری خراسانی در آن برهه از تاریخ دانست.



نادر شاه افشار



گذاشتن خوشه گندم بر سر احمد شاه بابا ابدالی

بخش دوم
آغاز تاریخ معاصر

فصل اول

احمدشاه (بابا) ابدالی و تأسیس حکومت جدید افغانی

احمدشاه ابدالی ملقب به بابا موسس سلسله سدوزایی و فی الواقع بنیادگذار افغانستان معاصر است. وی در سال ۱۱۳۵ ق. / ۱۷۲۳ م. در مولتان هندوستان متولد شد^۱ و در کودکی همراه پدرش (محمد زمان خان) ابتدا به قندهار کوچید و سپس به هرات انتقال یافت و حسب آنچه در منابع تاریخی این دوره ذکر شده دوران کودکی اش را در هرات و فراه گذرانید و بعد از آنکه برادراندرش (ذوالفقار خان سدوزایی) در نتیجه غلبه نادرشاه افشار بر هرات، از آن شهر به قندهار عزیمت نمود، وی که در این هنگام ده سال بیشتر نداشت به همراه برادر، اسیر حسین غلجی افغان حاکم وقت قندهار شد و تا آمدن نادر شاه افشار به قندهار (۱۱۵۰ ق. / ۱۷۳۸ م.) شش سال را در محبس قندهار

^۱. تاریخ خورشید جهان اجداد احمدشاه را چنین معرفی کرده ست: احمد شاه بن زمان خان بن دولت خان بن شیرمست خان بن خواجه خضر بن سدوزی. نک: شیر محمدخان، تاریخ خورشید جهان، پیشاور: یونیورسیتی بک ایجنسی، [بی تا]، ص ۱۷۰.

ماند و دقیقاً پس از سقوط قندهار به دست نیروهای ایرانی بود که احمدخان نوجوان رهایی حاصل نمود و نزد نادرشاه رفت و از سوی او به همراه برادرش (ذوالفقارخان) به مازندران در شمال ایران اعزام شد.^۱

احمدخان از این پس تا زمان بازگشت نادر از سفرهند، سند و خوارزم در مازندران ماند و چون نادرشاه از سفر مذکور به خراسان آمد در زمره مستقبلین مازندرانی

احمد خان نیز به حضورش شتافت و مورد لطف و نوازش نادر واقع گشت و علی-الظاهر از این زمان بود که مراحل ترقی را پیمود و به عنوان فرمانده نیروهای زبده ابدالی افغان و سواران ازبک سپاه نادر افشار انتخاب گردید.

گویند نادر در چهره احمدخان علایم بزرگی



احمد شاه (بابا) ابدالی

^۱. سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۱۲۱.

و کامرانی را دیده و روزی به او نظر انداخته و گفته بود: «ای احمد! به خاطر داشته باش که بعد از من این اورنگ و تاج سلطنت و بساط جهان بانی به تو انتقال خواهد یافت. آنگاه که بر سریر سلطنت تمکن جستی زنهار با اولاد و احفاد من بد نکنی»^۱ و اتفاقاً پیش‌بینی نادر درست از آب درآمد و وی بعد از قتل نادر شاه افشار (جمادی الثانی ۱۱۶۰ق. / ۱۷۴۷م.) سپاه افغان و ازبک نادری را برداشته، بدون توقف در هرات^۲ راه قندهار در پیش گرفت و در آنجا بود که بعد از گفتگوی چند روزه میان سران اقوام و قبایل، وی بدان دلیل که از دودمان کوچک سدوزایی بود که به زعم سران حاضر افغان عزلش کار مشکلی نبود به اشاره و انتخاب صابرشاه لاهوری از صوفیه همراه لشکر وی برای پادشاهی خراسان نامزد و برگزیده شد.^۳ هرچند عامل فوق (خوردی نسبتی قبیله سدوزایی) شاید نقشی در امر انتخاب احمد شاه دستکم از دید و نظر روسای موجود قبایل رقیب داشته بوده ولی نمی‌توان بر دو عامل

^۱. سید حسین شیرازی، تاریخ درانیان، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹، ص ۴۱.

^۲. به نوشته تاریخ درانیان علت عدم توقف احمدخان ابدالی و سپاه افغان او در هرات آن بود که «وی هنوز اعتماد و اطمینان کاملی به همراهان خود نداشت و از مکتون ضمایر و مظنون خواطر افراد سپاهی آگاهیش نبود که کدامیک با او موافق و مساعدند و کدام مخالف و معاند» نک: شیرازی، پیشین، ص ۴۷.

^۳. محقق گرانمایه تاریخ احمد علی کهزاد علت اصلی انتخاب احمد شاه به عنوان پادشاه در جرگه شیر سرخ قندهار را «خوردی نسبتی قبیله او» می‌داند و می‌نگارد: «در موقعی که بنا بود در زیارت شیرسرخ قندهار سران قبایل افغان از میان خود شاهی انتخاب کنند، قبیله سدوزایی از نقطه نظر شمار خانوار یا افراد قبیله از همه قبایل دیگر کوچکتر بود و اگر تناسب تعداد خانواده دو قبیله سدوزایی و بارکزیایی در نظر گرفته شود اولی نسبت به دومی در حدود یک نهم یا یک دهم بود چنانچه مورخین یکی از علل انتخاب شدن احمدخان را به پادشاهی همین خوردی نسبتی او می‌دانند تا اگر خلاف مصالح قوم رفتار کند عزل او آسان باشد.» نک: احمد علی کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی، کابل: انجمن تاریخ، [بی‌تا]، ص ۱.

دیگر نیز چشم پوشید، یکی ورزیدگی، کاردانی، شجاعت و سایر ویژگی‌های شخصی احمدخان و دیگر دست یافتن وی بر مالیات نقدی و جنسی سند و کابل بود که به قدر دو کروور (یک میلیون) و به نوشته تاریخ خورشید جهان نه لک روپیه^۱ توسط ناصرخان حاکم کابل و پشاور و تقی‌خان اخته بیگی مامور مالیاتی دولت افشاری برای رساندن به نادر حمل می‌شد ولی در بین راه و در ناحیه فراه^۲ و یا هم به قولی در حوالی قندهار^۳ به دست احمدشاه افتاد و وی آن را به حکم سالی که نیکوست از بهارش پیداست، نیک پنداشت و تمامی محموله مذکور را ضبط کرد. از این پس کار احمدشاه بالا گرفت و بعد از استحکام قدرتش در قندهار و سازماندهی حکومت خویش براساس الگوی دولت در ایران که خود از نزدیک آن را دیده بود^۴ و با عبرت از فرجام کار نادرشاه افشار، برای تحکیم و تثبیت بیشتر قدرتش در داخل، بیشتر بر تاثیر جنگها و لشکرکشی‌هایش در خارج تکیه کرد^۵ و بنابراین پس از فتح غزنی و کابل، راه هند در پیش گرفت و شش بار بر آن کشور یورش برد و طی این حملات و یورش‌ها هم خودش و هم سرداران سپاه و روسای قبایل افغان به اموال و غنائیم زیادی دست یافتند و به قولی: «... غنیمتی

^۱. شیر محمدخان، پیشین، ص ۱۷۲.

^۲. میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی گشا، تهران: اقبال، ج ۳، ۱۳۶۳، ص ۸.

^۳. شیرازی پیشین، ص ۴۸؛ و: ابوالحسن گلستانه، پیشین، ص ۶۰.

^۴. مونت استوارت الفنسٹون، افغانستان (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۴۸۳.

^۵. همان، ص ۴۸۴.

گزاف و مالی به اضعاف آلا ف که محاسب وهم و فکر از حساب آن عاجز و قاصر و عروس پر زیور دهر از مشاهده آن خیره و متحیر بود از طایفه مرهته و جنود هنود به شاه درانی رسید و...»^۱

نظام اداری و ساختار سیاسی

احمدشاه ابدالی مناصب حکومتش را به پیروی از الگوی حکومت افشاری در ایران به وجود آورد و پست‌های مهم آن را نیز برخنان درانی که وی برکشیده آنان به حساب می آمد، تقسیم کرد^۲ از جمله به شکل زیر:

^۱. شیرازی، پیشین، ص ۸۴.

^۲. مونت استورات الفنستون، پیشین، صص ۴۸۴ - ۴۸۳.

شهنواز خان بامیزی (بگی خان) با لقب شاه ولی خان به حیث وزیر، سردار جهان خان پوپلزائی ملقب به میرزن خان و خان خانان به حیث سپه سالار، شاه پسند خان اسحق زائی به حیث امیر لشکر.^۱

اما به هر میزانی که تجارب او در امور دولت داری فزونی می یافت و به ویژه بعد از آنکه سرزمین های وسیع در خراسان، ایران و هند به زیر اداره و کنترل او در آمد، نظام اداری و سیاسی او کاملتر شد و صورت منطقی تری یافت، با این وصف عناوین و القاب ترکی و مغولی که به نظر می آید از الگوی دولت در ایران گرفته شده بود، همچنان رواج داشت به خصوص شباهت فراوانی میان دو دربار افشاری و احمدشاهی وجود داشت.^۲

^۱ . سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۱۲۲؛ نیز محمود حسینی جامی پست ها و مقامات حکومتی نظام احمدشاهی را چنین بر می شمارد: بگی خان بامیزی با لقب شاه ولی خان کشیک چی باشی؛ عبدالله خان فوفلزائی دیوان بیگی؛ حاجی نواب خان الیکوزائی، صاحب جمع صندوق خانه سرکار خاصه ی شریفه؛ شاه پسند خان، میر آخور باشی؛ برخوردار خان اچکزائی، قابوچی باش؛ محبت خان، ضبط بیگی؛ جعفر خان فوفلزائی، قوللر آغاسی؛ نک: محمود حسینی جامی، تاریخ احمد شاهی، تصحیح دکتر غلام حسین زرگری نژاد، دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۸۴، ص ۷۹. در اثر وکیلی پوپلزائی (فرهنگ کابل باستان) نیز عبدالله خان پوپلزائی به عنوان دیوان بیگی، شاه ولی خان درانی بامیزی به عنوان کشیک چی باشی و وزارت دیوان اعلا، عبدل خان درانی و سپس برادرش مسکین خان به حیث ناظر سرکار خاصه شریفه، محبت خان پوپلزائی به عنوان ضبط بیگی، ملا گل محمد خان بابری به حیث خزانه دار، اسلام خان قلندر زائی پوپلزائی به حیث روزنامه چی که شعبه ای از دیوان اعلا بود، برخوردار خان اچکزائی به حیث سر رشته دار انشاء حضور معرفی شده اند. نک: عزیزالدین وکیلی فوفلزائی، فرهنگ کابل باستان، ج ۱، وزارت اطلاعات و فرهنگ، کابل: ۱۳۸۷، صص ۳۰۸ - ۳۰۰.

^۲ . یو. و. گانکوفسکی، د درانیانو امپراتوری، مترجم دکتر گل محمد نورزی، د افغانستان د علومو اکاډیمی، کابل: ۱۳۵۷، ص ۵۰.

مهم ترین این پست ها عبارت بودند از: ایشیک آغاسی (وزیر دربار) که متعلق به پوپلزائیان درانی بود.

اردو باشی

میر آخورباشی

عرضی بیگی که به برخوردارخان، سپرده شد.

دیوان انشاء

پیش خدمت باشی

مهمان دار باشی

ناظر کارخانه طعام

پیشخانه چی

خواجه سرا باشی

ضبط بیگی یا هرکاره باشی (استخبارات)

محکمه شرعیه

دیوان اعلا

خزانه داری و... اما وزارت، مقام والا و برجسته پس از پادشاه به حساب

می‌آمد و او وظایف مهمی نظیر هدایت سیاست خارجی با مشوره پادشاه، مکاتبات سیاسی از سوی پادشاه، نگهداری و مراقبت بر نظم و امنیت داخلی، کنترل مامورین عالیرتبه در ولایات و مرکز، معرفی اشخاص به پادشاه برای پست‌های بالای حکومتی و ... را به دوش داشت.^۱

به‌جز اینها، در شاهنشاهی احمدشاهی به لحاظ تشکیلاتی دو نوع ولایات (ولایات خراسانی و ولایات هندوستانی) وجود داشت که شمارشان در مجموع به ۳۰ ولایت می‌رسید. از نظر درجه اهمیت، ولایات مذکور به سه دسته تقسیم می‌شدند:

۱. ولایاتی که مستقیماً زیر نظر شخص پادشاه اداره می‌شد (مانند هرات، فراه، غزنی، کابل، بامیان، غوربند، جلال‌آباد، پشاور، دیره‌غازی خان، دیره‌اسماعیل خان، شکارپور، کشمیر، مولتان، بلخ، و آقچه، لاهور و سرهند).

۲. ولایات تابع سرداران یعنی ولایاتی که از سوی سرداران تابع حکومت احمدشاهی کنترل می‌گردیدند نظیر: خراسان (مشهد، تون، طبس)، سیستان، بلوچستان، سند، بهارپور و...

۳. ولایاتی که قبایل و اقوام پشتون و یا اویماق و هزاره در آن سکنی

^۱ . همان، صص ۲۷ - ۲۶، نیز میر غلام محمد غبار، احمد شاه بابای افغان، مطبعة عمومی، کابل: ۱۳۲۲، صص ۱۳۵ - ۱۰۹

داشتند و صرفاً به صورت اسمی تابعیت را پذیرفته بودند، اما در واقع خود مختار بودند.^۱

به این ترتیب شاهنشاهی باعظمتی که با پشتکار احمدشاه درانی و نیروهای عمدتاً رزمی همراه افغان او شکل گرفت شامل ولایات وسیع می شد که در اوج قدرتش در سال ۱۷۶۱ م. در حدود دو میلیون کیلومتر مربع را در بر می گرفت.^۲

نکته دیگر درباره نظام سیاسی ایجاد شده در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی ساختار قدرت و هرم مشروعیتی است که در نظام مذکور مشاهده شد و سپس همین ساختار تا اوایل سده بیستم میلادی با اندک تغییری ادامه یافت.

هرچند برخی خصوصیت‌های نظام پاتریمونیال را که ماکس وبر مطرح می کند می توان در چنین نظامی نیز دید از جمله سلطه یک ارباب یا عشیره که مناصب اداری و نظامی را در اشغال خویش در آورده و آن را تبدیل به سلطه موروثی می سازد^۳ با این حال، نظام سیاسی احمدشاهی را می بایست با توجه به شرایط ویژه افغان‌ها تحلیل نمود که در آن برای نخستین بار، آنان

^۱ . گانکوفسکی، پیشین، ص ۷۹.

^۲ . همان، ص ۱

^۳ . وحید بینش، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، کابل: ۱۳۸۸، صص ۴۴ - ۴۲.

حکومت پادشاهی را تجربه می کردند که با فراخواندن ایشان به اطاعت و نیز محبت، تا سرحد امکان آزادی عمل قبیله‌یی آنان را نیز به رسمیت می-شناخت. افغان‌ها تا این عصر غالباً شاه را یک دشمن نیرومند می دانستند، نه سروری که در سایه حمایتش بیارامند و به او علاقه نشان دهند و به نوشته الفنستون «آنان هر گز زیر فرمان یک پادشاه خودی متحد نشده بودند و چنان در میان خود شیفته‌ی برابری بودند که بر ایشان برتر دیدن یکی از افراد ملت خود نیز، دشوارتر بود تا گردن نهادن بر بیداد یک ارباب بیگانه. این اختلاف، احمد شاه را ناگزیر می ساخت شیوه خاص در پیش گیرد. او نخست می بایست محبت قبیله اش را جلب کند، زیرا به پشتیبانی همیشگی و نیز کمک آنی شان وابسته بود.»^۱

شاید به دلیل رفتار اینگونه‌یی سیاسی احمدشاه بوده که بعضی از صاحب نظران سیاسی، در مدل حکومت او «قبیله» را بالاتر از مقام پادشاه تصور کرده و پنداشته‌اند که تا سال ۱۸۸۰م. (روزگار فرمانروائی عبدالرحمن خان) همین مدل در افغانستان رواج داشت.^۲ به شکل زیر:



^۱. الفنستون، ص ۴۸۳.

^۲. Asta olesen, op.cit, p.34.

و باز به همین دلیل است که دولت در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی در افغانستان، کنفدراسیونی از قبایل درانی پنداشته شده که سپس شکل موروثی به خود گرفت و ادامه یافت. بنابراین، ریشه و بنیاد دولت در افغانستان عصر مذکور در میان اتحادیه یا کنفدراسیونی از قبایل قرار دارد و در واقع دولت، بر آورده قبایل مذکور شناخته می‌شود.^۱

اوضاع اجتماعی و اقتصادی

به موازات پیشروی-
های افغانان و تصرف شهرها
و مناطق آباد به خصوص در
پنجاب و کشمیر املاک و
اراضی بیشتری به سرداران و
خانان ابدالی رسید و در نتیجه
در جامعه به معنی واقعی
کلمه، یک طبقه «خان»
شکل گرفت که صاحبان
اراضی وسیع،



بازار سرپوشیده قندهار

^۱ . Oliver, Roy, Islam and Resistance in Afghanistan, New York: Cambridge university press, second edition, 1990, p p.12-14

جاگیرها (تیول) و گروه‌های زیادی از افراد زیر دست بودند. در درجهٔ نخست چنین افراد، همان شورای نه نفره قرار داشت که احمدشاه ابدالی در اقداماتش متکی به مشوره با آنها شد که نام بعضی از این اشخاص تا هنوز بر برخی محل‌های کابل باقی است.

افزایش امتیازات و حقوق سران قبایل و اقوام و سپردن وظایف اداری و لشکری به ایشان بر میزان قدرت و اعتبار اجتماعی آن‌ها در ابعاد مختلف افزود و در نتیجه دسته‌ای از سران قدرتمندی به میان آمد که هم در روزگار احمدشاه ابدالی و هم تامت‌های مدیدی پس از او، صحنهٔ سیاسی و اداری افغانستان را دستخوش امیال خویش ساختند و فی الواقع به فعالیت‌های مرکز-گریز صور و اشکال گوناگونی بخشیدند و با همه این احوال، نقش احمدشاه درانی در شکل‌دهی افغانستان معاصر، نقشی برجسته و بسیار مهم است، زیرا وی برای نخستین بار در سرزمین کثیرالاقوام موفق شد که بنیادهای نخستین کشور-ملت افغان را بریزد و با اینکه شالودهٔ این طرح بر مشارکت قبایل افغان و عمدتاً درانیان ریخته شده بود، ولیکن سهمی نیز برای قبایل و دسته جات دیگر به عنوان واقعیت‌های عینی اجتماعی در نظر گرفته شده بود و به همین علت، وی از همان آغاز برای کسب توافق حقیقی این گروه‌ها و قبایل مختلف، راه ملایمت و مدارا در پیش گرفت و به میزان دانشی که از سیاست عملی حکومت آموخته بود، حتی‌الامکان سعی ورزید تا روح انسجام،

هماهنگی و همکاری را در این مسکن و ماوای نیروهای غیرمتجانس بدمد و بر همین مبنا رعایت احوال همه اتباع را مدنظر داشت.^۱

نکته مهم دیگر تعقیب سیاست مدارای مذهبی از سوی او در پرتو همان اندیشه کشور ملت - سازی در قبال شیعیان این سرزمین می باشد و جالب است بدانیم که وی با وجود اعتقاد راسخش به مذهب اهل سنت نسبت به شیعیان هیچ گونه تعصبی از خود بروز نمی داد و بر همین اساس، هم در سپاه و هم اداره خویش از گروه های هزاره و قزلباش و دیگر طوایف شیعه استفاده کرد و به ویژه در آن روزگار که سران قزلباش مورد سوءظن بازماندگان نادر شاه افشار در خراسان و ایران واقع شدند،^۲ احمدشاه درانی به خاندان قزلباش مناصب مهم حکومتی را سپرد^۳ و از آنان در لشکرکشی های مختلف استفاده کرد و همچنانکه پیشتر اشاره کردیم وی یک سوم از نیروهای محافظ خویش موسوم به «غلام خانه» را از میان قزلباشان برگزید و افزون بر این، امور مهم مالی را به آنان واگذار کرد و بر ایشان به عنوان

^۱ . به نقل از او گفته شده است که می فرمود : ای وای بر امیری کز داد رفته باشد - مظلوم از در او ناشاد رفته باشد . نک : عبدالحی حبیبی و دیگران، لوی احمد شاه او سلور آنده، بینوا، کندهار: ۱۳۸۳ ، ص ۱۰۷.

^۲ . منشی محمود حسینی، پیشین، ص ۱۵۶ .

^۳ . گویند محمد تقی خان شیرازی که مرد مجرب و کاردانی بود از سوی احمد شاه به خدمت گرفته شد و او تعداد زیادی از قزلباشان را که به امر نادرشاه در سند و پنجاب جاگزین شده بودند به قندهار منتقل ساخت و وارد خدمت نظامی احمد شاه کرد. نک: فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ، ج ۱، صص ۱۲۲- ۱۲۰.

کارگزاران اصلی نظام تازه تاسیس خویش اعتماد نمود.^۱ بر همین اساس بود که باری زمام اداره امور هرات را به درویش علی خان هزاره سپرد^۲ و هرچند بعداً فرزندش (تیمور میرزا) را به جای درویش علی خان فرستاد، اما نکوشید که نیروی متمرکز هزاره در نواحی هرات و بادغیس را متفرق سازد.

از حیث اقتصادی نیز این نکته حایز اهمیت است که همپا و همراه با فتوحات گسترده‌یی که به ویژه در سرزمین هند صورت گرفت ثروت بیکرانی نصیب شخص پادشاه و سرداران و خوانین همراه او گردید و به قولی «... غنیمتی گزاف و مالی به اضعاف آلف که محاسب وهم و فکر از حساب آن عاجز و قاصر و عروس پر زیور دهر از مشاهده آن خیره و متحیر بود...» به شاه درانی رسید.^۳ با این وصف از این ثروت، استفاده بهینه در زمینه رشد و توسعه اقتصادی صورت نگرفت.

این نکته در اینجا قابل یادآوری است که انگلیسی‌ها با ثروت‌های غارت شده از هندوستان تحول عظیمی در کشورشان به وجود آوردند و برخی از صاحب نظران ثروت‌های مزبور را موجب ثبت اختراعات صنعتی و تولید

^۱. Christen Noelle, state and Tribe in 19 th Century Afghanistan, Curzon press, 1997, p.26.

^۲. منشی محمود حسینی، پیشین، ص ۱۹۵.

^۳ سید حسین شیرازی، تاریخ درانیان، تصحیح میر هاشم محدث، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران: ۱۳۷۹، ص ۸۴.

انبوه در آن کشور تلقی می‌نمایند،^۱ اما در افغانستان دانش استفاده از ثروت - های مذکور وجود نداشت و در نتیجه، نه تنها موجب پیشرفت نشد بلکه در بسیاری موارد فواصل طبقاتی را نیز افزود و شکاف اجتماعی ایجاد کرد.

مجموع درآمد سالیانه حکومت احمد شاهی تنها از ناحیه مالیات ۳۱ میلیون روپیه بود.^۲ و این رقم، شامل غنایم، غرامت ها، تحایف و دیگر درآمدها نمی شد که مستمراً به دست می‌آمد، با این وجود محققان، احمد شاه را در ایجاد یک اقتصاد شهری موفق نمی‌دانند. در آن زمان با اینکه سکه ضرب شد تا اتحاد اقتصادی امپراتوری را تمثیل نماید و یا در بعضی شهرهای درجه اول نظیر قندهار، کابل، هرات، غزنه، لاهور، نیشابور و... صنایع خفیفه دستی وجود داشت و در عرصه

تجارت خارجی نیز حدود ۴۰ نفر سردار درانی مشغول بودند و یا هندیان زیادتری به این کار اشتغال داشتند،^۳ اما با این وصف، احمدشاه نتوانست یک اقتصاد شهری نیرومند



مقبره احمد شاه (بابا) ابدالی

^۱. پینش، پیشین، ص ۵۶.

^۲. غبار، احمد شاه بابای افغان، ص ۱۶۶.

^۳. گانکوفسکی، پیشین، ص ۷۰.

خارج از حوزه نفوذ قبایل ایجاد کند و در این زمینه ضعیف و ناکارا بود، زیرا به نظر گریگوریان: «احمدشاه بر سر دوراهی مشکلی قرار گرفت... او برای حفظ حاکمیت و استحکام بخشیدن به موقعیت سلطنت خود به قبایل مهم افغان وابسته بود، در عین حال علایق و خواست‌های دراز مدت کشور، نوع سلطنت متمرکزی مانند ایران را ایجاب می‌کرد که فرد نه تنها مستقل از نفوذ قبایل باشد بلکه بایسته است اقتدار حاکمیت خود را بر آنها نشان دهد.»^۲

در همین جا لازم است بیفزائیم که در میان کارهای برجسته او در عرصه سازندگی می‌توانیم از بنیادگذاری شهر قندهار (احمدشاهی)، بازسازی شهر کابل، احداث شهر تاشقرغان در شمال کشور، پشتیبانی از حرفه سنگ و چوب تراشی، ترغیب فعالیت کارگران فنی هند، احداث عمارتی به نام حاجی خانه در مکه و... نام ببریم.^۳

خلاصه، احمدشاه درانی با ایجاد اداره جدید و ارتش مجهز، طی بیست و پنج سال پادشاهی‌اش موفق شد که امپراتوری با عظمت افغانی را بنیاد گذارد. وی سرانجام در بیستم رجب ۱۱۸۶ ق. در اثر زخم جذامی که در بینی‌اش پدید آمد در ناحیه کوه توبه در حومه شرقی قندهار درگذشت و در شهر احمدشاهی (قندهار کنونی) مدفون شد.

^۱ . وارتان گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، عرفان، تهران: ۱۳۸۸، ص ۷۰.

^۲ . همان، ص ۷۱.

^۳ . همان، ص ۷۰؛ نیز غبار، پیشین، صص ۱۷۸ - ۱۷۴.

فصل دوم

تیمور شاه سدوزایی

با اینکه تاریخ احمد شاهی - از منابع مهم تاریخی این دوره - مشعر است احمدشاه ابدالی در سال ۱۱۶۷ ق. / ۱۷۵۴ م. که قصد تسخیر خراسان غربی را داشت، ولایت عهدی و نیابت سلطنت را به تیمور میرزا (بعداً شاه) سپرد،^۱ اما مجمل‌التواریخ گلستانه - از منابع دوره تیمور شاه - نظر دیگری داشته و تصریح دارد که احمدشاه درانی در آخرین ماه‌های حیاتش، هرات و توابع آن را به تیمور میرزا، قندهار را به فرزند دوشم سلیمان میرزا، کابل را به پرویز میرزا سپرد و شاهزاده اسکندر را ولی عهد خویش تعیین کرد و او را به سمت پنجاب ماموریت داد.^۲ تقسیم مملکت به شکل مزبور میان فرزندان را به دلیل عواقبی

^۱ نک: محمود حسینی منشی، تاریخ احمد شاهی، تحشیه و تعلیقات از سرور همایون، پشاور: دانش کتابخانه، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰.

^۲ ابوالحسن گلستانه، پیشین، ص ۱۲۰. نیز: تفصیل موضوع را در کتاب تیمورشاه درانی نگاشته ایم. بدان رجوع شود.

که به ویژه پس از واقعه فوت موسس سلسله در پی آورد، شاید بتوان از جمله اشتباهات بزرگ سیاسی شمرد، زیرا به زودی معلوم گردید که بعضی از این شاهزادگان به آسانی تحت تاثیر القائات اطرافیان خویش قرار گرفته و روال عادی حکمرانی را دچار اخلال می نمایند؛ کما اینکه در امر جانشینی احمدشاه بابا چنین شد و تیمور را برای مدتی به چالش کشاند.

می دانیم در ایامی که احمدشاه ابدالی در بستر بیماری خوابیده بود، شاهزاد تیمور حکمران هرات که تصمیم داشت به حضور پدر نایل آید با مشکل تراشی شاه ولی خان وزیر اعظم احمدشاه که نسبت به تیمور مظنون بود موفق به ملاقات پدر نگردید و حتی گویند که وی به احمدشاه گفت:

«نواب شاهزاده

تیمور میرزا مناسب

و مقتضی نیست که

مرکز ایالت خود را

خالی گذاشته،

عزیمت قندهار

فرماید... صلاح

آنست که مقرر

فرماید از هرات

حرکت ننماید و

بلکه لازم است



تیمور شاه درانی

ماموری چند از قندهار روانه هرات شده شاهزاده را از زحمت سفر آسوده

دارند و چنانچه در عرض طریق است هر کجا به موکب شاهزاده نایل شدند ایشان را به هرات رجعت دهند.^۱ و در نتیجه تیمور را که به چهار فرسنگی قندهار رسیده بود جبراً به هرات عودت دادند.^۲ وزیر شاه ولی بعد از احمد شاه نیز دست به کار شده و شاهزاده سلیمان را که دامادش بود به پادشاهی انتخاب کرد و کوشید تا با جلب پشتیبانی دیگر اقوام ساکن در قندهار، سلطنت او را استوار سازد، ولیکن از تلاش‌هایش طرفی نبست، زیرا تیمور میرزا در هرات بلا درنگ بعد از استماع خبر فوت پدرش و جلوس برادر در قندهار، علما، مشایخ، روسا و بزرگان لشکر هرات را که بیشتر شان هزاره و اویماق بودند فراخواند و در جرگه‌یی به ایشان گفت: «پدرم در حال حیات خود مرا ولی عهد خود گردانیده بود، ولی ایندم وزیر شاه ولی خان برعکس به خلع ولایت عهدی من کوشیده و به عوض من برادرم سلیمان را بر اریکه سلطنت جلوس داده و او حالا در قندهار طبل سلطنت به نام سلیمان می‌کوبد و به تمامی فرامین پدرم دست گذاشته است، آیا من از آن غاصب تخت و سلطنت حق استرداد دارم یا نه؟»^۳

حاضرین در جرگه پاسخ آری دادند و تعهد سپردند که از وی حمایت نمایند لذا روز دیگر، در اجتماعی از هرویانی که در مزار خواجه عبدالله انصاری برگزار شد، شیخ یحیی عالم دینی آن وقت هرات، شمشیر وحمایل

^۱. شیرازی، پیشین، ص ۹۴.

^۲. همان، ص ۹۴.

^۳. عزیز الدین وکیلی فوفلزایی، تیمور شاه درانی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲، ص ۳۵.

مروج سلطنتی را به دوش شاهزاده تیمور آویخت و به تبعیت از او بیشتر اقوام و قبایل هرات از تیمور حمایت کردند.^۱ از آن پس وی راه قندهار در پیش گرفت و بعد از کشتن شاه ولی خان، دو پسر و دو خواهر زاده وی در ناحیه سیاه آب در بین راه قندهار - هرات، به قندهار وارد شد برادرش را عزل و مراسم جلوس را در قندهار برگزار کرد.^۲

تیمور امور قندهار را نظم بخشید و چون از درانیان کدورتی در دل داشت به جانب کابل کوچید و پایتخت کشور را نیز از قندهار بدان شهر منتقل ساخت. وی که گرفتار شورش های درانیان بود متکی به اقوام قزلباش و هزاره شد، به نحوی که امور دیوانی و دفتری را به آنان واگذار نمود^۳ و با اینکه بیشتر اوقات مدت بیست و دو ساله پادشاهی اش در سرکوب شورش های داخلی گذشت، با این وصف، وی موفق شد که قلمرو پدرش (احمدشاه بابا سدوزایی) را محافظت نماید و برای اداره امور آن نیز از شیوه و روش رفتاری پدر پیروی کرد.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی

یکی از نقاط ضعف حکومت درانیان در همان آغازش به وجود نیامدن

۱. همان، صص ۳۶-۳۵.

۲. سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۵۲.

یک اقتصاد شهری و خارج از نفوذ قبایل در افغانستان است.^۱ می‌دانیم که به ویژه در طی لشکر کشی‌ها به جانب هندوستان ثروت و سرمایه‌ هنگفتی عاید دولت درانی شد و اگر چنانچه از سرمایه‌ مذکور استفاده‌ بهینه‌یی به عمل می‌آمد شاید تحول مهمی در عرصه اقتصاد صورت می‌گرفت، اما این لشکرکشی بیشتر یک گروه خاص یعنی خانان و سرداران را ثروتمندتر ساخت و از جانب دیگر چون ثروت مذکور در خلال لشکرکشی‌ها و فتوحات به دست می‌آمد، جنبه‌ی موقتی و فصلی نیز داشت و نمی‌توانست به صورت دوامدار عواید کافی را نصیب آنان و نیز حکومت درانی سازد.^۲ منتهی نقطه‌ مثبت برای امپراتوری در این جا نهفته بود که آنان مناطقی را با قوه قهریه فتح نموده بودند که در آن‌ها صنعتگران و صاحبان صنایع و تجار و اهل معامله زیست داشتند مانند شهرهایی در هندوستان و یا خراسان و امید می‌رفت که از قبل پرداخت مالیات آن‌ها چرخ نظام امپراتوری به گردش در آید. به همین جهت فشار زیاد دولت بر بازارگانان، اهل حرف و صاحبان صنعت وارد می‌شد^۳ و بخش مهم عواید از این ناحیه به دست می‌آمد.

بر اساس اطلاعاتی که از روزگار فرمانروائی احمدشاه ابدالی در دست است، از کشمیر سالی چهار میلیون روپیه، از ایالات لاهور و مولتان سالی پنج

^۱ . گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ص ۷۰

^۲ . محمد حسن کاکر، افغان، افغانستان و افغان‌ها، تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان، اتحادیه‌ی نویسندگان افغانستان آزاد، پشاور: ۱۳۶۷، ص ۱۰۶.

^۳ . همان، ص ۱۰۷.

میلیون روپیه و تنها از چهار منطقه شمال غرب پنجاب یک میلیون و چهار صد هزار روپیه مالیات حصول می‌شد، زیرا سایر قسمت‌های پنجاب در اختیار سیکان قرار داشتند،^۱ اما این کار در روزگار فرمانروائی تیمورشاه صورت منطقی یافت و وی در زمینه‌ی تنظیم امور مالیات توجه جدی مبذول داشت و به آن صورت شفاف و روشنی بخشید. در جدولی که از آخرین سال حیات تیمورشاه (۱۷۹۳ م.) و نیز سال ۱۷۹۴ م. باقی مانده است، عواید دولت درانی افغانستان از ایالات شرقی به ترتیب زیر نشان داده شده است:

تمام عواید به حساب هزار روپیه	وصول به خزانه‌ی شاهی به حساب هزار روپیه	فی صدی
کشمیر	۴۰۱۸	۲۲۵۰
مولتان	۶۷۳	۲۵۵
دیره‌ی اسماعیل خان	۲۹۹	۱۲۰
		۴۰،۰
		۳۰۳
		۴

^۱ . گانکوفسکی ، د درانیانو امپراتوری، ص ۱۲۸.

۶۱،۰	۶۷	۱۰۹۷	دیره ی غازی خان
۶۵،۹	۳۹۱	۵۹۳	شکارپور
—	اطلاعات وجود ندارد	۱۰۰	مظفرآباد
—	اطلاعات وجود ندارد	۲۳۰	هزاره هند
—	۶۵	اطلاعات وجود ندارد	سکر
۴۵،۴	۵۰	۱۱۰	اتک
۱۵۳،۳	۳۸۰۱	۷۱۲۰۰۰۰	نتیجه

جدول عواید ایالات موسوم به غربی امپراتوری نیز به شکل زیر می باشد:

ولایات	عواید عمومی به حساب هزار روپیه	برای خزانه شاهی	
		به حساب هزار روپیه	فی صدی
کابل	۹۹۵	۲۶۵	۲۶،۶
پشاور	۱۱۹۱	۲۹۵	۲۴،۷
جلال آباد	۴۰۰	۲۰۰	۵۰،۰
غوربند	۹۰	۴۰	۴۴،۴
بنگش	۱۰۰	اطلاعات وجود ندارد	-
غزنی	۱۱۰	۵۰	۴۵،۴
کلات غلجائی	اطلاعات وجود ندارد	۱۰۲	-
چاریکار و پنجشیر	۲۱۰	۱۰۰	۴۷،۶
کندهار	۹۶۱	۲۱۰	۲۱،۸

فراه	اطلاعات	۶۵	-
	وجود ندارد		
هرات	۱۱۸۱	۴۲۱	۲۵،۶
بامیان و	۱۰۰	اطلاعات	-
هزاره جات		وجود ندارد	
نتیجه	۵۳۳۸	۱۷۴۸	۱۳۲،۷

همچنین از ایالات خراسان سالی چهار میلیون روپیه و از بلخ ۵۰۰ هزار روپیه عواید به خزانه‌ی شاهی واریز می‌گردید.^۲

حال اگر بدانیم که بخش بزرگ مالیات مزبور با فشار و اکراه از توده‌ها گرفته می‌شد می‌توانیم تصور نمائیم که اهالی ولایات تابع، چه دید و نگاهی

^۱. همان، ص ۱۳۲.

^۲. همان، ص ۱۳۳.

نسبت به حاکمان خود داشته‌اند و نیز چرا شهرها از توسعه و انکشاف بازماندند و راه به سوی ترقی و اعتلا نبردند.

قابل تأمل است در جدولی که باز از همان سال‌ها باقی مانده، مصارف و هزینه‌های حکومت به شکل زیر نشان داده شده است:

موارد مصرف	به حساب هزار روپیه	فی مصارف	صدی
مصارف نظامی	۱۴۶	۳۱،۶	
در این جمله:			
غلامان شاهی	۱۱۹	-	
توپخانه	۲۷۰	-	
اداره میر آخورباشی	۳۹۰	۸،۴	
در این جمله:			
طبیله شاهی	۱۵۰	-	
فیل خانه	۵۰	-	
قاطرها	۸۰	-	
شتران	۱۱۰	-	

۲۵،۳	۱۱۷۰	سایر دفاتر درباری
در این جمله:		
-	۵۶۰	حرم
-	۲۲۰	آشپزخانه
-	۳۹۰	سایر موارد
۲۶،۰	۱۲۰۰	مصارف ویژه شاه
۴،۵	۲۱۰	امور عمرانی
۴،۲	۱۸۵	معاش مستمری و...
۱۱۰۰	۴۶۱۵	مجموعه

مورد مهم دیگر، فعالیت‌ها و نقش هندوها در شهرهای مهم افغانستان است. اینان به لحاظ اقتصادی به ویژه در عرصه‌ی تجارت، زرگری، حواله جات و گردش پول (بانکداری)، دارو فروشی و رنگ فروشی فعالیت داشتند.

در شهرهای شرقی کشور نیز بیشتر مغازه‌دار بودند و شهر مهمی به خصوص در جانب شرق وجود نداشت که در آن دستکم یک یا دو خانواده-ی هندو سرگرم تجارت و یا هنرپیشگی نباشند. و به خصوص در عصر تیمورشاه تاجران هندو تمام عواید دولتی را زیر کنترل خود در آوردند. یک علت رشد معاملات این گروه می‌تواند این باشد که بنا به مقررات

^۱. همان، ص ۱۴۰.

اسلامی بهره پولی تحریم شده است و مسلمانانِ راست‌دین از آن اجتناب می‌ورزند و این تحریم، برای هندوان و نیز یهودیان این امکان را به وجود آورده است که معاملات بانکی آن‌روزگار را در دست خویش بگیرند.^۱ و حتی بخش مهمی از ثروت هائی را که به افغانستان انتقال یافته بودند بار دیگر به خارج منتقل سازند.

اقلیت یهود نیز برای مدت‌های زیادی در شهرهای افغانستان عمدتاً به کار بازارگانی و تجارت اشتغال داشتند و در مجموع همراه با هندوها زمینه‌های تبادل کالاهای و تماس با کشورهای دور و نزدیک را فراهم می‌ساختند، اما در فاصله سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۶ م. بسیاری از یهودیان مجبور گردیدند به صورت مخفیانه، افغانستان را ترک گفته و به ایران و عثمانی کوچ نمایند.

قابل دقت است که تجار یهودی از قرن شانزدهم نقش برجسته‌یی در مبادلات تجاری ایران بازی کردند.^۲

بازارگانان همچنین در درون امپراتوری درانی کالاهای تولید مراکز صنعتی (شهرها) را مبادله می‌کردند و این مراکز بیشتر در شرق امپراتوری واقع بودند به ویژه در مولتان، لاهور، بهاولپور و دیره‌غازی خان صنعتگران کوچک در بافتن پارچه‌های ابریشمی، فرش‌های دستی (قالین)، گلدوزی و... مشغول بودند. تنها در کشمیر ۱۶ هزار دستگاه بافندگی موجود بود و در غرب

^۱ . نک: گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، صص ۸۷، ۳۸۶ و ۳۸۵.

^۲ . همان، صص ۹۱-۸۹.

امپراتوری در شهرهای هرات، کابل و قندهار نیز مراکز صنعت دستی فعالیت داشتند و از آن جمله در هرات پارچه‌بافی شهرت زیادی یافته بود و تولیدات آنها عمدتاً به ایران صادر می‌شد. پارچه‌های استالفی نیز در آسیای مرکزی بازار خوبی داشت.^۱ اما در میان شهرهای مختلف تجاری، کابل از موقعیت برجسته‌ای بهره‌مند بود و عواید آن از ناحیه محصول اموال تجاری در اواخر سده هجدهم در سال به ششصد یا هفتصد هزار روپیه بالغ می‌شد.^۲

با همه این احوال، فشار بر تجار و اهل حرف و پیشه وجود داشت و آنان مجبور بودند بخشی از محصول و یا درآمد محصول خویش را به خزانه دربار بفرستند و این در حالی بود که زمین‌داران بزرگ و صاحبان تیول و جاگیرداران به عناوین مختلف، بخش مهمی از عواید را به جیب خویش می‌زدند. دادن تیول و جاگیر به خصوص به قبایل درانی از همان آغاز شکل‌گیری دولت درانی در زمره‌ی برنامه‌های اصلی حکومت قرار گرفت و حسب آنچه در منابع تاریخی آمده است زمین‌ها و املاک قندهار به شش هزار قله تقسیم شد و به سران طوایف درانی در ازای در اختیار گذاشتن ۶ هزار نفر برای خدمت لشکری سپرده شد؛^۳ این از یک طرف؛ و از سوئی به موازات پیشروی‌ها و تصرف شهرها و مناطق آبادتر مانند کابل، هرات، پشاور، پنجاب و کشمیر املاک و اراضی بیشتری به سرداران و خانان عمدتاً ابدالی

۱. همان، صص ۶۷-۶۴.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۲.

رسید و در نتیجه، به معنی واقعی کلمه طبقه «خان» شکل گرفت که صاحبان اراضی وسیع، جاگیرها (تیول) و گروه‌های زیادی از افراد زیر دست بودند. نام بعضی از این افراد تا هنوز بر برخی محل‌های کابل باقی است. مانند: گذر دیوان بیگی، گذر سردار جهان خان، گذر مراد خانی و...^۱

با آنکه مقدار واقعی املاک و اراضی سرداران بزرگ و خانان عمدتاً درانی که به گفته گریگویان مالیات ناچیزی می‌دادند و آنهم به دلخواه آنان تنظیم می‌شد^۲ به درستی معلوم نیست، اما از سندی که درباره املاک و دارائی‌های سردار عبدالله خان دیوان بیگی در دست است می‌توان حدس زد که سران مزبور از قبل همراهی با دولت درانی به چه منافعی دست یافته‌اند. در این سند آمده است:

«دیوان بیگی (سردار عبدالله خان) در محل دهکوی کوهدامن و علاقه تگاب و صبر و گنگاخیل و جلال‌آباد و غزنه و ارغستان و دهله و اروغ و خاکریز املاک زیادی را به جایزه خدمات و سفربری‌های خالصه سلطانی برای اعاشه‌ی عساکر غازیان تحت امر و پرچم خود استملاک نمود و اراضی متصرفه آن در همه جا به نام خالصه وکیل‌الدوله معروف بود و مالیات یکصد و نود قلبه زمین اطراف کابل به غرض مواجب و مصارف خودش و دوازده هزار لشکرش و علف‌چرهای کناره راه‌های بین قندهار و کابل، قسمت‌هایی

^۱. وکیلی پوپلزایی، تیمورشاه درانی، ج ۱، ص ۱۴.

^۲. گریگویان، پیشین، ص ۶۸.

که به حکومت متعلق بود به حسب فرمان برای اعاشه کمندهای اسپان و اشتران عساکر قومی او بخشیده شده بود.^۱

تیمورشاه درانی فرزند احمدشاه نیز به جایگاه برتر و ویژه سردار عبدالله خان احترام قایل شد و در فرمانی همه املاک او را از پرداخت مالیات معاف کرد. و کیلی فوفلزایی، این فرمان تیمورشاه درانی را نقل کرده که در بخشی از آن می‌خوانیم: «حکم همایون شد آنکه... املاک زیر خرید عالیجاه ... سردار عبدالله خان درانی فوفلزائی ... که در کابل دارد به تیول همه سائله او در عوض موجب مقرر است که مالیه آن در حساب موجب او محسوب می شود... محصول آن را صرف مایحتاج خود نماید و...»^۲

خلاصه آنکه؛ افزایش امتیازات و حقوق برای یک عده خاص بر میزان قدرت و اعتبار اجتماعی گروه مذکور در ابعاد مختلف افزود و در نتیجه، دسته‌یی از سران قدرتمندی در جامعه به میان آمد که تا مدت‌های مدیدی صحنه سیاسی و اداری افغانستان را دستخوش امیال خویش ساختند و فی الواقع به حرکات و فعالیت های مرکز گریز صور و اشکال گوناگونی بخشیدند و همچنانکه مشاهده نمودیم تلاش فراوان تیمورشاه درانی در خلال فرمانروائی اش صرف مهار قدرت و فزون‌خواهی همین گروه گردید؛ با این وجود گروه اجتماعی مذکور همچنان به حضور و حیات خویش ادامه داد و

^۱ . فرهنگ، پیشین، ج ۱، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.

^۲ . وکیلی پوپلزایی، پیشین، ج ۱، ص ۷۳.

اینان بخشی از عواید حکومت درانی را به خود اختصاص می‌دادند. در جدول زیر مقدار پولی که صاحبان تیول (جاگیرداران) از عواید دولت نصیب خویش می‌ساختند به روشنی نمایش داده شده است. این جدول از سال‌های ۱۷۹۳ (سال وفات تیمورشاه) و ۱۷۹۴ می‌باشد:

برای صاحبان تیول		برای حرا نه ی ساهی	عواید عمومی به حساب هزار روپنه	ولایات
به حساب	فی صدی			
۲۵۵	۲۶	۲۶۵	۹۹۵	کابل
۶۵	۳۴	۱۰۰	۲۱۰	چاریکار و پنجشیر
۴۲۰	۴۳	۲۱۰	۹۶۱	قندهار
۴۵۰	۳۹،۵	۴۲۱	۱۱۸۱	هرات
۳۲۳	۴۸	۲۵۵	۶۷۳	مولتان

دیره	۲۹۹	۱۲۰	۱۵۴	۵۵
اسماعیل خان				
کشمیر	۴۰۱۸	۲۲۵	۶۲۸	۱۵،۵
دیره	۱۰۹۷	۶۷۰	۳۲۰	۳۰
غازی خان				
شکارپور	۵۹۳	۳۹۱	۱۴۵	۱۲۴

شاید به همین دلیل است که شماری از پژوهشگران عقیده دارند که تیمورشاه درانی بیشتر از پدرش موفق به کاهش قدرت قبایل و روسای آنها نشد.^۲

گروه اجتماعی دیگری که در روزگار تیمورشاه درانی از نفوذ زیادی برخوردار شد، روحانیان و علمای دینی بودند که هم در چهارچوب دولت، صاحب مقام و منصب گردیدند مانند: ملا قاضی فیض الله و شیخ عبداللطیف جامی و هم از سوی صاحبان ثروت و مکنت دیگر در جامعه، در مناسبت های مختلف از پاداش های در خور توجهی بهره مند می شدند.

به خصوص در عصر تیمورشاه زمین های زیادی به آنان واگذار گردید.^۳ علاوه بر همکاری با دولت به خصوص اشغال مناصب قضاوت، همچنین

^۱. گانکوفسکی، د درانیانو امپراتوری، ص ۱۴۱.

^۲. گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ص ۷۱.

^۳. گانکوفسکی، پیشین، ص ۴۵.

روحانیان به وظایف سنتی خویش یعنی رسیدگی به امور مذهبی، انجام تشریفات مذهبی هنگام ولادت، ازدواج و مرگ، اعیاد مذهبی، آموزش علوم گوناگون، نجوم و... عمل می نمودند. بخش مهم تعلیم و تربیت نیز در اختیار آن‌ها بود و سلسله مراتب آنها باعث می شد که از دربار تا شهر و قریه حضور داشته باشند. به همین دلیل است که گفته می شود روحانیان در تمام قلمرو امپراتوری از امتیازات ویژه‌ی بهره‌مند شدند.

اهل طریقت و تصوف نیز مورد توجه و شفقت دولت واقع گردیدند. مثلاً باقرشاه برادر صابرشاه سالی ۵۰۰۰ روپیه از خزانه دولت مستمری دریافت می نمود.^۱

از گروه‌های دیگر ممتاز اجتماعی همچنین می توانیم از فرماندهان لشکر و سپاه، درباریان، منشیان و ماموران عالی مقام نام ببریم و به جز اینها، توده مردم قرار داشتند که یا کشاورز و دهقان و یا هم کارگر و مزدکار بودند و یا هم عمله و فعله و سرباز زیر فرمان؛ اما در این میان دهاقین و کشاورزان در آخرین طبقه از سلسله مراتب اجتماعی بودند که با زمین سروکار داشتند. آنان با اهل حرف و پیشه گروه‌هایی را به وجود می آوردند که هم مولد بودند و هم مالیات بده و در عین حال زیر فرمان و مجبور و محروم از هر نوع تحرک اجتماعی. به عنوان نمونه در اواخر زمامداری تیمورشاه درانی در لغمان از زمین‌های آبی ۱ تا نصف محصول خرمن به عنوان مالیه جمع آوری می شد

۱. همان، صص ۴۶ - ۴۵.

و از پشاور ۱ تا ۱ (وجه نقد) و از ناحیه‌ی کامان (کلمان) در همان ولایت که در حدود ۴ ده تا ۳ وازده هزار خانوار تاجیک سکونت داشتند سالانه شصت هزار روپیه مالیه زمین گرفته می‌شد.^۱

فوت تیمور شاه:

تیمور شاه درانی که معمولاً زمستان‌ها را در جلال آباد یا پشاور می‌گذرانید در سال ۱۲۰۷ ق. در پشاور به مرض «مراق» مبتلا شد و یا چنانکه گفته‌اند، مسموم شد. چون معالجه‌ی طبیبان همراه موثر واقع نشد و از جانبی نیز هوای پشاور بر مذاق وی موافق نبود تصمیم گرفته شد تا شاه فوری به جانب کابل حرکت نماید. وی پس از توقف سه روزه در جلال آباد که در خلال آن پسرش - زمان میرزا - از کابل به عیادتش شتافت، راه کابل در پیش گرفت و روز یکشنبه هفتم ماه شوال سال ۱۲۰۷ ق. پس از ۲۲ سال پادشاهی درگذشت و در همان کابل به خاک سپرده شد^۲ و به این ترتیب دومین پادشاه درانی افغانستان نیز به تاریخ پیوست.

۱. افغانستان در دایرة المعارف تاجیک، ص ۳۷۳

۲. ملا فیض محمد کاتب، سراج‌التواریخ، ج ۱، صص ۶۱ - ۶۰؛ نیز: غبار افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۳۷۶.



مقبره تیمور شاه درانی

فصل سوم

زمان شاه سدوزایی

زمان شاه سومین پادشاه سدوزایی، پنجمین پسر در میان ۲۴ پسر تیمور شاه سدوزایی بود که از فاطمه بیگم دختر یکی از بزرگان قبیله سدوزایی به دنیا آمد. (۱۱۸۶ / ۱۷۷۲) و هنگامی که تیمور شاه فوت نمود، امراء و بزرگان دولت تیموری، او را به پادشاهی برگزیدند و این در حالی بود که دو برادر بزرگتر - شاهزاده همایون و محمود - نیز مدعی این مقام بودند. اولین ساز مخالف با زمان شاه ابدالی نیز از سوی همین دو برادر یعنی همایون و محمود که ضمناً ایالات مهم کشور (قندهار و هرات) را در دست داشتند نواخته شد و همین، آغازی بود بر دوره طولانی کشمکش و نزاعی که میان برادران رقیب و دشمن در گرفت و با تحریکات عوامل خارجی به ویژه استعمار انگلیس عمق یافت و ریشه دوانید و موجب ضعف و درهم ریختگی ملت و دولت افغانستان شد.

زمان شاه در اولین اقدام، نامه‌هایی مبتنی بر تقاضای اطاعت برادران به

قندهار و هرات فرستاد، ولکن هر دو برادر مذکور آن را نشنیده گرفتند و در صدد جنگ برآمدند و از این رو زمان شاه نخست به جانب قندهار لشکر کشید و نیروهای همایون را در ناحیه قلات غلجایی شکست داد، اما خود همایون جان سالم بدر برد و به بلوچستان گریخت.^۱ شاهزاده محمود حکمران هرات نیز چون از قصد و نیت زمان شاه آگاهی یافت برای رویارویی با برادر آماده شد، ولکن استماع خبر سقوط قندهار و فرار همایون به بلوچستان، وی را نیز ترسانید و بنابراین نامه‌یی مبنی بر انقیاد خویش به زمان شاه فرستاد و نوشت: «من از دل و جان، مطیع فرمان و چاکر آستانم و تا زنده‌ام هوایی جز بندگی در سر ندارم و... امیدوارم که همان طور که در عهد پادشاه مغفور حکومت خراسان و هرات با این بنده بود اکنون نیز منشور ایالت این مملکت را به نام من بنده مرقوم و اعطا فرمایند که هرگز از اوامر حضرت پادشاه عدول نخواهم کرد.»^۲ نامه مذکور که در ناحیه کشک نخود بر سر راه قندهار به هرات به دست زمان شاه رسید وی را از حرکت به صوب هرات منصرف ساخت و حسب‌الخواهش برادر، حکومت خراسان و هرات را به محمود تفویض کرد و خود به کابل مراجعت نمود.^۳

باآنکه شورش شاهزاده همایون زیاد طول نکشید و وی در نهایت در نواحی مولتان هند از سوی عوامل زمان شاه دستگیر و از بینایی چشم محروم

^۱. سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۱۶۲.

^۲. شیرازی پیشین، ص ۱۴۲.

^۳. همان.

شد، (۱۲۱۰ق./۱۷۹۶م.) اما مخالفت و عصیان شاهزاده محمود والی هرات تا آخر سلطنت زمان شاه (۹ یا ۱۰ سال) دوام کرد و طی آن وی درد سرهای عظیمی برای برادرش در کابل آفرید. یک بار در ایامی که زمان شاه از هند برگشته و در کابل به سر می برد اخبار جمع آوری سپاه و مرکب محمود از هرات برای جنگ با نیروهای کابل را دریافت کرد و بنابراین قشون خویش را برداشته به قندهار آمد. شاهزاده محمود و سپاهش نیز که پیشتر حرکت کرده بودند، با عبور از رودخانه هيلمند در ناحیه میوند با قشون زمان شاه مواجه شده اما جنگ واقعی در ناحیه خاکریز روی داد؛ اما طی آن نیروهای هرات شکست یافتند و اگر کمک محمد خان هزاره از سرداران محمود نبود شاید نمی توانست از معرکه بگریزد و باز به هرات رود.^۱ محمود از هرات این بار مادرش را نزد زمان شاه فرستاد و درخواست عفو کرد که مورد قبول واقع شد و بر امارتش در هرات ابقا گردید.

آغاز روابط سدوزاییان با قاجارها

نکته مهم در تغییر و تحولات اخیر، آشکار شدن نقش قاجارها در قضیه شاهزاده محمود بود که نشان از آغاز روابط جدیدی در منطقه داشت، روابطی که این بار در جانب غرب افغانستان نیز عطف توجه دستگاه سیاسی دولت سدوزایی کابل را می طلبید و می بایست افزون بر راجه های سیک و هندو در شرق کشور، در شرایط جدید، حکومت کابل بر نوع و میزان رابطه با این

^۱. همان، ص ۱۸۵.

حریف جدید نیز می‌اندیشید، زیرا آغا محمد خان قاجار اینک قسمت اعظم ایران را یک پارچه ساخته، بعد از فتح کرمان در ۱۲۰۹ق. / ۱۷۹۵م. خراسان غربی را به مرکزیت مشهد در سال ۱۲۱۰ق. / ۱۷۹۶م. از اولاد نادر به دست آورده، شاهرخ میرزا را به قتل رسانیده و حال با تحریک شاهزاده محمود به جنگ علیه برادر به امور خراسان شرقی نیز دست‌اندازی نموده است. با توجه به این وضعیت، زمان شاه شایع ساخت که قصد گوشمالی آغا محمدخان قاجار را دارد و می‌خواهد «جیش به جانب مملکت ایران در جنبش آورد».^۱ این خبر موثر واقع شد و چون به گوش آغامحمد خان قاجار رسید، وی بی‌درنگ محمدحسین خان قراگوزلو همدانی را با انواع تحف و هدایا از جمله چند راس اسب تازی نژاد و با نامه‌یی مبتنی بر اظهار دوستی و محبت به افغانستان فرستاد.^۲ شاه‌زمان موقع پذیرش سفیر ایران در قندهار، بخشی از نیروهایش را آراست و به نمایش گذاشت تا سفیر مذکور در بازگشت به تهران آن‌را گزارش کند و هم‌چنین گدوخان بارکزی را که به فراست و هوشیاری اشتها داشت، متقابلاً با تحف و هدایا و نامه‌یی که حاکی از مراتب مودت و دوستی بود همراه با سفیر نمود و به دربار ایران فرستاد و در واقع به کدوخان ماموریت داد تا شمار سپاه و لشکر و توانایی جنگی دولت تازه تاسیس ایران را به دقت بررسی نموده و اطلاعات و اخبار درستی را فراهم

۱. ملا فیض محمد کاتب، پیشین، ج ۱، ص ۷۱.

۲. همان؛ و: شیرازی، پیشین، ص ۱۶۲.

آورد.^۱ این گزارش از اوضاع داخلی ایران و میزان توانایی نظامی آن کشور تهیه و سپس به زمان شاه ارایه شد اما پادشاه درانی که سخت شیفته هند بود و از جانی در ایران آن روز منافع زیادی برای خود نمی‌دید^۲ از فرصت ایجاد شده پس از قتل آغا محمدخان قاجار استفاده نمود و این بار فرزند شاه‌رخ میرزا (نادرسلطان افشار) را در حمایت یک هزار سوار افغان به مشهد فرستاد و حکومت آنجا و ولایات تابعه را به وی واگذار کرد. (ذی‌القعدة ۱۲۱۱ق).^۳

۱. کدوخان بارکزیی ماموریتش را در ایران انجام داد و در زمانیکه زمان شاه درهرات بود (۱۲۱۲ق) گزارش خویش را تقدیم وی نمود و پیشنهادش این بود که «از جمله نود هزار سوار قشون سلطانی تنها ۱۲ هزار سوار به سالاری یک نفر سردار درانی خودم و یا شخص دیگر به قصد تسخیر آن مملکت اعزام نماید، این جانب تعهد می‌کنم که تمام مملکت ایران را مسخر کرده و به امپراتوری افغانستان الحاق و ضمیمه نمایم»، نک: عزیز الدین وکیلی فوفلزایی، درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۲۷، ص ۹۹.

۲. علت این عدم توجه شاه درانی به ایران اوضاع نا بسامان و خراب مالی و دیگر مشکلات پس از فروپاشی دولت مرکزی در آن کشور دانسته شده است. نک: وکیلی فوفلزایی، پیشین، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۱.



زمان شاه سدوزایی

فصل چهارم

آغاز تکاپوی دستگاه استعماری و سقوط

زمان شاه سدوزایی

کمپنی هند شرقی انگلیس (تاسیس: ۱۱۲۰ ق. / ۱۷۰۸ م.) که از سال‌ها پیش در مناطق و نواحی ساحلی هند مانند کلکته، مدرس و بمبئی حضور یافته بود، در این عصر (اوایل قرن نوزده) با حذف رقبای اروپایی خویش به یکی از قدرت‌های مهم اقتصادی و نظامی در هند دست یافته و به دلیل برتری در سیاست و اداره و برخورداری از علوم و فنون روز راه خویش به سوی تسخیر کامل هندوستان و سرزمین‌های مجاور آن را می‌پیمود و به نظر نمی‌رسید که گردانندگان آن به آسانی از اهدافی دست بردارند که در طول یک مدت طولانی و با صرف مساعی زیاد حاصل کرده بودند.

سیاست پیشروی خزنده و حذف رقبا و قدرت‌های حاضر در هند در این عصر، شامل زمان شاه، پادشاه افغانستان نیز شد که مانند جدش احمدشاه ابدالی علاقه وافری به هند و ثروت‌های آن داشت و این سیاست (حذف زمان

شاه) به ویژه از آن وقت به صورت جدی پیگیری شد که شواهد و قراینی دال بر طمع قدرت دیگر اروپایی (فرانسه) در دستیابی به هند نیز به دست آمد، شواهدی که نشان می‌داد ناپلئون پادشاه آن کشور طرح تصرف هند را در انداخته و حتی تسخیر مصر در سال ۱۲۱۲ ق. / ۱۷۹۸ م. در این مسیر نخستین گام بوده است.^۱ این دلهره و بیم انگلستان از فرانسویان به ویژه بعد از آن تشدید یافت که با انتشار گزارش‌هایی درباره پیوند زمان شاه با ناپلئون همراه شد، به خصوص آنکه علاقه وافر زمان شاه به لشکرکشی به هند و نیز شور و شوقی که مسلمانان هند در استقبال از وی به عمل می‌آوردند مزید علت گشت و زنگ خطر را برای سیاست‌مداران انگلیس به صدا درآورد، خطری که به زعم آنها از جانب افغانستان امکان وقوع داشت و می‌توانست دستگاه استعماری بریتانیا در هند را به چالش بکشاند و لذا در صدد چاره‌جویی برآمدند و خواستند که حتی‌الامکان علاج واقعه را پیش از وقوع نمایند. اینان در شرایط جدید دو کار می‌توانستند انجام دهند: یکی آنکه اجازه دهند تا زمان شاه از مرزهای افغانستان عبور نموده و در داخل هندوستان در هر جا که به قلمرو انگلیسیان دست انداخت، به مقابله‌اش برخیزند و او را هم‌چون تیپو سلطان از پای درآورند؛ راه دیگر آن بود که با ایجاد شورش و آشوب و تحریکات فتنه‌انگیز در پنجاب و خراسان قدرت او را به تحلیل برده و سپس با به راه انداختن شورش‌های داخلی او را خسته و هلاک سازند. علی‌الظاهر این راه دومی رجحان داشت، زیرا سهل‌تر و با صرفه‌تر می‌نمود و

^۱ پیتیرهاپکرک، بازی بزرگ، ترجمه رضا کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۹، ص ۳۷.

لذا آن را برگزیدند و در نخستین اقدام خویش مامورینی به دربار ایران فرستادند که در این زمان به خراسان نظر داشت و مانند زمان شاه مدعی به دست‌گیری امور آن بعد از یک دوره هرج مرج و ناسازگاری با دربار ایران بود و به این شکل برای اجرای نقشه‌شان دست به کار شده و نماینده‌یی به دربار تهران اعزام کردند.

زمانی که خطر زمان‌شاه برای هند جدی و قطعی تلقی شد، ریچارد ولزلی حکمران انگلیسی معاصر زمان‌شاه در هند، جزییات امر را به جون‌اتان دنکن فرمانروای بمبئی محول کرد و وی (دنکن) یک ایرانی اهل خراسان به نام مهدی‌علی خان را که بیش از بیست سال در کمپانی هند شرقی خدمت کرده و یک سلسله القاب فارسی و هندی گرفته بود، ماموریت داد که به ایران سفر کند و با در اختیار گذاشتن سالانه دوسه لک روپیه به او از وی خواستند که «تمام وسایل لازمه را در دربار ایران به کار گیرد تا زمان‌شاه دائماً مشغول و گرفتار باشد و به طرف هند مراجعت نتواند».^۱

مهدی‌علی خان در ربیع‌الثانی ۱۲۱۳ ق. / سپتامبر ۱۷۹۸ م. با هدایایی همچون ساعت‌های دیواری و بغلی، تفنگ‌های دولول، چند چلچراغ و دوربین و عینک و طاقه‌های پارچه ابریشمی و مخمل با کشتی بمبئی را به قصد ایران ترک کرد. وی در راه توقفی در مسقط داشت و در آنجا قراردادی با سلطان در مورد اجازه ندادن به فرانسویان و هالندی‌ها امضا کرد و در اواسط جمادی

^۱. احمدعلی کهزاد، «زمان شاه و دخالت دستگاه استعماری» کابل، سالنامه افغانستان، ۱۳۲۹، ص ۳۴۲.

الاول ۱۲۱۳ق./ اکتوبر ۱۷۹۸م. وارد بوشهر شد^۱ و بیست پنجم جمادی الثانی ۱۲۱۳ق./ دسامبر ۱۷۹۸م. با ارسال نامه‌هایی برای شاه و صدراعظم از بوشهر، بر تسریع حمله ایران به زمان شاه تاکید کرد و نوشت که با توجه به حضور دو برادر ناراضی زمان شاه (محمود و فیروز) در یزد هر مقدار کمک مالی، سلاح و تدارکات نظامی که لازم باشد در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت.^۲

مهدی‌علی خان همچنین با توجه به گرایش شاه ایران به مذهب تشیع و تعلق خاطرش به سرنوشت شیعیان، خواست که احساسات وی را جریحه‌دار کند و با نوشتن این جمله که «در حملات پیاپی زمان شاه به لاهور هر بار تعدادی از زنان و دختران شیعه توسط سر بازان وی بی سیرت شده‌اند» سعی ورزید تا حملات شاه ایران در حکم جهاد تلقی گردد.^۳ مهدی‌علی خان پس از یک ماه توقف در شیراز و دو هفته اقامت در اصفهان ششم رجب ۱۲۱۴ق./ دسامبر ۱۷۹۹م. وارد تهران شد و در مذاکراتش با شاه و صدراعظم ایران ظاهراً موفق گردید که خصومت میان فتحعلی شاه و زمان شاه را تشدید نماید و چون در این زمان مساله اصلی و مورد منازعه هر دو جانب، سرنوشت خراسان و علی‌الخصوص هرات بود سعی به عمل آمد که به نوشته خاوری «شاهنشاه ممالک ستان، بنابر هم جواریت ایران و هندوستان، نظام کار

^۱. حسین احمدی، ایران و بریتانیا به روایت اسناد موجود در انگلستان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹، ص ۱۲.

^۲. همان، ص ۱۳.

^۳. همان، ص ۱۳.

خراسان را بهانه فرمایند و به آن طرف عزیمت نمایند تا پادشاه افغان به این توهم از عزیمت هندوستان کناره جوید و به راه حفظ ولایات متصرفی خویش پوید.^۱ این چنین بود که حساسیت‌ها نسبت به سرنوشت خراسان فزونی گرفت و اختلاف و ناسازگاری دو طرف روی سرنوشت آن شدت یافت و به سرحد جدال و درگیری و خونریزی رسید و چون دست پنهان استعمار در پس قضایا دخیل بود، سعی می‌شد که این مساله همچنان لاینحل باقی مانده و موجب تشدید خصومت گردد.^۲

نخستین معاهده انگلیس و ایران علیه افغانستان

مهدی علی پس از چند ماه اقامت در تهران، ذی حجه ۱۲۱۴ ق. / ۱۸۰۰ م. وارد بوشهر شد و کارش را به عنوان نماینده کمپنی در آن شهر شروع کرد و چون هنوز تهدید زمان‌شاه برای هند از بین نرفته بود بار دیگر دستگاه دیپلماسی کمپانی هند شرقی به کار افتاد و این دفعه با هدف جلوگیری از یورش‌های زمان‌شاه به هند و خلق مساله برای وی در غرب مملکت و در ناحیه خراسان، جان ملکم^۳ را که افسر سوارکار ماهری بود و زبان فارسی را

^۱. میرزا فضل‌الله شیرازی خاوری، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح ناصر افشار فر، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹.

^۲. یکی از ماموران انگلیسی در ایران به مقام‌های بالادست خود نوشت: «از نظر مصالح بریتانیا شاید صلاح در آن باشد که خراسان مستقل باقی بماند و اختلاف و حسادت بین دو سلطان رقیب دنباله یابد.» نک: عبدالهادی حایری، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دورویه تمدن بوژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵.

۳. John Malcolm.

به راحتی صحبت می‌کرد با هدایای پرزرق و برق و یک هیات چشمگیر پنج‌صد نفری مامور دربار ایران کرد.^۱ جان ملکم ماموریت داشت که ضمن جلب دوستی شاه ایران، وی را متعهد سازد که در صورت بروز هر نوع خطر و حمله‌یی از جانب زمان‌شاه برای هند، به وی اعلام جنگ دهد.^۲ ملکم بعد از ورود به تهران (۱۲۱۴ق. / ۱۸۰۰م.) بارها با شاه و دیگر مقام‌های بلندپایه ایرانی دیدار کرد و با درک این مساله که دربار ایران آماده همکاری با انگلیسیان در زمینه وارد آوردن فشار بر افغان‌ها است موفق شد که خواست و لزومی فرمان‌فرمای انگلیسی هند درباره تهیه معاهده‌یی برضد افغان‌ها را به امضای فتح‌علی شاه برساند که در آن صریحاً آمده بود: «هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید چون سکنه هندوستان رعایای اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان می‌باشند یک قشون کوه پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلی‌حضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مامور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را به کار خواهند برد که آن ملت به کلی مضمحل شده و پریشان گردد.

اگر پادشاه افغانستان مایل گردد که از در دوستی و صلح وارد گردد باید خیال حمله به هند را از سرخود بیرون کند.

هرگاه اتفاق افتاد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با

^۱. پیتروهاپکرک، پیشین، ص ۴۵.

^۲. همان، ص ۴۵.

دولت شاهنشاهی داخل جنگ گردد... انگلیس به ایران کمک نظامی می‌کند.^۱

بدین ترتیب گامی مهم در باب آنچه تامین امنیت حریم دفاعی مستعمره هند نامیده می‌شود بلند گردید و بعد از این بود که تنور مشاجرات و منازعات دو طرف گرم گشت و متأسفانه ضعف دو ملت را به بار آورد.

تشدید اختلاف فتحعلی شاه و زمان‌شاه

فعالیت‌های سیاسی و لژلی و دنکن که به وسیله مهدی‌علی خان و جان-ملکم به انجام رسید، خواسته مهم انگلیسیان را در زمینه ایجاد درگیری و تشنج و بحران عمدتاً بر سر مساله خراسان شرقی و از جمله هرات تحقق بخشید و در این میان مقام‌های انگلیسی به نفع خویش دانستند که: «خراسان مستقل بماند و اختلاف و حسادت بین دو سلطان رقیب (فتحعلی شاه و زمان‌شاه) ادامه یابد.»^۲ این اختلاف و تضاد رو به تزايد بود و در این مورد نامه‌ها و فرستادگانی نیز میان دو پادشاه مزبور رد و بدل شدند. در اوایل سال ۱۲۱۴ ق/۱۸۰۰ م که فتحعلی شاه قصد عزیمت به جانب خراسان را داشت، طره‌بازخان از سوی زمان‌شاه به تهران وارد شد و حامل پیامی برای فتحعلی شاه بود، بر این اساس که: «مملکت خراسان به سبب هم‌جواریت با ولایات متصرفی افغان، انسب چنان است که در تصرف شاه‌زمان، سایر ممالک ایران

^۱. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۴.

^۲. عبدالهادی حایری، پیشین، ص ۲۳۵.

در تحت اختیار شاه ایران باشد، چنانکه شاه زمان را در باب سایر ممالک ایران حرفی نیست، از آن طرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی واقع نگردد، او را برادری کهری از خود شمارند و ملک خراسان را در بسته به شاه زمان گذارند.^۱ اما دربار تهران در پاسخ ضمن رد تقاضای طره بازخان هدف از حرکت شاه قاجار به سمت خراسان را نظم آن مملکت و حتی تصرف قندهار و کابل اعلام داشت.^۲ فتحعلی شاه قاجار به صورت شفاف تری ادعای خویش در مورد خراسان را به اطلاع زمان شاه رسانید و نوشت: «مرو و بلخ و اندخوی و شبرغان و بدخشان و میمنه و هرات و سبزوار و بست و نیشابور و طبرستان و قندهار و بامیان و بلوچستان و سایر مفاضات خراسان در ازمنه قدیمه، در عهد ماضیه و دوران صفویه موسویه به این ملک موروث مقرر مسند پیرایه من وابسته بود. چنانکه بخواهیم در حالت انتزاع دولتین به زیر سم ستوران لشکریان بار دیگر خواهیم آورد و صلاح ما آنست که هیچ پاکیزه خوی رعیت جوی اگر متوجه آرامی رعایا و ایلات و مراقات و الوسات خویش باشد به عزم انتزاع و استهلاک بلوکات بعیده قصد رزم دخالت هلاک ننماید و این رنج بیهوده بر خویش متقبل نشود و در ملک قدیمه ایران زمین چشم حرص و حق تمکین نگشاید و ننماید، زیرا که این ملک محروسه و موروثه من است و قبور جد امجد بزرگوار ما نواب محمد حسن خان قاجار در محل خراسان موجود و حفاظت حدود و شرافت ناموس

^۱. میرزا فضل الله شیرازی خاوری، پیشین، صص ۱۳۲-۱۳۱.

^۲. همان، ص ۱۳۳.

سلطنت از فرائض و شرائف انسانی ما بوده...^۱

پاسخ زمان‌شاه به نامه فتحعلی شاه بسیار شجاعانه بود و در حالی که این شعر را در ستایش خویش آورد که:

قرار داد ز الطاف خویشتن یزدان نگین حکم جهان را به نام شاه زمان

دوستی فتحعلی شاه را با انگلیسیان سخت مورد نکوهش قرار داده و در باب ادعای شاه قاجار بر خراسان جواب داد که: «آنچه در باره مضجع جد خود در خراسان خاطر نشان داشته اید پیداست که این ملک محروس و موروث من و تُست، اما فی الحال رفعت و منزلت سیف و سنان اگر شان تو را سزاست از آن تو خواهد بود و اگر بر شان اسکندر نشان ما گوارا است به جوهر ثبات و عزم من تعلق خواهد گرفت. تو از خدعه و هرزه درایی عزم تصاحب داری و من از جوهر سیوف و جانبازی در تصرف دارم. این ملک محصول شمشیر اجداد خجسته بنیاد من است. نشانه قبر جد تو ملک محروسه خراسان را در قید و ضبط و عمل و دخل تو نمی‌تواند درآورد.»^۲

دشمنی و اختلاف دو پادشاه مزبور که بدون تردید دست‌های پنهان دستگاه استعماری در تشدید و تعمیق آن نقش داشت با حمایت عملی دربار تهران از ناراضیان افغان ابعاد جدیدی گرفت و علی‌الخصوص تجهیز و تقویه

^۱. عبدالهادی حایری، پیشین، صص ۲۳۶-۲۳۷.

^۲. همان.

شاهزاده محمود برادر زمان شاه و حاکم قبلی هرات و اعزام نیروهای کمکی به پشتیانی از او چیزی بود که زمان شاه را سخت عصبانی می ساخت و عاقبت نیز همین محمود در حمایت ایران، با همدستی فتح خان بارکزیایی که او نیز در نتیجه اختلاف درونی به ایران پناه برده بود، توانست که سلطنت زمان شاه را در سال ۱۲۱۶ ق. ۱۸۰۱ م. براندازد و خیال استعمار و دربار قاجار را از ناحیه خصم قوی راحت سازد و به نوشته پژوهشگر گرانمایه ایرانی جناب دکتر حایری، شاه ایران «از این رهگذر گامی بس بزرگ به سود برنامه های استعماری انگلیسیان برداشت».^۱

آری، با سقوط زمان شاه در عصری که موسوم به عروج بارکزیایی است به علت تفرقه ها و تشتت های درونی شاهزادگان و سرداران افغان، استعمار به هدفش دست یافت و دست افغانان برای همیشه از پیشاور، دیره اسماعیل خان و سایر نقاط زرخیز هند کوتاه شد و از آن طرف کمپانی هند شرقی انگلیس نه تنها هند را فرو بلعید که به درون افغانستان نیز رخنه کرد و عوامل آن، خون های زیادی را به صورت مستقیم و غیر مستقیم ریختند.

^۱. همان، ص ۲۳۸.

فصل پنجم

رقابت شاه محمود و شاه شجاع سدوزایی و تجزیه امپراتوری درانی

شاه محمود دومین پسر تیمور شاه درانی که در زمان وفات پدر حاکم هرات بود، پس از آنکه اطاعتش را از زمان شاه اعلام داشت، مانند گذشته حکمران هرات باقی ماند.^۱ با این وجود خیال دستیابی به کابل را از سر دور نساخت و در هنگامی که زمان شاه مشغول امور پنجاب بود سر به شورش برداشت اما با بازگشت سریع زمان شاه، محمود و نیروهایش، پیش از آنکه به قندهار برسند متلاشی شدند و هرات را نیز از کف دادند. زمان شاه اداره امور هرات را به پسرش قیصر سپرد^۲ و محمود که خود را ناتوان از مقابله می‌دید به ایران گریخت و پناهنده در بار قاجار شد و امید آن داشت که با همکاری و

^۱. سلطان محمدخان درانی، پیشین، صص ۱۶۲-۱۶۳.

^۲. همان، ص ۱۶۶.

مساعدت قاجاریان تاج و تخت کابل را به دست آورد، ولکن شورش در آذربایجان و اشتغال ایرانیان به غایله مزبور عجتاً مانع از توجه آنان به موضوع افغانستان شد.^۱ محمود آرام نشست، کمی بعد از تهران به کاشان آمد و از آنجا به قاین رفت و در حمایت چهار هزار سوار خراسانی به فرماندهی امیرخان عرب، به جانب فراه و هرات لشکر کشید، فراه را تصرف و هرات را به محاصره گرفت، اما نتوانست آن را اشغال نماید و چون شکست خورد به جانب بخارا گریخت.^۲ در این حال، زمان شاه از حاکم بخارا استرداد او را خواستار شد، اما وی با شفاعت روحانیون از چنگ وی رهایی یافت و به بهانه سفر بیت‌الله‌الحرام بار دیگر



شاه محمود سدوزایی

^۱. شیرازی، تاریخ درانیان، ص ۱۹۳.

^۲. همان، ص ۱۹۵.

پناهنده دربار ایران شد.^۱

قتل سردار پاینده خان به دست زمان شاه و تشدید اختلاف دو طایفه بزرگ سدوزایی و بارکزایی که به پیوستن فتح خان - پسر پاینده خان - به محمود منجر شد، او را از بن بست سیاسی و نظامی رهانید و از این پس با اطمینان به کمک درانیان و به ویژه بارکزیان و با وجود آنکه ۴۱ نفر سوار بیشتر نداشت عزم قندهار نمود، آن را تصرف کرد و با حمایت درانیان به جانب کابل لشکر کشید.^۲ تلاقی دو سپاه محمود و زمان شاه در ناحیه قلات صورت گرفت. درانیان قندهاری پیروز میدان گشتند، زمان شاه به جانب کابل و از آنجا به سوی جلال آباد گریخت اما در ناحیه قلعه عاشق شینواری که در چپرهار واقع است توسط هواداران محمود دستگیر شد و متعاقباً در کابل از دو چشم کور گردید.^۳ و به این ترتیب دور اول پادشاهی محمود در ربیع الاول ۱۲۱۶ق. آغاز یافت و چون این پیروزی را مرهون کوشش‌ها و مساعی سرداران بارکزایی قندهار و به ویژه فتح خان می‌دانست مناصب و مقامات مهم مملکتی را بر آنان تقسیم نمود و از آن جمله فتح خان را ملقب به شاه-دوست و وزیر اعظم ساخت.^۴ با این وصف، دو حریف قدرتمند دیگر همچنان شاه محمود را تهدید می‌کردند: یکی شاهزاده قیصر پسر شجاع زمان شاه حکمران هرات و دیگری برادر عینی زمان شاه (شجاع الملک) در پشاور

^۱. همان.

^۲. سلطان محمدخان درانی، پیشین، ص ۱۷۶؛ و: شیرازی، پیشین، ص ۱۹۶.

^۳. سلطان محمدخان درانی پیشین، ص ۱۹۷.

^۴. همان، ص ۱۸۰.

و علی‌الخصوص این دومی با آنکه اضافه از دوصد نفر همراه نداشت در همان پشاور تاج پادشاهی بر سر نهاد و ادعای پادشاهی افغانستان کرد.^۱ شاهزاده قیصر حکمران هرات، با اطلاع از سرنوشت پدرش به زودی هرات را به عمش حاجی فیروزالدین (برادر محمود) واگذار کرد و خود راهی ایران شد و در سمنان به حضور فتح‌علی شاه قاجار رسید، یک زنجیر پیل و بعضی تحف دیگر را به وی تقدیم کرد.^۲ دربار قاجار که سیاست پشتیبانی از مخالفان حکومت در افغانستان را اتخاذ کرده بود، این بار از قیصر میرزا نیز حمایت نمود و او را حدود یک سال در تهران نگهداشت و طی این مدت سایر مخالفان حکومت کابل را نیز پناه داد.^۳

دور اول پادشاهی محمود تا سال ۱۲۱۹ق./ ۱۸۰۴م. طول کشید و طی این مدت وی، با شورش‌ها و مخالفت‌های فراوانی از سوی شاهزادگان و سران اقوام مواجه شد و در این میان، شورش غلجاییان که در اثر آن هزاران نفر کشته شدند و نیز درگیری شیعیان و سنیان در پایتخت کشور - کابل - بر ضعف حکومت شاه محمود بیشتر افزود و شجاع‌الملک با بهره‌گیری از همین موقعیت بر کابل یورش برد، آن را گرفت و در نتیجه محمود را نیز به زندان بالاحصار انداخت اما وی با وساطت شاه زمان از کور شدن نجات یافت. دور اول پادشاهی شاه شجاع هفت سال به درازا کشید و طی آن وی نیز همواره با

۱. شیرازی، پیشین، ص ۲۱۶.

۲. میرزا فضل‌الله شیرازی خاوری، پیشین، ص ۱۷۲؛ و: ملافیض محمد کاتب، پیشین ج ۱، ص ۸۶.

۳. میرزا فضل‌الله شیرازی خاوری، پیشین، ص ۱۷۳.

خانان یاغی درانی علی‌الخصوص برادران و برادرزادگان‌ش مواجه بود که بیشترشان با هدایت و مساعدت وزیر فتح خان هر از چندگاه برای حکومتش مسئله‌ساز می‌شدند و از زمره آنان به ویژه محمود مخلوع که پس از چند سال از زندان بالاحصار گریخت و به پسرش کامران میرزا و دیگر مخالفان شاه شجاع در فراه پیوست، مشکلات زیادی تولید کرد. نکته مهم در دور اول پادشاهی شاه شجاع الملک، ملاقاتی است که میان او و الفنستون نماینده ویژه انگلستان به سال ۱۲۴۲ق در پشاور روی داد و در نتیجه آن، معاهده‌یی به دست آمد که هرچند کاملاً به نفع انگلیس و تثبیت موقعیت آنان در شبه قاره بود،^۱ ولیکن از آنجا که آغاز روابط سیاسی افغانستان با کشورهای اروپایی را نشان می‌دهد دارای اهمیت است. دور نخست حکومت



شاه شجاع

^۱. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۸.

شاه شجاع دوام زیادی نیاورد (۱۲۲۴-۱۲۱۹ق.) زیرا اقدام‌های براندازانه برادرانش به ویژه محمود و طغیان رجال و شخصیت‌های نیرومند قومی در گوشه و کنار مملکت افغانستان از کشمیر تا هرات، بر بحران و خرابی اوضاع افزود و سرانجام شاهزاده محمود با استفاده از غیبت شاه، نخست بر قندهار و سپس کابل دست یافت (۱۲۲۴ق.) و شاه شجاع که تاج شاهی را از دست داده بود با سپاه انبوهی به سوی کابل شتافت؛ جنگ دو طرف در نزدیک باغ نمله صورت گرفت و با پیوستن سپاهیان شجاع‌الملک به محمود، دور دوم پادشاهی محمود محرز و مسجل گشت،^۱ اما با اوضاع واحوالی که در اثر اختلافها و کشیدگی‌های برادران رقیب و دشمن سدوزایی پیش آمد افغانستان عملاً تجزیه گردید و حوزه واقعی اقتدار شاه محمود در دور دوم پادشاهی‌اش بیشتر محدود به قندهار و کابل بود، زیرا پشاور در اختیار شاه شجاع قرار داشت، کشمیر در دست عطاءمحمدخان بامیزی بود، قندهار در دست کهندل خان، غزنه در دست شیردل خان، سند در دست نواب صمدخان، بلوچستان در اختیار رحم دل خان و جلال آباد در دست نواب اسد خان بود.^۲ در چنین شرایطی هرات تحت فشار ایرانیان واقع شد و حاجی فیروزالدین (برادر محمود) فرزندش ملک حسین را با هدف کسب کمک به کابل نزد شاه محمود فرستاد تا با مساعدت نیروهای کابل، ناحیه غوریان را که در این روزها

۱. سید حسین شیرازی، پیشین، ص ۲۰۳.

۲. سیدقاسم رشتیاء، افغانستان در قرن نوزده، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ج ۴، ۱۳۷۷، ص ۲۶.

به دست قاجارها افتاده بود باز پس گیرد.^۱ بنابراین شاه محمود، وزیر فتح خان را با دوازده هزار سرباز به جانب هرات اعزام داشت (۱۲۳۳ق.) و وی موفق شد که هرات را به دست آورده و با پیشروی به جانب غوریان آماده جنگ با نیروهای ایرانی شد و متعاقباً در جنگ شدیدی که میان قاجارها و افغانها روی داد، وزیر فتح خان زخم برداشت و جنگ بدون آنکه فاتحی داشته باشد پایان یافت.^۲

بروز شهامت و شجاعت وزیر فتح خان در جنگ هرات و حسن شهرت او در انجام اقدامات موفقانه در پیش از آن، رشک و حسد برادران شاه را برانگیخت و در این میان تعدی به حرم شاهی در هرات از سوی دوست-محمدخان - برادر وزیر فتح خان - بهانه خوبی به دست بدخواهان وی داد تا وی را از سر راه خویش بردارند و لذا کامران میرزا فرصت را مغتنم شمرده، وزیر فتح خان را مورد شماتت قرار داد و از دو چشم کور نمود و با این عمل او، در روابط دو دودمان مهم سدوزایی و بارکزیایی خصومت جای رقابت را گرفت و بیست برادر وزیر فتح خان بارکزیایی که هریک بر ناحیه و ولایتی فرمانروایی داشتند، کشور را در آشوب فرو بردند و سپس با قتل وزیر فتح خان توسط شاه محمود جنگ و درگیری و ناتوانی پادشاه سدوزایی در کنترل اوضاع، سقوط دولت شاه محمود را نزدیک کرد و سرانجام با شکست نیروهای وی در برابر نیروهای دوست محمدخان - برادر وزیر فتح خان - به

۱. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۱ ص ۱۲۸.

۲. تفصیل این واقعه را در کتاب تاریخ هرات نگاشته‌ایم، بدان جا مراجعه شود.

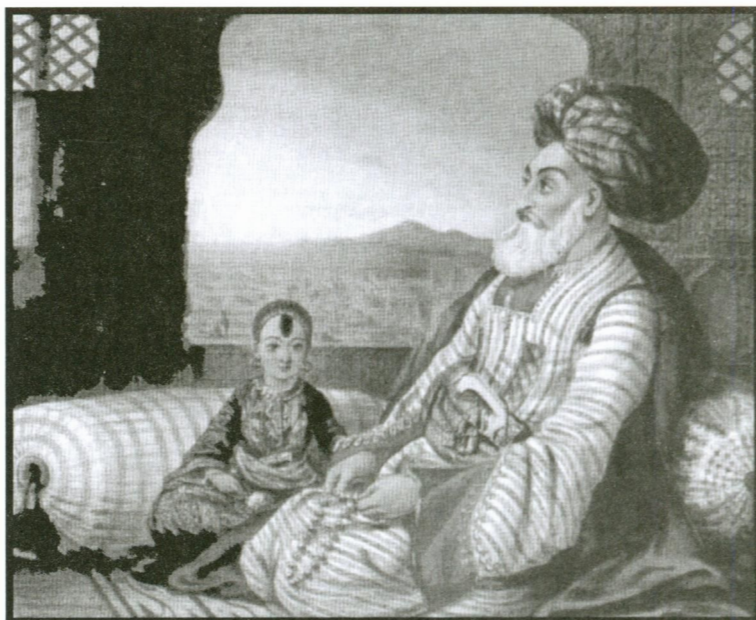
سال ۱۲۳۶ق. در ناحیه هندکی واقع در نزدیکی کابل، ستاره اقبال سدوزاییان به خاموشی گرایید و دوره دیگری در تاریخ معاصر افغانستان که به نام محمدزائیان بارکزیایی شناخته می‌شود آغاز یافت. شاه محمود پس از این شکست، خود را از راه ارزگان به هرات رسانید و از افغانستان، آن روز فقط هرات را سهم خویش ساخت و عاقبت در همان جا به سال ۱۲۴۴ق. درگذشت.^۱ کمی بعد فرزندش (کامران میرزا) نیز به دست یار محمد خان الکوزایی در هرات کشته شد.^۲

پادشاهان سدوزایی درانی:

احمدشاه بابا سدوزایی ۱۱۶۰ق.
تیمور شاه سدوزایی ۱۱۸۶ق.
زمان شاه سدوزایی ۱۲۰۷ق.
شاه محمود سدوزایی ۱۲۱۶ق.
شاه شجاع سدوزایی ۱۲۱۹ق.
شاه محمود (دوره دوم) ۱۲۲۳ق.
شاه شجاع (دوره دوم) ۱۲۵۵ق.

^۱. شیرازی، پیشین، ص ۲۱۶.

^۲. حکومت کوچک شده سدوزایی در هرات به وزیر یار محمد خان الکوزایی رسید، پس از او پسرش سعیدمحمدخان، و بدنبال او شاهزاده یوسف وبالاخره سردار سلطان احمدخان بارکزیایی حکومت آن‌جا را به دست آورد. وی تا سال ۱۲۷۹ق در هرات فرمانروایی کرد، بامرگ او در هنگام محاصره هرات فرزندش شهنوازخان جای پدر را گرفت ولی به زودی شکست خورد و هرات تسلیم امیر دوست محمدخان گردید. تفصیل این وقایع را در جلد دوم کتاب هرات، شهر آریا نگاشته ایم بدانجا رجوع شود.



بخش سوم

روی کار آمدن محمد زائیان

فصل اول

محمدزائیان بارکزایی

محمد زایی عشیره‌یی است از طایفه بارکزایی درانی قندهار و منسوب‌اند به شخصی به نام محمد که در حدود ۱۰۰۰ق. در ناحیه ارغستان واقع در جنوب شرقی قندهار می‌زیست.^۱ نشانه‌های حضور این عشیره در فعالیت‌های سیاسی در روزگار پادشاهی نادرشاه افشار آشکار شد و از زمره چهارده نفر سردار طوایف درانی که در خدمت او به مقام و مرتبتی رسیدند، یکی هم حاجی جمال خان بود از شاخه محمدزایی بارکزایی. پس از قتل نادرشاه که سردار سپاه افغانی او (احمدشاه) راه قندهار در پیش گرفت اول کسی که پادشاهی احمدخان ابدالی را پذیرفت^۲ حاجی جمال بود و دیگران به پیروی از او پادشاهی احمدخان ابدالی (بعداً احمدشاه بابا) را پذیرفتند. فرزند حاجی

^۱. ملا فیض محمد کاتب، ج ۲، ص ۴۱.

^۲. همان، ص ۳.

جمال (پاینده خان) نیز عنوان سرداری از تیمور شاه درانی گرفت و پس از او نیز لقب «سرفراز خانی» یافت و خود و فرزندانش در خدمت پادشاه سدوزایی درانی بودند و به ویژه در اواخر

روزگار فرمانروایی سدوزائیان بیشتر به سیاست روی آوردند و درست بعد از آنکه وزیر فتح خان یکی از فرزندان سردار پاینده خان به دست شاه محمود کشته شد^۱ و بیست برادر او که هریک بر ولایتی سردار و امیر بودند و افغانستان را در کام اغتشاش و آشوب فرو بردند قدرت رهبری و اداره خود را آشکار ساختند و دقیقاً از این پس بود که یک تن از همین برادران



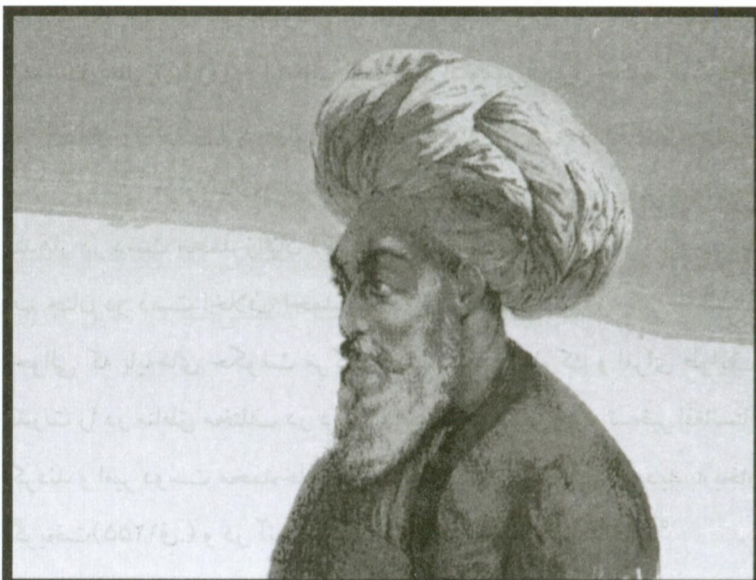
سردار پاینده خان

به نام «دوست محمد خان» شاه محمود سدوزایی را شکست داد و تاج و تخت کابل را از وی ربود.

^۱. نک: سید قاسم رشتیا، پیشین، ص ۴۱.

امیر دوست محمد خان

امیر دوست محمد خان فرزند کوچک سردار پاینده خان ملقب به سرفرازخان است که به سال ۱۲۰۷ق زاده شد^۱ و وقتی پدرش به سال



امیر دوست محمد خان

۱۲۱۴ق. در قندهار به قتل رسید^۲ وی زیر تربیت برادر بزرگترش (وزیر فتح خان) قرار گرفت و نظر به هوش و ذکاوتی که داشت در سن ۱۸ سالگی

^۱. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۲، ص ۲.

^۲. همان، ص ۲.

فرماندهی قشون تحت امر برادرش را به دست آورد^۱ و زمانی که وزیر فتح خان نیز به دستور شاه محمود و توسط بزرگان درانی از پا درآمد^۲ و بیست برادر او افغانستان را به آشوب کشیدند، از زمره برادران وزیر، این دوست محمد خان بود که شاه محمود را با حیلۀ یی شکست داد^۳ و کابل را تصاحب شد و در سال ۱۲۵۲ق. با انتخاب لقب «امیرالمومنین» بنیاد حکومت دودمان محمدزایی بارکزی را استوار ساخت،^۴ اما بر مملکتی حکومت می نمود که میان کوه های هزاره جات، هندوکش و سلیمان فشرده شده بود و با اینکه قندهار در دست محمد زائیان (کهندل خان و سلطان احمدخان) بود، هرات هم چنان در دست اخلاف احمد شاه درانی قرار داشت. در چنین اوضاع و احوالی که پایه های حکومت مرکزی ثبات نیافته و ملوک و امرای طوایف، قدرت را در مناطق مختلف در دست داشتند انگلیسیها قصد تسخیر افغانستان کردند و امیر دوست محمدخان که در خود توان ایستادگی نمی دید به بخارا گریخت (۱۲۵۵ق.) و در آنجا توسط حاکم بخارا محبوس گشت.^۵

شاه شجاع در حمایت انگلیس ها

شاه شجاع الملک حتی از همان موقعی که تاج شاهی و تخت کابل را در

۱. دایرة المعارف آریانا، ج ۵، ص ۴۳۲.

۲. شیرازی، پیشین، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۱۲.

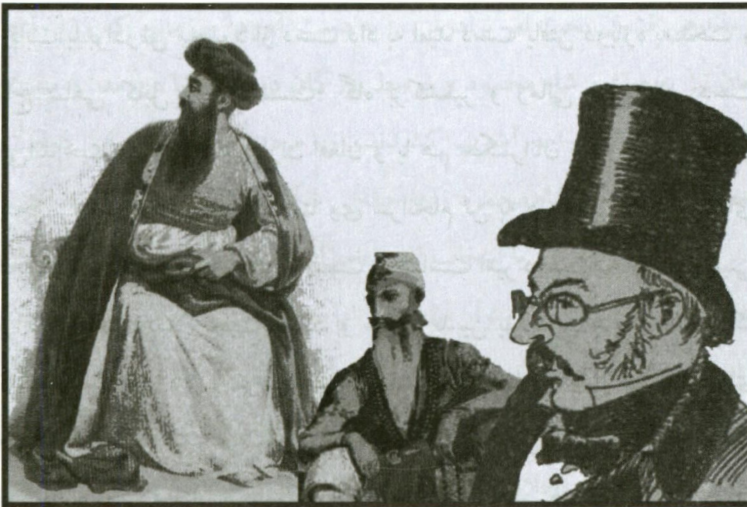
۴. احمدعلی کهزاد، بالا حصار کابل و پیش آمدهای تایخی، پشاور: مرکز نشراتی میوند چ ۲، ۱۳۷۸، ص ۴۲۹.

۵. میرزا یعقوب علی خافی، پادشاهان متاخر افغانستان، پشاور: میوند چ ۲، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۴.

رقابت با برادرش محمود از دست داد به امید دست یافتن دوباره به تخت و تاج شاهی کابل آرام نشست؛ گاه بر کشمیر و زمانی بر پیشاور دست می‌انداخت و بارها با سرداران افغان و یا هم حکمرانان هندوستان دست و پنجه نرم کرد و در همین راستا وی سرانجام تن به همراهی با سیاست‌های انگلیس‌ها داد که در این موقع نسبت به سیاست امیر دوست محمد خان مبنی بر اعلام جهاد علیه رنجیت‌سینگ و سیکها بدین بودند و اعتقاد داشتند که توسعه طلبی‌های وی و توطیه‌های ظاهراً موثر روسها در کابل تهدیدی برای منافع ایشان در هند به شمار می‌رود.^۱ بنابراین مکناتن^۲ که بعدها به صفت نماینده و وزیرمختار بریتانیا از سوی دولت انگلیسی‌هند در کابل دارای

^۱. گروهی از پژوهشگران، افغانستان، (مجموعه مقالات) ص ۲۸۵.

^۲. William macnghten.



مکناتن، رنجیت سنگ و شاه شجاع

اختیارات وسیعی شد، در پنجاب میان شاه شجاع و رنجیت سنگ رابطه برقرار کرد و در نتیجه آن، معاهده معروف سه جانبه انگلیس، رنجیت سنگ و شاه شجاع الملک به امضاء رسید^۱ که حسب آن انگلیس ها و رنجیت سنگ شاه شجاع را به حیث پادشاه افغانستان می شناختند به شرط آنکه شاه شجاع نیز بعد از استقرار بر تخت کابل روابط حسنه با دو دولت مذکور داشته باشد و نیز از تمام متصرفات سابق افغانستان در ماورای رود سند از کشمیر گرفته تا پشاور و دیره جات تا دره خیبر به نفع رنجیت سنگ صرف نظر نماید و هم استقلال هرات را به نفع برادرزاده اش (کامران میرزا) قبول کند و بر آن ولایت

۱. شیرازی، پیشین، ص ۲۴۴.

چشم ببو شد.^۱ پس از توافقات مذکور شاه شجاع، در حالی که از سوی مکناتن، جنرال کین و نیروهای مسلح انگلیسی همراهی می شد از راه سند و بلوچستان و درّه بولان به طرف قندهار حرکت نمود و پسرش شاهزاده تیمور نیز با دسته دیگر از نیروهای انگلیسی از راه پیشاور آماده حرکت شد^۲ و بدین شکل ابتدا قندهار به تصرف درآمد (صفر ۱۲۵۵ ق.) و کمی بعد با فرار امیر دوست محمد خان به بخارا، کابل نیز از سوی نیروهای مذکور اشغال شد^۳ و شاه شجاع، مکناتن و جنرال کین در غره جمادی الثانی ۱۲۵۵ ق. وارد کابل گردیدند.

پادشاهی شاه شجاع الملک، کورت دوم چهار سال به درازا کشید و طی این مدت وی در بالاحصار کابل و مکناتن به حیث وزیر مختار و نماینده ویژه دولت انگلیس در این شهر حضور داشت و سر الکساندر بورنز (برنس) نیز به عنوان مامور سیاسی در ناحیه خرابات کابل و دیگر نیروهای انگلیسی در کابل، قندهار، کلات، غزنه، چاریکار، وردک، گندمک و جلال آباد استقرار یافتند.^۴ این وضعیت اشغال و حضور بیگانگان فرنگی در کشور، احساسات ضد اجنبی مردم را تحریک کرد و در نتیجه، افغانیان حرکت های ضد اشغال خارجی را در کشور آغاز کردند و از جمله در روز هفدهم رمضان ۱۲۵۷ ق. قیام عمومی در کابل صورت گرفت، نیروهای انگلیسی که کار را دشوار یافتند به جانب جلال آباد عقب نشستند اما به جز یک نفر تمامی آنها در عرض

۱. سید قاسم رشتیا، پیشین، ص ۹۵.

۲. احمدعلی کهزاد، پیشین، ص ۴۴۵.

۳. شیرازی، پیشین، صص ۲۴۶-۲۴۵.

۴. احمدعلی کهزاد، پیشین، ص ۴۴۶.

راه به هلاکت رسیدند^۱ و شخص شاه شجاع الملک نیز به عمر ۶۵ سالگی روز بیستم رمضان توسط شجاع الدوله نامی در کابل کشته شد.^۲

امیر دوست محمد خان (دور دوم)

قیام مردم افغانستان علیه سلطه اجنبی و تحمل تلفات سنگین قشون انگلیس در افغانستان سیاستمداران بریتانیایی را واداشت تا با بازگشت امیر دوست محمد خان از هند انگلیسی موافقه کنند.^۳ و این بار، وی (امیر دوست محمد خان) با رضایت انگلیسها به کشور مراجعت نمود و با دست کشیدن از ادعای افغانستان بر ایالات ثروتمند سند بر مسند حکومت کابل نشست (۱۲۵۸ق. / ۱۸۴۲م.) و در پرتو سیاستمداران با انگلیسها و نیز روش صبورانه‌یی که در برابر مخالفان در پیش گرفت سرانجام موفق شد که با انضمام پی در پی سراسر قلمرو میان هندوکش و آمو دریا (۱۲۶۷ق. تا ۱۲۶۶ق.)، تسخیر قندهار پس از مرگ کهندل خان (۱۲۷۲ق.)، گرفتن کنر و بالاخره تصرف هرات (۱۲۷۸ق.) به ایجاد مملکتی توفیق یابد که مرزهای آن کم و بیش تا به امروز دست نخورده باقی مانده است. امیر دوست محمد خان سرانجام در حین اجرای عملیات تصرف هرات و در حالی که ۷۲ سال از

۱. علی قلی میرزا، پیشین صص ۱۲۰-۱۱۴.

۲. سلطان محمد خان درانی، پیشین، ص ۲۷۵.

۳. امیر دوست محمد خان پس از فرار از کابل در بخارا نزد حاکم آنجا زندانی بود، پس از یک سال از حبس گریخت و با مراجعت به افغانستان خود را تسلیم ویلیام مکناتن انگلیسی نمود و وی دوست محمد خان را همراه با فامیلش به هندوستان فرستاد. نک: دایرة المعارف آریانا، ج ۵، ص ۴۳۳.

زندگی پرماجرایش می‌گذشت، روز ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۹ق. فوت نمود و در گازرگاه هرات در جوار آرامگاه خواجه عبدالله انصاری مدفون گشت.^۱ وی در مجموع طی دو دوره ۳۵ سال حکومت کرد^۲ و بلافاصله پس از وی فرزندش (شیرعلی خان) به پادشاهی افغانستان رسید.

^۱. احمدعلی کهزاد، پیشین ص ۵۴۲.

^۲. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۳، ص ۳.

فصل دوم

امیر شیرعلی خان و چالش برادرانش

شیرعلی خان پسر امیر دوست محمد خان به سال ۱۲۳۷ ق. از مادری خدیجه نام دختر حاجی رحمت الله خان پوپلزایی وزیر روزگار سدوزایی متولد گشت.^۱ وی در جریان محاصره هرات در کنار پدر حضور داشت و هم در آن جا به ولایت عهدی برگزیده شد و با فوت امیر دوست محمد خان، بلافاصله در همان هرات کلاه شاهی بر سر نهاد و به مانند پدر لقب امیرالمومنین برگزید.^۲ پادشاهی امیر شیرعلی (۸۳-۱۲۷۸ ق.) نیز به دو دوره تقسیم می شود: دور اول پادشاهی او مشحون بود از درگیری ها با برادرانش که ادعای سلطنت داشتند و آرزوی امارت، و در آن جمله به ویژه محمد افضل خان و محمد اعظم خان دردسرهای بزرگی برای امیر تولید کردند و حتی کابل پایتخت

^۱. احمدعلی کهزاد، پیشین، ص ۵۴۳.

^۲. نورمحمد نوری، گلشن امارت، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۵، ص ۴۷.

کشور را از او ستاندند (۸۴ - ۱۲۸۳ق.) که در اینجا لازم است مختصری درباره آن دو امیر نیز بنویسیم.

امیر محمد افضل خان

محمد افضل خان فرزند ارشد امیر دوست محمد خان به سال ۱۲۳۰ق. متولد شد، در دوره اول پادشاهی پدرش، حکومت ناحیه زرمتم را در اختیار داشت، اما در دور دوم سلطنت پدر حاکم ترکستان افغانی یا مزار شریف شد و به هنگام فوت پدر در مزار شریف بود و دو برادرش (محمد اعظم خان و محمد امین خان) که در روز جلوس امیر شیرعلی در هرات حضور داشتند برای وی نامه نوشتند و او را علیه امیر شیرعلی خان تشویق به شورش کردند،^۱ اما در همین حال شیرعلی نیز برای او پیام فرستاد و به اتحاد دعوتش کرد.^۲ محمدافضل خان که تحت تاثیر فرزند جسورش (عبدالرحمن خان) قرار داشت راه مخالفت با شیرعلی در پیش گرفت و عاقبت با سعی و تلاش فرزندش توانست که کابل را به دست آورده و در اوایل محرم سال ۱۲۸۳ق./ ۱۷۶۶م. بر تخت کابل جلوس نماید^۳ و امیر شیرعلی افزون بر کابل، قندهار را نیز از دست داد.^۴ زمان پادشاهی محمدافضل خان طولی نکشید، زیرا وی

^۱. سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، قم: احسانی، ج ۲، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸.

^۲. سید جمال الدین افغانی، پیشین، ص ۱۴۹.

^۳. سید قاسم رشتیا، پیشین، ص ۲۳۳.

^۴. نک: فاروق انصاری، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، بررسی موردی قندهار، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱، صص ۷-۹.

درست یک سال و پنج ماه پس از بر تخت نشینی در اثر مرض وبا و در سن ۵۴ سالگی درگذشت و در کابل مدفون شد^۱ و بزرگان و سرداران محمدزایی بر امارت و پادشاهی محمد اعظم خان در کابل توافق کردند.

امیر محمد اعظم خان

محمد اعظم خان پسر پنجم امیر دوست محمد خان است که در سال ۱۲۳۶ق. متولد شد و هنگام فوت پدر در هرات بود و از همان روزهای نخست پادشاهی شیرعلی، وی راه مخالفت اتخاذ کرد و همراه با هوادارانش از هرات گریخت و از راه غور و هزاره‌جات به غزنین وارد شد و چون از آمادگی رزمی شاهزاده محمدعلی خان فرزند امیر شیرعلی - حکمران کابل - اطلاع یافت از غزنی به زرم‌ت رفت و در حمایت غلجی‌های افغان تلاشهای زیادی را علیه امیر شیرعلی انجام داد، اما از آنها طرفی نیست.^۲ موقع مناسب برای محمد اعظم خان، پس از درگذشت محمد افضل خان پیش آمد، زیرا عبدالرحمن خان فرزند افضل خان، از اعیان و اشراف افغان در کابل برای وی بیعت گرفت.^۳ حکومت محمد اعظم خان نیز دوام زیادی نداشت (۸۵ - ۱۲۸۴ق.) و اگر چه سید جمال‌الدین افغانی استاد و مربی سابقش در مقام وزیر و مشاورش، طرح عمرانی و آموزشی را به او پیشنهاد نمود که در آن جمله

^۱. سید قاسم رشتیا، پیشین، ص ۲۲۵.

^۲. نورمحمد نوری، پیشین صص ۲۳۵.

^۳. ملافیض محمد کاتب، پیشین ج ۲، ص ۱۴۲.

تاسیس یک جریده و تشکیل اداره دولت به شکل جدید بود، اما به دلیل کمی فرصت نتوانست از آن بهره گیرد،^۱ زیرا رقیب قدرتمندش (شیرعلی خان) به زودی او و حامی اصلی‌اش عبدالرحمن را شکست داد. از آن پس وی راه فرار به جانب ایران در پیش گرفت و در محرم ۱۲۸۶ق. به بیرجند وارد شد و از آنجا به تهران دعوت گردید، اما در میان راه و در ناحیه نیشابور وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد.^۲ به این ترتیب دور دوم پادشاهی امیر شیرعلی خان آغاز شد.

امیر شیرعلی خان (دور دوم)

شیرعلی خان با آنکه در دور دوم سلطنتش با مشکلاتی از ناحیه دو پسرش محمد یعقوب خان و محمد ایوب خان رو به رو بود که در اعتراض به انتصاب شاهزاده عبدالله شورش‌هایی را به راه انداختند و مشکلات زیادی را تولید کردند،^۳ ولی با این وجود،



امیر شیر علی خان

^۱. سید قاسم رشتیا، پیشین، ص ۲۳۶.

^۲. نک: فاروق انصاری، پیشین، ص ۹.

^۳. نک: محمد یوسف ریاضی هروی، عین‌الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۶۹، ص ۱۰۲.

موفق شد که با تأسیس مدارس جدید، تشکیل ارتش، کابینه دولت^۱ و انجمن مشورتی سیزده عضوی، خدمات پستی و راه‌اندازی نخستین نشریه افغانستان به نام «شمس‌النهار» کشور را پس از یک دوره نسبتاً طولانی فتور و عقب‌گرایی به سمت ترقی راهنمایی کند. هرچند برنامه اصلاحی امیر شیرعلی که علی‌الظاهر براساس پیشنهادهای سید جمال‌الدین افغانی در پیش گرفته شد زیاد قرین موفقیت نبود، اما بر اهمیت آن در تکوین افغانستان معاصر نیز نمی‌توان چشم پوشید. با همه این احوال، از نظر سیاست خارجی، وی که نسبت به رفتار انگلستان در منطقه مظنون بود به روسیه روی خوش نشان داد و اشتباه تاریخی پدرش (امیر دوست محمدخان) را تکرار کرد و علی‌الخصوص پاسخ منفی به درخواست لارڈ لیتین نایب السلطنه هندوستان در مورد بازگشایی نمایندگی انگلستان در کابل و هرات^۲ و نیز دریافت اخباری در مورد مرآده امیر شیرعلی خان با جنرال کافمن روسی در تاشکند^۳ و دریافت شواهدی درباره حضور جنرال ستولیتف روسی در کابل، انگلستان را قانع ساخت که امیر شیرعلی به جانب روسها گرویده است و این مسئله بهانه خوبی به دست آنان داد تا بر افغانستان هجوم برند.

^۱ اعضای کابینه شیرعلی‌خان عبارت بودند از: ۱. سید نور محمدشاه فوشنجی صدر اعظم، ۲. عصمت الله خان غلزایی جبار خیل وزیرداخله، ۳. ارسلاح خان غلزایی وزیر خارجه، ۴. حبیب الله خان مستوفی وزیر مالیه، ۵. حسین علی خان وزیر حربیه، ۶. احمدعلی خان تیموری خزانه دار کل، ۷. محمد حسن خان سرمنشی حضور.

^۲ ملافیض محمد کاتب، پیشین ج ۲، ص ۱۹۹.

^۳ پیتر هاپکرک، پیشین، ص ۳۹۴.

تجاوز دوم انگلیس‌ها به افغانستان

سیاست خارجی امیر شیرعلی که بر اساس نزدیکی به روسیه پی‌ریزی شده بود، مانع از آن شد که وی با ورود یک هیئت انگلیسی در ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۸ م. از راه خیبر به کابل موافقه کند و این رفتار شیرعلی که با انتشار اخباری در باره حضور یک هیئت روسی در کابل همزمان شد^۱ به انگلیسیان که در این روزگار شیوه و روش پیش قدمی یا «فارورد پالیسی» را دنبال می‌کردند این بهانه را داد تا عملیات تجاوز کارانه را به مرحله اجرا بگذارند. بنابراین در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ م. / محرم ۱۲۹۶ ق. سه کاروان نظامی شامل سی هزار نظامی از طریق تنگه بولان، بیوار و خیبر به افغانستان اعزام شدند و ضمن درهم کوبیدن اندک مقاومت افغان‌ها در کوتل پیوار راه خویش به جانب کابل را گشودند. قندهار و جلال‌آباد نیز بدون مقاومت جدی تسلیم شدند و کابل پایتخت کشور نیز به تصرف انگلیسیان درآمد. امیر شیرعلی خان نیز بدون آنکه مقاومتی را سازمان بخشد، به امید دریافت مساعدت واهی روس‌ها به جانب ترکستان افغانی (بلخ) گریخت و تخت پادشاهی را به پسرش محمد یعقوب خان که هشت سال را در زندان پدر گذرانده بود، سپرد و بدین ترتیب حکومت ده ساله دوم وی به پایان رسید و خودش نیز در همان بلخ به سن ۵۸ سالگی در صفر ۱۲۹۶ ق. / ۱۸۷۸ م. درگذشت.

با رسیدن اخبار مرگ امیر شیرعلی به کابل، انگلیسیان که در صدد سپردن حکومت کابل به پادشاهی ضعیف و دست‌نشانده بودند، با سلطنت

۱. Encyclopedia of Afghanistan Edited by Bajpai and S.Ram, NeW Delhi Anmol Publications, Vol.1, PP.150-51.

محمد یعقوب خان موافقه کردند و همو بود که در اردوگاه نظامی انگلیس‌ها در گندمک حاضر شد و پیمان خفت بار موسوم به پیمان گندمک را با آنان امضاء نمود^۱ (۱۲۹۶ق. / ۱۸۷۹م.) که به موجب آن، افغانستان استقلال سیاسی خود را از دست داد و واگذاری مناطق مهم شالکوت و علاقه فوشنج تا کوه کوژک و علاقه کرم تا ابتدای منطقه جاجی و دره خیبر تا به مناطق نزدیک لندی کوتل و حضور مشاوران انگلیسی در خاک افغانستان را پذیرفت،^۲ اما به رغم این خفت محمد یعقوب خان، بار دیگر جوش و خروش مردم افغانستان به غلیان آمد و یورشها و جنگ و گریزهای آنان آغاز یافت و نیروهای مجاهد اسلامی و ملی با ضربات کوبنده‌شان اشغالگران را به ستوه آوردند و بر اثر همین فشارها بود که انگلیسی‌ها، محمد یعقوب خان را از کابل به پشاور تبعید کردند^۳ و سپس در صدد یافتن راه آبرومندانه‌یی برای فرار خویش برآمدند و قصد داشتند که با پرداخت هزینه کمتری، وضعیت عادی را در افغانستان احیا سازند و البته نخستین گام در این مسیر سپردن حکومت و پادشاهی این کشور به شخصی بود که ضمن وفاداری به اجرای پیمان گندمک، امنیت و سلامت قشون انگلیسی به هنگام خروج از افغانستان را تضمین نماید و چنین شخصی سردار عبدالرحمن خان بود که لارد لیتین نایب السلطنه هندوستان، صریحاً ابراز داشت: «سپردن حکومت این کشور به

۱. Ibid.

۲. ملا فیض محمد کاتب، پیشین ج ۲، ص ۲۱۹.

۳. Bajpai And S.Ram, Op.cit, P.153.

عبدالرحمن خان لازم و بایسته است»^۱ و این چنین بود که زمینه برای ورود عبدالرحمن خان فراهم شد و انگلیسیان طی چند ماه تمام افغانستان را تخلیه کردند.



^۱. قاضی عطاءالله، دپشتنو تاریخ، پشاور: اداره اشاعت سرحد، ۱۹۴۷، ج ۳ ص ۴۹۸.

فصل سوم

امیر عبدالرحمن خان^۱ و تحکیم دولت مقتدر مرکزی

اشغال افغانستان توسط انگلیسی‌ها همچنانکه گفتیم همراه با تلفات و خسارات فراوان برای آنان بود و بنابراین از همان روزهای نخست، در میان مقامات تصمیم گیرنده انگلیسی در قبال این کشور که حالا صورت حایلی را میان هند انگلیسی و ترکستان روسی پیدا کرده بود دو نظر کلی وجود داشت: یکی آنکه این کشور به واحدهای مختلف و مجزای اداری تقسیم گردد و برای هر بخشی از آن، حاکمی از سرداران افغانستان با صلاحدید انگلستان تعیین شود که از آن جمله رابرتس انگلیسی در کابل طرفدار این نظریه بود. دوم آنکه سعی گردد پادشاهی نیرومند از میان خود افغان‌ها برگزیده شود تا ضمن عمل

^۱ عبدالرحمن خان پسر امیر محمد افضل خان نواده امیر دوست از تبار محمدزایی طایفه بارکزایی قندهار، در سال ۱۲۶۰ ق. / ۱۸۴۴ م. متولد و ایام کودکی را زیر نظر پدرش که حاکم بلخ بود گذراند و پس از کسب مهارت در فنون نظامی، از طرف پدر منصب سیه سالاری نیروهای ترکستان افغانی را که تعداد شان به سی هزار نفر می‌رسید، دریافت کرد. نک: فاروق انصاری، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، صص ۱۰-۷.

به فرامین و شروط انگلستان، توان بسط سلطه خویش بر نیروهای محلی را نیز دارا باشد.

تلاش سیاستمداران انگلیسی به ویژه با توجه به نزدیکی انجام انتخابات در انگلستان قابل توجه بود و در نظر داشتند پیش از آنکه تحولی در کابینه بریتانیا روی دهد و دولت جدیدی زمام امور را در دست گیرد، راهکاری را



امیر عبدالرحمن خان

که به حل معضل افغانستان منتهی شود جستجو نموده و در معرض اجرا قرار دهند.^۱ در همین زمان که تلاشها ادامه داشت خبر ورود عبدالرحمن خان به ترکستان افغانی به رابرتس در کابل رسید و او آن را به نایب السلطنه (لیتین) گزارش داد که مورد استقبال قرار گرفت و او به سر الیور سینت که مشاور

^۱. همان، ص ۱۳.

سیاسی ستیوارت بود وظیفه داد که بدون فوت وقت با عبدالرحمن خان ارتباط بگیرد لذا نامه‌یی را توسط همشیره عبدالرحمن خان برایش ارسال داشتند و بدین صورت باب مکاتبه و مراوده با وی را گشودند و نتیجه آن، سپردن حکومت افغانستان به عبدالرحمن به شرطی بود که «حکمران کابل غیر از دولت انگلیس با هیچ دولت خارجه نمی‌تواند روابط پولیتیکی داشته باشد...»^۱ و با این کار، هم راه آبرومندانه برای خروج از افغانستان یافتند و هم با کوتاه ساختن دست روسها مهره‌یی را که گمان می‌رفت به سود سیاست روسها به کار افتد، به نفع خویش و علیه دشمنان سرسخت‌شان چون سردار محمد ایوب خان، ملا مشک عالم و... به کار بردند.^۲

امیر عبدالرحمن خان در چنین اوضاع و احوالی که قدرت مرکزی فروپاشیده و در نتیجه، رهبران و رجال جهادی در محلات و مردان عرصه‌های پیکار، شهرت و آوازه شایانی به دست آورده و هر یکی حکومت محلی خویش را تشکیل داده بودند، به دشواری توانست که رهبران و شخصیت‌های مطرح و در واقع روسای طوایف و قبایل را سر جای شان بنشاند. نکته مهم اینست که رجال و شخصیت‌های مزبور از میان جامعه قبایلی و قومی برخاسته بودند و بنابراین از میان برداشتن سران فوق‌الذکر جز با سرکوب یا تطمیع قبایل امکان نداشت و وی - امیر عبدالرحمن - برای انجام این کار مهم اگر

^۱. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان، به کوشش ایرج افشار سیستانی، تهران: نسل دانش، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۲۰.

^۲. نک: فاروق انصاری، پیشین، صص ۲۶-۲۷.

از یک سو به پول و تجهیزات مدرن و پیشرفته آن روز احتیاج داشت، از جانب دیگر به سربازان و نظامیان مطیع و وفادار که در آن شرایط جز از طریق اتکا به قوم و قبیله خودش به دست نمی‌آمد، محتاج بود و اتفاقاً در این هر دو مورد، موفق از کار برآمد، زیرا وی در وهله اول با کمک مالی انگلیس‌ها که به یک میلیون و دوصد هزار روپیه در سال بالغ می‌شد،^۱ ارتش نیرومند تقریباً یکصد هزار نفری را سازمان داد^۲ و ثانیاً به تجدید سازمان قبیله‌یی درانی توجه ویژه مبذول داشت و درعین حال رهبران فهیم و بادرک ملی مانند سردار محمدایوب خان، غلام محمدخان طرزی و... را از صحنه سیاست در افغانستان بیرون راند و راهی دیار غربت نمود و نیز سرکشان و استقلال خواهان را سرکوب ساخت،^۳ اما مهمتر، انسجام، تنظیم و ترتیب عمدتاً درانیان در سپاه و لشکری موسوم به اولسی یا ملتی و برانگیختن آنان علیه سایر قبایل و به ویژه غلجاییان و هزاره‌ها از روی حمیت و غیرت قومی و قبیله‌یی بود و بر همین مبنا دستکم در دو مورد آشکارا غیرت قبیله‌یی و قومی آنان را تحریک کرد: یکی در سال ۱۳۰۴ ق. / ۱۸۸۷ م. وقتی که افراد قبایل اندری، تره‌کی و سلیمان-خیل از پشتون‌های غلجی به رهبری عبدالکریم خان پسر ملامشک عالم دست به قیام زدند و در قدم نخست یک فوج پیاده درانی را که حسب فرمان

۱. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان، ج ۲، صص ۳۶۶-۳۶۵.

۲. مرحوم غبار، شمارسربازان ثابت حقوق بگیر را ۹۶۴۰۰ نفر میداند. نک: میر غلام محمد غبار، پیشین ج ۱، ص ۶۴۴.

۳. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۳، صص ۲۸۵ و ۷۵ و ۷۴ و ۳۹ و ۳۸.

عبدالرحمن خان از قندهار راهی کابل بود مورد حمله قرار دادند^۱ امیر عبدالرحمن خان برای آنکه درانیان را برضد غلجی‌ها برانگیزد، در قندهار تبلیغات ضد غلجی را آغاز کرد و شایع ساخت که غلجاییان (غلزی‌ها) قصد گرفتن مقام پادشاهی از درانیان را دارند،^۲ دومین مورد، در زمانی که مردم هزاره شروع به شورش و قیام کردند، امیر عبدالرحمن خان درانیان را با الفاظ سخیف تحریک به مقابله با هزاره‌ها نمود و در خطاب به آنان گفت: «اگر چنانچه مردم می‌بودند و غیرت قومی داشتند از دو خانه یک نفر، کمر به معاونت دولت می‌بستند، همانا پنجاه هزار مرد جرار می‌شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده، وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند و امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد آگاه می‌شدند.»^۳ بنابراین در آن شرایط به خصوص محمدزائیان بارکزی در مرکز توجه حکومت قرار گرفتند و از امتیازهای ویژه‌ی بهره‌مند شدن از جمله آنکه امیر، برای هر مرد محمدزایی سالی ۴۰۰ روپیه و برای هر زن این قبیله سالی ۳۰۰ روپیه مستمری و تنخواه تعیین کرد^۴ و این آشکارترین نشانه‌ی از پررنگ

۱. همان، صص ۲۷۰ - ۲۶۷.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. همان، ص ۷۳۷.

شدن مسایل قبیله‌یی و نژادی در سرزمینی بود که ده‌ها قوم و قبیله و گروه‌های نژادی را در خود جای داده است. با چنین سیاست و روشی، وی سعی نمود تقریباً تمامی قبایل و افراد غیر را که در سر هوایی برای ریاست و رهبری داشتند از میان بردارد و از سرهای بریده شورشیان و قیام‌کنندگان قبایل، بارها کله منار ساخت و شاید به همین دلیل است که وی از سوی نویسندگان غربی به پادشاه آهنین و پیگیر سیاست امپریالیزم داخلی مسمی گردیده است، پادشاهی که با اتکا به ترور و توطیه، توانش را صرف ملت - دولت سازی در افغانستان کرد.^۱

امیر عبدالرحمن خان به ویژه در برابر هزاره‌ها دست به خشونت شدیدی زد و برای خاموش ساختن قیام آنان که به دلیل فشارهای مختلف صورت گرفت از انواع وسایل و ترفندها از جمله استفاده از مذهب کار گرفت و پس از سه سال، مقاومت آنان را درهم کوبید.

وقتی هزاره‌ها تسلیم شدند ۲۶ نفر از رهبران و روسای مهم آنان در کابل اعدام شدند، ۲۰ هزار نفر اسیر و عده زیادی از زنان و دختران آنان در شهرها به کنیزی درآمده و هر نفری ده تا بیست روپیه به فروش رسیدند و تنها در قندهار بابت فروش این بردگان ۷۰ هزار روپیه به دست آمد و به علاوه هزاره‌ها

2 .Louis Dupree , op.cit . pp.417 – 418 .

و نیز نک :

Percy Sykes , A History of Afghanistan , New Delhi :
Munshiram Manoharlal publishers , 2002 , vol . 2 ,
p.120

مبلغ سه میلیون و ششصد هزار روپیه تاوان و غرامت جنگ را نیز با نهایت عسرت و الم پرداخت کردند.^۱

وی همچنین هزاران خانوار از پشتونان غلجی را که با وی مخالف و ناسازگار بودند به شمال هندو کش کوچانید به خصوص در آخرین سال- های دهه هشتاد دستور داد ۱۰۰۰۰ خانوار غلجی از مناطق غزنی به مناطق بین آمو دریا و هندو کش نقل مکان کنند، جایی که تا هنوز در آنجا حضور دارند؛^۲ شماری از اقوام درانی را نیز به شمال غرب افغانستان انتقال داد.^۳

نکته جالب اینجاست که امیر عبدالرحمن خان، رفتارش را نه به عنوان یک رفتار فردی پادشاه بلکه به مثابه یک مامور الهی و موظف از طرف خدا و رسول او (ص) انجام می داد و بر همین اساس پژوهشگران می گویند که وی از شیوه و روش سنتی قبیله‌یی به شیوه و روش ویژه اسلامی رجوع کرده است و لذا این باور به وجود آمده که با اقدامات او، دولت مدرن در افغانستان پدید آمد، قدرت قبیله‌یی کاهش یافت و جایش را قدرت مرکزی گرفت.^۴ به عبارت دیگر وی بر مبنای مدل و نمونه اسلامی که تئوری «سلطان مقدس» را عرضه می داشت، موازنه قبلی میان قبیله و دولت را که بر اساس آن پادشاه از

^۱ . حسب سنجش نماینده انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴ در حدود ۹ هزار نفر از هزاره ها به طور کنیز و غلام فقط در بازار کابل به فروش رسیدند. نک: فرخ، پیشین، صص ۳۹۶، ۳۹۵، ۴۰۴. نیز فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۴. نیز: حسن پولادی، هزاره ها، ترجمه عالمی کرمانی، تهران: شریعتی، ج ۲، ۱۳۸۷، ص ۴۲۳.

1. Louis Dupree , op.cit , p.419.

^۳ . اولیور روا ، افغانستان ، اسلام و نوگرایی سیاسی ، ص ۳۷.

3. Asta Olesen , op.cit , pp.62- 64.

طریق جرگه برگزیده می‌شد، برهم زد و به پادشاهی خویش براساس الگوی اسلامی، جنبه مشروعیت و قدسیت بخشید و معنی این کار او، حذف سنت-های قبلی افغانها تلقی شد.^۱ امیر مزبور همچنین به منظور توجیه شرعی حکومت خویش، رساله‌های زیادی را که در آنها از آیات قرآنی و احادیث استفاده شده بود انتشار داد و در این زمینه خاصاً مولوی احمدجان تاجر در خدمت امیر، کمر بست و دو کتاب مهم «اساس القضاء» مشتمل بر ۱۳۶ قاعده برای راهنمایی قاضیان و محاکم شرعی و کتاب «قواعد دولتی» در بردارنده‌ی ۶۳ فقره برای تنظیم ادارات دولتی را برای امیر عبدالرحمن نوشت.^۲

در هر حال؛ با انجام اقدامات فوق‌الذکر، وی موفق به ایجاد تمرکز قدرت شد و روسا و خوانین اقوام و قبایل و علما و روحانیون با نفوذ دینی را به وحشیانه‌ترین وجهی از بین برد و خلاصه هر آنکه را که خیال و هوایی از امارت و ریاست در سر داشت، سرش را از تنش جدا کرد و بر هیچ سرکرده-یی رحم نکرد و چه خوب گفت خود امیر که: «بعد از من مردی نیست که امارت افغانستان را در دست گیرد مگر پیره زنی آید که از راه و رسم کشوری و سیاست مدن مطلع باشد».^۳

باید به خاطر داشت که پیروزی‌های درخشانی که امیر عبدالرحمن خان

4. Ibid , pp63 – 65

^۲ . عبدالحی حبیبی ، جنبش مشروطیت در افغانستان ، ص ۳۵ .

^۳ . نجیب مایل هروی ، تاریخ و زبان در افغانستان ، تهران : بنیاد موقوفات افشار ، ج ۲ ، ۱۳۷۱ ، ص ۲۵ .

در جهت یک‌پارچه‌سازی کشور و تحکیم و تثبیت قدرت مرکزی به دست آورد اگر از یک طرف مرهون کمک‌های مالی و تسلیحاتی انگلستان در آن روزگار بود، از جانب دیگر معلول فهم سیاسی و دیگر خصوصیات شخصی او در زمینه کاردانی نظامی نیز بود.

از جانب دیگر در خلال فرمانروای امیر عبدالرحمن نیز افغانستان مناطق دیگری را از دست داد: روسها در سال‌های نخستین فرمانروایی او (۱۳۰۲ق./ ۱۸۸۵م.) طی یک درگیری با نیروهای مرزی افغانستان که منجر به قتل ۳۰۰ نفر از عساکر مرزی شد ناحیه پنجاه را متصرف شدند^۱ و انگلیس‌ها نیز در سال ۱۳۱۰ق./ ۱۸۹۳م. پیمان معروف دیورند را با او امضاء کردند که براساس آن مناطق سوات، باجور، چترال، ارنوی، وزیر، داور، چاکی و چمن از افغانستان جدا و به انگلیس‌ها واگذار شد.

در مجموع در پایان بیست سال فرمانروایی این امیر (۱۳۱۸-۱۲۹۷ق./ ۱۹۰۱-۱۸۸۰م.) در سایه استبداد خشن، کشتارهای وحشتناک، سیاه‌چاه‌های مملو از محبوسین و فضای پر از دهشت و وحشت، افغانستان، کشوری است متحد با شاه یگانه، ارتش مطیع و نیرومند در برابر شورش‌های داخلی، دارای قوانین جزایی خاص و مرزهای جغرافیایی مشخص که همه ولایات از کابل فرمان می‌برند و مردم همه نوع آزادی‌های سیاسی و اجتماعی خویش به جز زنده ماندن در زیر اطاعت امیر مستبد را از دست داده و حتی حق مسافرت داخلی را ندارند؛ محروم از فرهنگ پویا و بدون داشتن رجال و شخصیت‌های

^۱ تفصیل ماجرای پنجاه و سیاست روسیه در آن مقطع را در جلد دوم کتاب هرات، شهر آریا، نگاشته‌ایم.

محبوب ملی است و در روزی که امیر عبدالرحمن، خود عازم سفر آخرت شد مملکتی آرام، خاموش، عقب افتاده از کاروان تمدن، اما در عین حال از نظر سیاست خارجی وابسته و متکی به انگلستان را تحویل خلفش (حبیب الله) داد و افغانستان به این گونه وارد

سده بیستم شد.

امیر حبیب الله



امیر حبیب الله خان

امیر حبیب الله پسر عبدالرحمن خان در سال ۱۲۸۹ق. / ۱۸۷۲م. از مادر غیر پشتون در سمرقند تولد یافت.^۱ علوم متداول روز شامل زبان انگلیسی، تاریخ، جغرافیا، هندسه، و هیئت و نقشه کشی را زیر نظر پدر و از اساتید لایق فراگرفت و هم او (پدرش) در

زمان حیات، تدابیر لازم را جهت جانشینی او به عمل آورد^۲ و به گفته مورخان معاصر، این، اول بار در تاریخ دولت افغانی بود که عمل جانشینی بدون

^۱. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان، ج ۱، ص ۱۷۹.

^۲. نک: فاروق انصاری، پیشین، صص ۷۵-۷۳.

مخالفت و جنگ و نزاع داخلی صورت گرفت.^۱ وی که در سال ۱۳۲۰ ق. / ۱۹۰۲ م. لقب «سراج‌الملک‌والدین» برگزید، شیوه و روش حکومتی پدر را که بنیاد آن بر شکنجه، ایجاد ترس و خوف در قلوب افراد گذاشته شده بود، قدری تعدیل کرد و هرچند چهار چوب نظام استبدادی قبلی حفظ شد، ولیکن در درون آن، اصلاحاتی در جهت انسانی ساختن برخوردها صورت گرفت. در میان تمامی اصلاحات و نوآوری‌های روزگار امیر حبیب‌الله آنچه که به نظر می‌رسد اثرات مهمی در زندگی سیاسی و اجتماعی افغانستان باقی گذاشت، ایجاد مدارس جدید و انتشار روزنامه در کشور بود،^۲ زیرا می‌دانیم که تجدد و نوآوری زمانی می‌تواند منشأ تحول گردد که تغییری در باورها و اعتقادات به وجود آورد و گام نخست در این راستا تاسیس درسگاه و انتشار روزنامه‌هایی است که از طریق آن جریان تحول افکار و باورها امکان پذیرتر و سریع‌تر خواهد شد. بدون تردید در پی این دو اقدام مهم بود که جنبش مشروطه خواهی در کابل به بار نشست و شماری از روشنفکران آن روز که تعدادشان به ۳۰۰ نفر می‌رسید در یک حزب مخفی گرد آمدند که به گفته مرحوم حبیبی «اخوان افغان» نامیده می‌شدند و نشان حزبی‌شان قرآن و شمشیر بود^۳ و به نوشته مرحوم غبار «جمعیت سرّی ملی» نام

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۸؛ و: سید مهدی فرخ، پیشین، ص ۴۲۳.

۲. در سال ۱۹۰۳ م. اولین درسگاه به نام مکتب حبیبیه در کابل تاسیس شد و چندی بعد مکتب نظامی (حریه) نیز بدان افزوده گشت که در آنها یک عده معلمین هندی و افغانی مضامین جدید را تدریس می‌کردند. اما مهم‌ترین جریده این دوره سراج‌الخبار بود که از سوی انجمن سراج پراکنده می‌شد.

۳. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم: احسانی، ج ۲، ۱۳۷۲، صص ۸۹-۴۷.

داشتند. این گروه اهداف شان را در ده ماده ترتیب داد که مهم ترین آنها عبارت بودند از:

- اطاعت از اصول اسلام، تقدیس قرآن و قبول تمام احکام اسلامی؛
- مشروط ساختن رژیم تحت نظر نمایندگان ملت؛

- تعمیم معارف و مکاتب و
وسایل بیداری مردم
و مطبوعات؛

- تاسیس مجلس شورای ملی؛
- گسترش مبنای تمدن
جدید.^۱



امیر حبیب الله
و خانمش (خواهر نادرخان)

کار مخفی این جماعت زیاد
طول نکشید، زیرا اخبار آن
در زمستان ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م.
به همراه فهرستی از اعضای
تشکیلات به اطلاع امیر
حبیب الله رسانده شد و به او
گفتند که هدف اصلی اینان کشتن امیر و تاسیس دولت مشروطه است^۲ و

^۱ . عبدالحی حبیبی، پیشین، ص ۳۶.

^۲ . میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، قم: پیام مهاجر، ۱۳۵۹، ج ۱، صص ۷۱-۱۸.

امیر حبیب‌الله که سخت ترسیده بود، بدون تحقیق بیشتری، دستور داد که از آن جمله هفت نفر را اعدام و بقیه را زندانی سازند. در میان اعدام شدگان یکی هم مولوی محمد سرور واصف قندهاری رئیس و رهبر این گروه بود، همو که به هنگام اعدام و تکه تکه شدن ذریعه توپ استبداد گفت: توصیه من به اخلاف اینست:

ترک جان و ترک مال و ترک سر در ره مشروطیت اول منزل است^۱
در عرصه سیاست خارجی، امیر حبیب‌الله مانند پدرش وابسته به انگلیس بود و در همان اوانی که برجای پدر نشست، نامه‌یی به لارد کرزن وایسرای هند نوشت و بر وفاداری خویش نسبت به سیاست‌های انگلستان تاکید کرد و به این ترتیب افغانستان همچنان زیر قیمومیت انگلیس در سیاست خارجی باقی ماند.^۲ وی در پیروی از همین سیاست، در خلال جنگ اول جهانی سیاست بی طرفی را به رغم فشار داخلی که از او در پشتیبانی از عثمانی اعلام جنگ علیه بریتانیا را تقاضا می کرد، ادامه داد و در این سیاست استوار ماند.

قتل امیر حبیب‌الله

سیاست‌های امیر حبیب‌الله به ویژه خضوع و خشوع در برابر انگلستان و خشونت نسبت به مردم و مشروطه خواهان، حس کینه و نفرت را در میان جوانان تقویه کرد و یکی از همین افراد (عبدالرحمن لودین) در سال

^۱. عبدالحی حبیبی، پیشین، ص ۳۸.

^۲. انصاری، پیشین، ص ۸۴.

۱۳۳۶ق./۱۹۱۸م. در شب جشن تولد امیر اقدام به ترور وی کرد که ناکام ماند، اما امیر مزبور یک سال بعد ۱۳۳۷ق./فبروری ۱۹۱۹م. در یک توطیه درباری و احتمالاً نقشه مشروطه خواهان در شکارگاه کله گوش لغمان به ضرب گلوله از پای درآمد و پس از وی برادرش نایب السلطنه (سردار نصرالله) در جلال آباد اعلام امارت کرد، اما دربار و بزرگان حکومت و همانها که نقشه قتل امیر را ریخته بودند^۱ به پادشاهی پسر حبیب الله (امان الله) توافق کردند و بدین ترتیب، نوبت پادشاهی به امان الله رسید.

^۱ میر محمد صدیق فرهنگ درباره عامل قتل امیر حبیب الله اظهارات میر غلام محمد غبار نویسنده و مورخ معاصر افغانستان را می آورد که کمی بعد از این واقعه در زمان امان الله خان در وزارت امنیه و بعد در ریاست تنظیمیه هرات همکار نزدیک شجاع الدوله وزیر امنیه وقت بوده است، به نقل از شجاع الدوله تا یید می کند که وی (شجاع الدوله) اعتراف نموده است که امیر حبیب الله را به اشاره امان الله خان به قتل رسانیده است. نک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۹. اما امان الله خان کلنل علیرضا را متهم به قتل پدرش کرد و آن سید بی گناه را در کابل تکه تکه نمود. نک: جنرال میر احمد مولایی، خاطرات و تاریخ، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران: هوای رضا، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۳۵-۳۶.



سردار محمد ایوب خان

فصل چهارم

امیر امان‌الله خان پادشاه متجدد افغان

امان‌الله سومین پسر امیر حبیب‌الله پس از عنایت‌الله و حیات‌الله است که از مادری بارکزیایی به نام علیا حضرت خانم در برج جوزای ۱۲۷۱ ش./ جون ۱۸۹۲ م. در پغمان تولد یافت. گویند: پدرش (حبیب‌الله) روزی با دو پسرش (امان‌الله و عنایت‌الله) به دیدار پدر خویش (امیر عبدالرحمن) رفته بود، امیر موصوف دست نوازش به سر و صورت نواسه‌هایش کشید و به چهره امان‌الله بیشتر دقیق شد و فرمود: هرگاه قدرت و حکمرانی در خانواده من باقی بماند، از این پسر (امان‌الله) کارهای عجیب سر خواهد زد، نگاه‌های وی (امان‌الله) با قیافه دوست داشتنی مصدر کارهای بزرگ خواهد گردید.^۱ اتفاقاً این پیش‌بینی جد امان‌الله درست از آب درآمد، زیرا وی (امان‌الله) با سیاست‌های که اتخاذ کرد و رفتاری که در خلال دوره فرمانروایی‌اش در پیش گرفت، نشان داد که با پادشاهان قبلی

^۱. ریه تالی سستیوار، جرقه‌های آتش در افغانستان، ترجمه یار محمد کوهسار کابلی، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۰، ص ۲.

افغانستان تفاوت فاحشی داشته و به ویژه در عرصه تجدد و نوگرایی تصمیم داشت که ره صدساله را یک شبه بپیماید. نظر به اهمیتی که سیاست‌ها و اقدامات پادشاه مذکور در سرنوشت کشور و ملت افغانستان یافت و نیز پیامدهایی که در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به دنبال داشت، در اینجا با شرح نسبتاً بیشتری به بررسی برخی از سیاست‌ها و اقدامات امان‌الله خواهیم پرداخت:



امیر امان الله خان

اعلام استقلال افغانستان، ماندگارترین میراث

افغانستان از سال‌ها پیش (۱۲۹۶ق. / ۱۸۷۹م.) طبق معاهده گندمک بالاجبار از استقلال خارجی محروم بود و به ویژه بعد از روی کار آمدن امیر عبدالرحمن خان و تحمیل قراردادهای جدید، این محرومیت صورت پایدارتری به خود گرفت. به گاه حکومت حبیب‌الله در سال ۱۳۲۳ق. / ۱۹۰۵م. در اثر پیمانی که میان دولت افغانستان و انگلستان منعقد گردید تأکید شد که «طرفین پایبندی‌شان را به موافقات و تعهدات منعقدہ بین امیر عبدالرحمن خان و دولت برتانیہ تأیید» کنند که باز هم دردآورترین بخش پیمان همانا «نظارت برتانیہ بر مناسبات افغانستان با کشورهای خارجی بود» این سیاست دیرپای انگلیس و تحت‌الحماہ قرار دادن افغانستان از سوی آن قدرت با عظمت که در واقع خود، نوعی استعمار بود^۱ و ایضاً خاطره‌های دو جنگ خونین با انگلستان همه طوایف افغانستان را مستعد اعلام لغو این نظارت خارجی بر روابط افغانستان کرده بود و از قضا این آمادگی داخلی که با قتل حبیب‌الله مساعد شده بود همزمان شد با چنان تحولاتی در منطقه و جهان که بر روی هم، زمینه بهره‌برداری را برای سیاست‌مداران افغانی فراهم ساخت، زیرا جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴م.) که با پیروزی متفقین به پایان رسید، دگرگونی‌های عظیمی را در جهان به همراه آورد؛ اتریش و عثمانی دو امپراتوری کهن و معظم فروپاشیدند و از خرابه‌های آن، کشورهای زیادی سر برآوردند. روسیه تزاری با انقلاب ۱۹۱۷م. از میان رفت و دولتی نو در آنجا

^۱ نک: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران: نشر خود کار ایران، ۱۳۲۸، ج ۱، ص ۵۰.

پدیدار گشت، آلمان قیصری نیز کاملاً واژگون شد و از همه مهم‌تر آنکه اصل استعمار در جهان متحول گشت، استعمار نظامی و استملاک زمین‌ها کم کم متروک می‌شد و شکل جدید استعمار یا امپریالیزم اقتصادی جای آن را می‌گرفت.^۱ در این طرف دنیا هندوستان که کمپنی هند شرقی با غارت‌های بی‌رحمانه خویش رمقی در وجود آن کشور نمانده بود اینک جنگ جهانی اول نیز سربازان بی‌شماری از آن دیار را به کام خود فرو برد و این وقایع همزمان شد با انتشار گزارش‌هایی مبنی بر ضعف بریتانیا در نواحی مرزی و گسترش ناآرامی‌ها در سراسر هند^۲ و به ویژه مشاوران امان‌الله به او اطلاع دادند که حکومت انگلیس نسبت به هر زمان دیگر ضعیف‌تر شده، افکار عامه خواهان صلح بوده و به علاوه اکثر سربازان انگلیسی به اروپا رفته‌اند.^۳ حسب این ملاحظات، استنباطی که از شرایط متذکره صورت گرفت مناسب اعلام استقلال افغانستان دانسته شد و امان‌الله خان با درک و نظر داشت همین اوضاع دست به این کار زد و جهت تسویه حساب با انگلستان نیروهایی را به سمت مرزهای هندوستان فرستاد، اما جنگ رسمی با انگلیسی‌ها به تاریخ ۱۳ ثور ۱۲۹۸ ش./ می ۱۹۱۹ م. آغاز گردید، هرچند آغاز جنگ برای افغان‌ها ۱۵ می یعنی در روزی بود که شاه امان‌الله خان در مسجد عیدگاه کابل در حضور عام اعلام کرد: «ای مردم شجاع و با ایمان افغان، ای شیر مردان! حکومت

^۱. وثوق زمانی، آشوراده و هرات دو کمین گاه استعمار، تهران: گویا، ۱۳۶۳، صص ۱۱۲-۱۱۱.

^۲. لويس دوپري، افغانستان (تاریخ و جغرافیا)، ترجمه جعفر رسولی، قم: مترجم، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳.

^۳. عبدالعلی ارغنداوی، تاریخ شفاهی افغانستان، به اهتمام صفا اخوان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰، ص ۳۴.

بر تانیه فریب کارانه دو مراتبه بی شرمانه کشور محبوب ما را مورد حمله قرار داده و پنجه کثیف شان را در منطقه فرو می برند و می خواهند کشور ما را که آبا و اجداد ما در آن دفن شده مضمحل سازند، عزت و آبرو و هم شخصیت و خصلت ما را نابود سازند، آزادی و خوشبختی ما را از بین ببرند.^۱

بدین ترتیب، شاه امان الله خان تحت تاثیر و ترغیب محمود طرزی و دیگر مشاورانش و با توجه به شرایطی که ذکر شد جنگ ماه ثور را که یک ماه به درازا کشید آغاز کرد. نیروهای افغانی را به سه دسته تقسیم و به سرحد هند انگلیسی فرستاد: به نیروهای تحت امر صالح محمدخان دستور داد تا به دهنه خیبر رفته و تدارک حمله به پشاور را بگیرند، محمد نادرخان سپه سالار را با شاه ولی خان و محمود شاه خان و عده دیگر به طرف وزیرستان فرستاد و عبدالقدوس خان را که عنوان صدراعظم را هم داشت روانه قندهار نمود تا با نیروهای محلی در آنجا به چمن و بلوچستان انگلیسی حمله نماید. جنگ آغاز شد، برخلاف تصورات اولیه، صالح محمدخان در دهنه خیبر با سه فوج از قشون انگلیسی مواجه شد و شکست خورد، دکه و لعل پور و غنی خیل و... به تصرف انگلیسیان درآمد و در اولین بمباران افغانستان توسط طیاره های انگلیسی جنرال صالح محمدخان جراحت برداشت و یک پایگاه وی تخریب شد و جان ۲۳ نفر را گرفت، صالح محمدخان به طرف جلال آباد گریخت.^۲ نیروهای تحت امر محمد نادرخان در خوست وارد عمل شدند و با استفاده از

^۱. ریه تالی ستیوارت، پیشین، ص ۱۳.

^۲. همان، ص ۱۲. و: سید مهدی فرخ، پیشین، ص ۴۳۹.

توپ توانستند که ذخیره قشون انگلیسی را به آتش بکشند^۱ و تا عمق تل در پاراچنار پیش تاختند. در سپین بولدک قندهار نیز که حدود ۶۰۰ نفر از سربازان ارتش افغانستان استقرار داشتند، نیروهای انگلیسی صبح روز پنجم جوزا/۲۶ می با عبور از سرحد بر قلعه جدیدی که توسط ساخلوی سرحدی افغانستان نگهداری می شد هجوم آورده و جنگ شدیدی در گرفت، پس از هفت ساعت نبرد، مقاومت نیروهای افغانی به ضرب توپ درهم شکست و فرمانده نیروهای افغانی به همراه ۱۵۰ نفر از نیروهای زیر فرمانش اسیر گشتند و ۱۵۰ نفر دیگر کشته شدند و قلعه جدید نیز به تصرف انگلیسیان درآمد.^۲ این در حالی بود که عبدالقدوس خان و نیروهای اعزامی از کابل و غزنه به جانب قندهار در حرکت بودند، انگلیسیان با هدف اخلاف در مقاومت افغانی، آتش جنگ داخلی را میان شیعیان و سنیان قندهاری روشن ساختند که در اثر آن برای مدتی در کار مقاومت وقفه پیش آمد و عده‌یی کشته شدند، اما عبدالقدوس خان با همکاری علمای دینی آتش فتنه را فرونشاند و دسته‌جات داوطلب و نظامی را به جانب جبهه جنگ سوق داد.^۳

پایان جنگ استقلال

هنوز عبدالقدوس خان در جبهه بود که امان الله خان دستور داد تا جنگ

^۱. سید مهدی فرخ، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۹.

^۲. میر غلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، ص ۷۶۱.

^۳. نک: فاروق انصاری، پیشین، صص ۹۸-۱۰۳.

را متوقف سازند، زیرا در اثر بمباران جلال آباد توسط طیاره‌های انگلیسی تعداد زیادی از مردم به قتل رسیدند وعده زیادی از مردم به جانب نمله گریختند، کابل نیز از حملات هوایی مصئون نماند و در روز ۳ جوزا / ۲۴ می هدف حملات هوایی قرار گرفت.^۱ وقتی بمباران هوایی شروع شد بسیاری از کسانی که یک ماه قبل در دعوی جنگ سینه چاک کرده و بر طبل آن می‌نواختند زبان به اعتراض گشوده، امیر امان الله و محمود طرزی را متهم به شروع جنگ غیرضروری نمودند.^۲ لذا امان الله خان با صدور اعلامیه‌یی خواستار توقف جنگ شد و روحانیون و بزرگان کابل را فراخواند و به آنان گفت: «من چند مرتبه تقاضای صلح نمودم مگر انگلیس‌ها شانه خالی می‌کنند، هرگاه مردم افغانستان مرا مسئول جنگ و تباهی افغانستان بدانند من از سلطنت کنار رفته و با فامیل خود به بخارا می‌روم.» وی در همین جلسه به سرطفل خود قسم خورد چیزی که می‌گوید واقعی است.^۳ از آن طرف انگلیسیان نیز در اثر شرایط ایجاد شده پس از جنگ اول جهانی (که مختصراً پیشتر اشاره شد) و نیز احتمال شعله‌ور شدن آتش در میان قبایل پشتون در آن طرف سرحد، به توقف جنگ و قبول آتش بس رضایت دادند و حاضر شدند تا موضوع از طریق مذاکرات حل و فصل گردد؛ مذاکرات آغاز شد و

^۱. سید قاسم رشتیا بمباران را به خاطر دارد و می‌گوید: هواپیماها بسیار پایین پرواز می‌کردند، در جوار ارگ که فعلاً هتل کابل قرار دارد انبارهای اسلحه و طویله اسبان بود، بمب ریختند. تمام روز را در زیر زمینی پسر بردیم و می‌ترسیدیم که مبادا مارا بمباران نماید. نک: عبدالعلی ارغنداوی، پیشین، ص ۳۶.

^۲. دوپری، پیشین، ص ۱۳۵.

^۳. ستیوارت، پیشین ص ۱۴.

سرانجام انگلیسیان پیمان راولپندی را در ۱ ذیقعدہ ۱۳۳۷ ق. / ۱۹۱۹ م. پذیرفتند که به موجب آن قیمومیت چهل سالہ بریتانیا در افغانستان خاتمہ یافت.^۱ از این زمان و بہ ویژہ پس از عہد نامہ دوستی و مناسبات تجاری میان دو طرف (انگلستان و افغانستان) بود کہ اماناللہ خان روابطش را با سایر دول دنیا گسترش داد و آغوش خود را بہ سوی دنیای خارج گشود و افغانستان در معرض تغییرات ژرف واقع گردید.



^۱. گروهی از پژوهشگران، افغانستان، مجموعه مقالات، ص ۲۷۵.



عليا حضرت سراج الخواتين (مادر امان الله) با دخترانش

فصل پنجم

اصلاحات و نوآوری‌های شاه امان‌الله

شاه امان‌الله خان پس از کسب استقلال خارجی و حصول آزادی در برقراری ارتباط با دیگر ملل و دول دنیا، می‌بایست اقدامات اصلاحی که وعده‌اش را در هنگام جلوس داده و ضمناً خواست اصلی مشروطه خواهان و دیگر متجددین مؤتلف او بود، انجام می‌داد. از این رو از همان اوان، اصلاحاتی را روی دست گرفت و در سال‌های بعد مورد تعقیب قرار داد که در مجموع مهم‌ترین آنها عبارتند از: تشکیل کابینه با صدارت عبدالقدوس خان، فراهم آوری و تایید قانون اساسی (نظام‌نامه اساسی دولت علیه افغانستان) در ۷۳ ماده در لویه جرگه حوت ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۲ م.، جایگزینی تقویم هجری شمسی به جای هجری قمری، اعلام تعطیلی روز پنجشنبه به جای روز جمعه، تاکید بر انتخاب یک همسر از طرف مردان، رفع حجاب سنتی از زنان و وادار کردن

مردان به پوشیدن لباس فرنگی و کلاه لگنی (شپو) حداقل در کابل...^۱ که همه و همه از نوآوری‌های مهمی است که در تاریخ معاصر افغانستان به نام شاه امان الله ثبت شده است، اما با همه این احوال او متوجه نقش زیربنایی تحول فرهنگی در رویدادهای اجتماعی بود و به همین اساس عمده‌ترین تلاش او در این عرصه و به ویژه آموزش و پرورش صورت گرفت.

گسترش آموزش‌های جدید (معارف)، اساسی‌ترین اقدام

می‌دانیم که نخستین اقدامات در عرصه آموزش‌های جدید از زمان پدر شاه امان الله با تاسیس مکاتب جدید آغاز شد که در آنها اکثراً معلمین خارجی از جمله ترک، هندی و ایرانی تدریس می‌کردند.^۲ وی به این جریان سرعت و قوت بیشتری بخشید و ۳۲۲ باب مکتب را در تمام ولایات افغانستان گشود و دوره ابتدائیه را اجباری ساخت و تعداد شاگردان و متعلمان تا سال ۱۳۰۶ش./ ۱۹۲۷م. به ۵۱ هزار نفر رسید و به علاوه در مقاطع بالاتر رشدیه و مسلکیه نیز سه هزار نفر مشغول تحصیل شدند و تا سال ۱۳۰۷ش. ۴۸۳۲ نفر

^۱. امان‌الله خان در جلسه‌ای برای یک عده زنان در قصر دلگشای کابل گفت: حجاب آنها را از تنفس هوای آزاد مانع شده و اکثریت زنان به مرض مبتلا شده‌اند» وی دستور داد تا مانع رفت و آمد زنان محجبه در باغ عمومی دارالامان شوند. روزی امان‌الله یک زن را با برقع در باغ دید گفت: باین پارچه در اینجا چه می‌کنی؟ و خود شخصاً حجاب زن را برداشت و آتش زد وزن خود را برهنه یافت و با همان حال شرم آور به منزل رفت. در مورد مردان نیز دستور داد که پوشیدن شلوار فرنگی در کابل اجباری است و هرکس چنین نکند دو پول جریمه خواهد شد حتی پلیس کابل امیر بخارا را که در کابل پناهنده بود روزی به خاطر داشتن دستار متوقف ساختند نک: ستیوارت، پیشین، صص ۷۱ و ۵۹.

^۲. امان‌الله خان پس از استقلال برای آموزش و پرورش معلم از ایران خواست و بهترین روابط را با این کشور برقرار نمود. در دربار خود مشاوران ایرانی داشت. نقل از: حبل‌المتین، ش ۳۳، س ۳۳، کلکته ۱۹۲۵.

متعلم و دانش آموز دوره ابتدائیه را به پایان رساندند و ۱۵۸ نفر از لیسه فارغ التحصیل شدند.^۱ در میان این شاگردان، پسر امان الله (هدایت الله) نیز همچون سایر متعلمان و دانش آموزان بدون محافظ و نگهبان به مدرسه می رفت و دانش می آموخت و همچنان به منظور تشویق مردم به فرستادن دختران شان به مدرسه، شاه امان الله ۲۵ تن از خواهران اندر خود را که همه از فرزندان پدرش بودند به مدرسه دخترانه در کابل فرستاد.^۲ در سال های پسین که تعداد دانش آموزان باز هم زیادتر شد و به ویژه پس از سفر اروپایی امیر، وی آموزش مختلط دختران و پسران را تایید کرد و اعلام داشت که دختران و پسران از سن ۶ سالگی تا ده سالگی در یک مدرسه آموزش ببینند تا از مصارف جداگانه برای دختران جلوگیری شده باشد.^۳

اعزام محصل به خارج

قدم مهم تر در عرصه آموزش و تربیه کدر فنی و کارشناس برای افغانستان اعزام محصل و دانشجو به خارج از کشور بود که این مهم هم از همان اوان مورد توجه قرار گرفت، به نحوی که به سال ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۲ م. تعداد ۳۵ نفر از جمله هدایت الله (پسر امان الله) در پاریس، ۴۸ نفر در آلمان، ۶ نفر در ایتالیا و عبدالوهاب پسر محمود طرزی با هزینه پدر در دانشگاه آکسفورد مشغول

۱. میر غلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، صص ۷۹۳-۷۹۲. و: گروهی از پژوهشگران، پیشین، ص ۳۰۵.

۲. ستیوارت، پیشین، صص ۳۰-۲۹.

۳. همان، ص ۶۸.

تحصیل بودند.^۱ این رقم در سال‌های پایانی حکومت امانی باز هم افزایش یافت و به ۱۵۱ نفر رسید و همین‌ها قشر دیوان سالار دهه‌های بعد را تشکیل دادند.^۲ به ویژه اعزام دختران به خارج از کشور، عکس‌العمل منفی را در میان جامعه سنتی افغان در پی آورد.^۳



به طوری که از آن پس این موضوع را از جمله موارد تکفیر شاه امان‌الله

^۱. همان، ص ۴۰.

^۲. گروهی از پژوهشگران، پیشین، ص ۳۰۵.

^۳. در اواخر سنبله ۱۳۰۷ش اواخر سپتامبر ۱۹۲۸م. یک گروه جوانان افغان را برای تحصیل به ترکیه اعزام داشت که ۱۵ نفر از آنان را دختران جوان تشکیل می‌داد و در مراسم خاصی که جهت خدا حافظی برگزار شد ملکه ثریا آرزوی موفقیت برای دختران نمود و زنان در حالی که رو پوش داشتند همراه با پسران بالتومبیل از طریق خیبر به پشاور رسیدند و به محض ورود به آنجا حجاب از صورت برداشتند. نک: ستیوارت، پیشین، ص ۶۸.

خان قرار دادند.^۱ در نتیجه این اقدامات و مساعی دولت امانی در زمینه تعلیم و تربیه و خاصتاً با تعیین بودجه مشخصی برای معارف افغانستان که در زمان حبیب الله ۶۰۰۰ روپیه بود اینک بعد از وزارت جنگ و دربار در مرتبه سوم قرار می گرفت و به بیش از ۵ میلیون روپیه رسید یکی از پایدارترین خدمات دوره امانی به منصفه وقوع پیوست. علاوه تاً تاسیس سینما، تیاتر، کتابخانه های عمومی و نیز انتشار ۱۹ جریده و مجله با بودجه دولت در همین دوره صورت گرفت که از آن جمله است:

۱. امان افغان به مدیریت عبدالهادی داوی و سپس سید قاسم خان؛
۲. معرف معارف (بعداً آئینه عرفان) به مدیریت هاشم شایق افندی؛
۳. ستاره افغان به مدیریت غلام محمد غبار؛
۴. ارشاد نسوان به مدیریت روح افزا؛
۵. نسیم سحر به مدیریت احمد راتب که از نظر نثر ادبی ممتاز بود؛
۶. انیس به مدیریت وصاحب امتیازی محی الدین انیس.

آغاز سفر اروپایی از قندهار

در میان کشورهای اروپایی، ایتالیا اولین کشوری بود که در سال ۱۳۰۶ ش. / ۱۹۲۷ م. از امان الله خان جهت دیدار از آن کشور دعوت نمود.^۲ امیر

^۱ محمد علم شینواری از ملایان قوم شینواری در اعلامیه ای که خطاب به مسلمانان پراکند در زمره ۱۲ مورد اتهامات خود بر امان الله همچنین آورده است که او کوتاه کردن موهای زنان واز بین بردن چادر و حجاب و فرستادن دختران جوان به اروپا را عملی ساخته است نک: همان، ص ۸۲.

^۲ ستیوارت، پیشین، ص ۵۰.

که اخبار محیرالعقول پیشرفت‌های صنعتی در کشورهای غربی را می‌شنید تمایل داشت که هرچه زودتر این سفر صورت گیرد و هر چند محمود طرزی



ملکه ثویا، لندن ۱۹۲۸

که از افزایش مخالفت‌ها با برنامه‌های شاه‌الله در سطوح بالای حکومت اطلاع داشت، با انجام این سفر مخالفت نمود^۱ سودی نبخشید و سرانجام امان‌الله مصمم شد تا این سفر تحقق یابد و به وسیله سفرای موجود اروپایی در کابل این تصمیم را به اطلاع دول مورد نظر رسانید. در میان

کشورهای اروپایی، انگلستان که سیطره‌اش تا مرزهای افغانستان گسترده بود مایل بود که این سفر شاه امان‌الله از راه جلال آباد - پشاور آغاز و در دهلی مورد استقبال نایب‌السلطنه هند قرار گیرد و بعد از راه بمبئی به اروپا حرکت نماید، ولیکن امان‌الله خان این نحو سفر را برخلاف شئون سلطنتی افغانستان می‌دانست و معتقد بود که نباید نخست به سلام نایب‌السلطنه هند برود، می‌گفت من پادشاه هستم و باید نایب‌السلطنه به ملاقات من بیاید.

۱. دوبری، پیشین، ص ۱۴۷.

میانجی گری و مساعی هیات دیپلماتیک ایران در کابل برای حل این اختلاف نظر سودی نبخشید^۱ و بنابراین امان الله تصمیم گرفت تا در عوض جلال آباد - پشاور، چمن را برای آغاز سفر انتخاب نماید و لذا با دیپلماتهای مقیم کابل خدا حافظی نمود و به قندهار آمد و از طریق این شهر وارد چمن، و سپس کراچی و بمبئی و از آنجا عازم مصر شد. وی پیش از آغاز سفر خطاب به مردم گفت: «سفرم به خارج، خاص برای منفعت شماست و بس، اگر نیامدم به یاد داشته باشید که از وطن دفاع کنید و یک ملت واحد باشید، زیر سلطه و حکمرانی پادشاه مستبد به سر نبرید... و به خرافات عقیده نداشته باشید، زیرا بعضی ملاهای بی خرد، دین را زنجیری برای شما ساخته و چیزهای غلط برای شما می گویند و شما را فریب می دهند، مطابق اوامر خدا (ج) و پیغمبر (ص)



امیر امان الله خان و هیئت همراهش در سفر اروپائی

^۱. سید مهدی فرخ، پیشین، ص ۴۶۹.

رفتار نمایند، به آن چیزهایی که ملاها می‌گویند باور نکنید، در مقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید، شما همه از یک کشور هستید و با هم برادر می‌باشید. زنان مانند شما حق دارند و انسان‌اند، بیشتر از یک زن بگیرید و اطفال‌تان را به مکتب بفرستید و ثروت‌تان را در تعلیم و تربیه اولاد به مصرف برسانید.^۱ این سفر امان‌الله خان که در ماه قوس ۱۳۰۶ ش. / دسامبر ۱۹۲۷ م. از قندهار و همراه با ۱۵۰ نفر از جمله ملکه ثریا (همسرش) آغاز یافت تاسرطان ۱۳۰۷ ش. / جولای ۱۹۲۸ م. به درازا کشید و طی آن از امان‌الله خان در هند، مصر، ترکیه، و ایران و همچنین روم، پاریس، بروکسل، بن، برلین، لندن، ورشو و مسکو با تشریفات کامل استقبال به عمل آمد و خاصاً پادشاهان اروپایی در پذیرایی از او که نخستین بازدید یک پادشاه آسیایی پس از جنگ ویرانگر جهانی اول به حساب می‌آمد مجدانه کوشیدند، اما در همین زمانی که وی سرگرم دیدار از شرق میانه و اروپا بود مخالفانش در داخل کشور که گفته می‌شد از کمک پنهان بریتانیا برخوردارند مبارزه علیه او را تشدید کردند و عواملی از آنان، تصاویر ملکه ثریا را که در مراسم استقبال بدون حجاب کامل اسلامی ظاهر شده بود پخش کردند^۲ و بدین سان در مناطقی که آتش‌افروزی و ایجاد نقار در آن احتیاج به زحمت چندانی ندارد، زمینه‌های شورش و بلوا را فراهم آوردند.

۱. ستیوارت، پیشین، ص ۵۱.

۲. عکس‌های ملکه ثریا را در حالی که برهنه بود در بین قبایل متعصب و دور از مظاهر تمدن امروزی پخش کردند، معلوم است که اولاً تهیه و انتقال چنین عکسهایی از اروپا به منطقه نیازمند امکانات دولتی است و ثانیاً چاپ و مونتاژ و تکثیر آن، مهارت و سرمایه لازم داشت که در اختیار مخالفان داخلی نبود و همین امر خود دلیلی بر دخالت بیگانگان در پس این ماجراست.

به هر حال؛ شاه امان الله خان و هیات همراه پس از ۶ ماه و ده روز در حالی که خود رانندگی می نمود وارد کشور شد و بدواً در قندهار خطاب به مردم چنین گفت: «من به اروپا جهت عیش و عشرت و خوش گذارانی نرفته بودم بلکه رفتم تا راه ترقی و تعالی کشور را جستجو نمایم، من همه چیز را قربان ترقی و تعالی کشور می کنم... امید است که ترقی و پیشرفت را از قندهار شروع کنم... شرم آور است که مردم افغان از باعث گرمی و سردی در خانه نشسته و یک زن اروپایی در تمام شرایط شب و روز جان کنی دارد، زنان در اروپا برابر و مساوی با مردان کار می کنند و از حقوق مساوی برخوردار هستند در حالیکه زنان افغان در کنج خانه عاطل و بیکاره به سر می برند. کار کنید و به خود حرکت دهید... زندگی تان را سر و صورت دهید، پول به دست آورید و همه چیز را در وطن دارید... از این خواب گران بیدار شوید.»^۱ در همین قندهار ملکه ثریا چادری که تمام صورتش را می پوشاند به دور انداخت و در عوض، چادر نازک تر که صورتش از زیر آن نمایان بود بر سر کرد و این نخستین نشانه های تغییر در رویه شاه و ملکه بود که بعد از سفر اروپایی آشکار می گردید.

پایان سفر، آغاز سقوط

سفر اروپایی، شاه امان الله خان را از عقب ماندگی افغانستان در راه نیل به دست آوردهای فنی دنیای امروزی بیشتر آگاه ساخت و لذا پس از بازگشت

^۱. ستیوارت، پیشین، صص ۵۷ - ۵۶.

و در حالی که متأثر از برنامه‌های مصطفی کمال آتاترک در ترکیه شده بود، برنامه‌یی را اعلام کرد که در آن به یک سلسله رسوم اجدادی و امتیازات دیگر حمله شده بود. به قول مرحوم غبار که خود شاهد آن تغییرات بوده است، این شاه، دیگر آن شاه سابق نبود بلکه کاملاً عوض شده بود... او (امان‌الله) بسیار خودرایی، خود خواه و مغرور شده بود و با اقدامات عجولانه‌یی که نمود به زودی افغانستان را مستعد یک انقلاب منفی نمود، دیگر دربار ساده قدیم وجود نداشت، کالر و نیکتایی و تجمل و فیشن جای بساطت و البسه وطنی و یخن بسته را گرفته، عیاشی و خوشگذرانی به شدت شروع شد و ریفورم مفید و حقیقی با تفرعات مضر و بچه‌گانه آمیخته گردید... شاه فرمان داده بود تعطیلی روز جمعه به روز پنجشنبه در تمام ادارات کشور عملی گردد در حالی که تعطیل جمعه یک عنعنه بی‌ضرر و بیشتر از هزار ساله کشور بود... امر نمود تا در جاده‌های مخصوص در پایتخت تابلوها گذاشتند و نوشتند هیچ زنی با برقع نمی‌تواند از اینجا عبور نماید، پلیس‌ها این امر را تطبیق می‌نمود و زنان ناداری که البسه عادی خود را در زیر چادری پنهان نموده و توان پوشیدن لباس نسبتاً خوبتری نداشتند مجبور شدند که از خریداری ما یحتاج شبانه روز خود در بازارهای معمورتر صرف نظر کنند... امر نمود که تمام مردم در شهر کابل دریشی بپوشند و در هرچند قدمی پلیسی ایستاده بود که از متخلفین جریمه نقدی می‌گرفت... مغازه بزرگی که اقلاً برای صد هزار نفر دریشی و کلاه داده بتواند موجود نبود، لهذا اغلب دکانداران کلاه‌های افسران نظامی در سر می‌گذاشتند، مردم سیک که مذهباً موهای خود را کوتاه نمی‌کردند، سر را در دستارهای بزرگ می‌پیچیدند، ناچار بودند با کلاه‌های پشمی

کشدار، سر و دستار خود را یکجا بپوشانند و این خود شهر را به یک تابلوی کاریکاتوری مبدل ساخته بود خصوصاً که سلام دادن با دست منع شد و بایست به رسم فرنگ کلاه از سر برداشته شود.. مردم شکایت کننده، مرکز استغاثه و بازرسی نداشتند.^۱

سلوک اینگونه‌یی که بدون شک باید آن را غرب‌زدگی و پشت نمودن به سنت‌های ملی و مذهبی دانست، موجی از نارضایتی را در میان همه توده‌ها به وجود آورد و خاصتاً پس از آنکه در میزان ۱۳۰۷ ش. / اکتوبر ۱۹۲۸ م. ملکه ثریا در جلسه علنی به پاخواست و حتی چادر نازک را که بر صورتش کشیده بود، برداشت و پاره کرد و زنان حاضر دیگر نیز از ثریا تقلید کرده و چنان کردند دیگر هیچ شبهه‌ای باقی نماند که جنون غرب‌زدگی شاه و خانمش را از جاده تعادل و سالم سنن دینی و ملی خارج کرده است و لذا سوءظن نسبت به او را در همه‌جا افزود و در عین حال برخی از روحانیون نیز یقین کردند که این شاه با شاه قبل از سفر تفاوت پیدا کرده و افکار و رفتارش نمی‌تواند مؤید اسلامیت و افغانیت او باشد. مخالفت‌ها زیاده‌تر شد و آتش طغیان زبانه کشید این بار نیز شینواری‌های شرق کشور دست به سلاح بردند، حکومت محلی سنکوخیل را غارت و نیروهای دولت را خلع سلاح ساختند^۲ و با اطمینان از پشتیبانی خارجی و سایر نیروهای داخلی با کمال گستاخی و جسارت تقاضای شان را اعلام داشتند و گفتند که امان الله باید به کارهای

^۱. میر غلام محمد غبار، پیشین، صص ۸۱۳-۸۱۲.

^۲. سید مهدی فرخ، پیشین، صص ۴۸۴-۴۸۳.

ذیل اقدام ورزد:

۱. ملکه ثریا را طلاق بدهد؛
۲. فامیل طرزی را از افغانستان خارج سازد به استثنای محمود طرزی که ما نامبرده را زندانی می‌سازیم؛
۳. تمام مکاتب و مدارس دخترانه تعطیل شوند؛
۴. دختران افغان را از ترکیه باز پس بخواند؛
۵. به استثنای نمایندگی حکومت بریتانیا باقی همه نمایندگی‌های سیاسی خارجی مسدود شوند؛
۶. قانون جدید و نظام نامه لغو گردد؛
۷. مالیه کم گردد؛
۸. قانون پوشیدن لباس اروپایی فسخ شود؛
۹. قانون اسلامی، قانون دولت اعلام شود؛
۱۰. حجاب زنان به شکل سابق اعاده شود؛
۱۱. به ملاها و روحانیون در چهار چوب دولت مناصب مناسب داده شود.^۱

این در حالی بود که تحرکات مخالفان دولت در سمت شمال کابل نیز که تحت رهبری ملای تگاب و با فرماندهی حبیب‌الله کلکانی مشهور به بچه سقا صورت می‌گرفت شدت پیدا کرد و به ویژه اینک از طریق عوامل‌شان در درون اردو و نظامیان، با پخش اعلامیه‌هایی می‌کوشیدند تا این گروه حامی

^۱. ستیوارت، پیشین، صص ۷۴-۸۳.

دولت را از آن جدا و به نفع خویش به کار گیرند. در یکی از این اعلامیه‌ها که به صورت مخفی در صفوف نظامیان پخش شده بود چنین می‌خوانیم: «من برای احیای دین مبین از طرف جمیع علمای افغانستان موظف شده‌ام که امان الله خان را که زندیق شده و می‌خواهد دین را خراب کند... بنابراین شما برادران با من کمک کنید که دین شما خراب نشود و من محض رضای خدا نظر به امر جمیع علما قد علم کرده‌ام»^۱

عاقبت، نیروهای تحت فرمان حبیب‌الله طی یک حمله غافلگیرانه خود را به کابل رسانیدند و نقاط مهم شهر را به اشغال خود در آوردند. نیروهای کمکی از جمله از قندهار، مزار شریف و هزاره‌جات به حمایت امان‌الله شتافتند و جنگ سختی برای ۱۲ روز در کابل ادامه یافت و پس از آنکه امان‌الله از سلاحهای سنگین از جمله توپ استفاده نمود و طی آن حبیب‌الله کلکانی جراحت برداشت، این حمله عقب زده شد.^۲ این حمله، امان‌الله را متوجه خطر جدی کرد که حالا کابل را تهدید می‌نمود و امکان داشت، بار دیگر تکرار شود، بنابراین تصمیم به انتقال مرکز حکومت به قندهار گرفت و به همین منظور مقدماتاً مقدار زیادی پول، طلا و جواهرات را با زنان و اطفال دربار به شمول ملکه ثریا و نورالسراج خواهر و علیا حضرت مادرش به قندهار فرستاد و خود نیز کمی بعد به جمع آنان پیوست.^۳

^۱. جنرال مولایی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۴.

^۲. حبیب‌الله بچه سقا در این نبرد از ناحیه پشت مورد اصابت قرار گرفت و مجروح شد، او را به پغمان انتقال دادند و در همانجا توسط پزشک سفارت انگلیس در کابل زیر مداوا واقع شد. نک: ستیوارت، پیشین، ص ۹۴.

^۳. همان، ص ۹۲ و: سید مهدی فرخ، پیشین، ص ۴۹۲.

انتقال حکومت امانی به قندهار

گویند در همان ایامی که شاه امان‌الله خان در صدد انجام اصلاحاتی در کشور بود بنا به یک رسم قدیمی و در اثر شرایط اجتماعی، بازار پیری و مریدی مشتریان زیادی پیدا نموده و هر از چند گاهی آوازه و شهرت فلان پیر و غیب‌گو در این جا و آن جا به گوش می‌رسید که مثلاً فلان پیر در موقع قیام و شورش در قبایل سر برآورده، غیب‌گویی‌ها نموده و نا پدید شده و یا فلان پیر در کوه‌ها و دره‌های افغانستان در حال گردش است و فلان کراماتی دارد و...^۱ یکی از این گونه پیرها شخصی بود معتکف در مسجد کابل که لب فرو بسته و هر بیست روز یک بار زبان باز کرده و پاسخ مریدان نادان و خوش باور را با گرفتن قیافه و هیات آن جهانی باز می‌گفت. چون این جناب پیر خیلی مشهور بود، نظر علیاحضرت مادر شاه امان‌الله را نیز که به چنین چیزهایی عقیده داشت و در این روزها اخبار شورش‌ها نگرانش ساخته بود، به خود جلب کرد و او را در همان روزی که لب گشوده بود به دربار فراخواند تا بپرسد پسرش (امان‌الله) را کی از قدرت برخواهد انداخت، و این پیر بدون معطلی جواب داده بود حبیب‌الله.^۲

بلی، حبیب‌الله را این پیر و دیگر جواسیس مصروف و مشغول براندازی در افغانستان خوب می‌شناختند و می‌دانستند که وی گزینه مناسب در عوض

^۱. ورود لارنس انگلیسی به میران شاه و قبایل افغان در این ایام بسیار مطرح بود، همو در نامه‌ای از آن جا برای دوستش نوشت «نقطه خطرناک افغانستان است و من هفته گذشته به آن جا رفته بودم». نک: ستیوارت، پیشین، ص ۹۸.

^۲. همان.

شاه امان الله حد اقل در مرحله گذار است و بالاخره همو بود که پس از درمان توسط پزشك سفارت انگلیس در کابل، در دومین حمله اش که از ۱۷ جدی ۱۳۰۷/۱۹۲۸م. آغاز شد، نیروهای امانی را شکست داد و شخص شاه نیز با آنکه پس از حمله نخست حبیب الله کلکانی با چرخش ۱۸۰ درجه ای همه اصلاحات اعلام شده خود را پس گرفت و برای جلب رضایت مخالفان مجدانه تلاش داشت، مع الوصف این حمله او را وادار به استعفا ساخت و بناءً معین السلطنه عنایت الله خان را به جانشینی خود برگزید و خود در ۲۴ جدی ۱۳۰۷ش./۱۴ جنوری ۱۹۲۹م. به جانب قندهار که پیش از این تاریخ، پول و جواهر و دیگر امکانات مهم را بدانجا منتقل ساخته بود گریخت و از طریق جاده زمینی بدان سو کوچید، در حالی که عبدالاحد خان وزیر داخله (کشور)، محمود طرزی، غلام صدیق خان، یعقوب خان و دیگر رجال حکومتی، او را همراهی می کردند از راه زمینی وارد قندهار شد. کمی بعد خبر رسید که عنایت الله خان نیز وادار به استعفا گردیده و حبیب الله کلکانی پادشاه افغانستان شده است. با وجود اینکه امان الله خان، هوادارانش را در قندهار گرد آورد و به امید دست یافتن به تخت کابل، لشکر کشید، اما شکست طرفداران او توسط نیروهای کلکانی در نبرد سر روضه در غزنه این آخرین امید او را به یاس مبدل ساخت.^۱ شاه امان الله خان بعد از تحمل این شکست از غزنه راه قندهار در پیش گرفت و در میان راه به کرات از سوی غلجاییان طرفدار حضرت شیر آقا مجددی مورد حمله قرار گرفت و او که چنین دید و از جانبی

^۱. نک: فاروق انصاری، پیشین، صص ۱۲۵-۱۲۴.

شنید که هرات نیز سقوط کرده است، به همراه خانواده به هند انگلیسی گریخت (۲ جوزای ۱۳۰۸ ش./ ۲۳ می ۱۹۲۹ م.) و از آنجا رهسپار ایتالیا شد.^۱ بدین صورت، این پادشاه متجدد و نوگرای افغانستان نیز از صحنه حکومت حذف شد و تاج و تخت کابل به فردی از تبار غیر درانیان، یک تاجیک درس ناخوانده و آموزش نادیده منتقل گردید همو که نه از بازی‌های پیچیده سیاسی سر در می‌آورد و نه از رموز حکومت‌داری اطلاعی داشت و نه از سیاست‌های جهانی چیزی می‌دانست.



حبیب‌الله کلکانی

حبیب‌الله کلکانی

حبیب‌الله پسر صوفی امین‌الله از اهالی قریه کلکان کوه‌دامن بود^۲ که به دلیل شغل سقایی (آبرسانی) پدرش به خانه‌های مردم، او را از روی تحقیر «بچه سقا» نامیدند،^۳ همو که در شمالی یا مرکز اصلی اسلام‌گرایان معاصر از

^۱. امان‌الله خان پس از این ۳۱ سال دیگر را به عنوان مهاجر در ایتالیا با شغل نجاری سپری کرد و روز ۶ ثور ۱۳۳۹ ش/ ۲۶ اپریل ۱۹۶۰ م به سن ۶۸ سالگی در گذشت و جسد او را طبق وصیت‌اش به افغانستان منتقل و در جوار پدرش در جلال آباد دفن کردند.

^۲ غلام حبیب نوایی، امیر حبیب‌الله کلکانی، کابل: میوند، ۱۳۸۹، ص ۶.

^۳. رالف. اچ. ماگنوس - ادن نی، افغانستان، روحانی، مارکس، مجاهد، ترجمه قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، صص ۶۰-۶۱.

سوی پیرنگاو مورد حمایت قرار گرفت و همین پیر، روح قیام او به شمار می‌رود.^۱ حبیب‌الله کلکانی با به دست‌گیری فرمانروایی در کابل بر تمامی برنامه‌های اصلاحی و نوآوری‌های اجتماعی امان‌الله خان خط بطلان کشید و قوانین نوین از جمله قانون اساسی را از بین برد و بدین شکل خواست‌های علما و ملایان مخالف نظام امانی را برآورده ساخت؛ اما مشکل اصلی در اینجا بود که وی در یک کشور کثیرالاقوام وابسته به گروه قومی اقلیت بود و نمی‌توانست مقبولیت عام را به دست آورد، زیرا در نظر اکثریت افغانستان این قدرت‌گیری تاجیک‌تبار دهقان‌زاده، یک عنصر مزاحمی به لحاظ بافت اجتماعی از حیث سلسله مراتب قدرت قومی تلقی می‌شد که نظم بازی‌های سیاسی درباری را که دائماً در میان شاخه‌های حاکم، جریان داشت فرو ریخت^۲ و لذا از همان فردای قدرت‌گیری حبیب‌الله کلکانی، مخالفت‌ها آغاز شد و این بار، نه به نام دین و حفظ شریعت بلکه تحت نام و عنوان از بین بردن یک یاغی خودسر و یک اخلاص‌گر نظم و راهزن طُرق و شوارع جریان به راه افتاد و جالب این است همان کسانی که تا پیشتر کمر به خدمت این به اصطلاح خادم دین رسول‌الله (ص) بسته بودند حالا به یک‌باره روی بر تافته و «همه متحد القول او را یک دزد غدار و دشمن افغانستان می‌نامیدند».^۳ به عقیده مرحوم غبار که خود شاهد و ناظر بسیاری از قضایای آن‌روزگار

۱. اولیور روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، صص ۱۰۶-۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. غلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۶.

بوده است، همچنانکه برآمدن حبیب‌الله کلکانی با دسیسه انگلیس‌ها که نمی‌خواستند در همسایگی هند یک افغانستان قوی و مرفعی و آن‌هم مخالف بریتانیا وجود داشته باشد همراه بود، بر افتادن آن نیز با دسیسه انگلیسی‌ها صورت گرفت.^۱ این چنین بود که این عامل مزاحم تسلسل قدرت (حبیب‌الله)، بیشتر از نه ماه دوام نیاورد و همانها که او را بر سرکار آورده بودند، از مسند به زیرش کشیدند و این بار، نوبت به محمد نادر و برادرانش از خانواده مصاحبان یحی خیل رسید که از فرانسه برگشته بودند و ایتان نیز به یمن اتحاد قومی افغان‌های عمدتاً مشرقی، کابل را تسخیر نمودند (۲۱ میزان ۱۳۰۸ ش. / ۱۳ اکتبر ۱۹۲۹ م.) و باز دودمان دیگری از طایفه محمد زایان، تاج و تخت کابل را تصاحب کردند.

^۱. نک: همان، ص ۸.



حبیب الله کلکانی در میان هواداران

فصل ششم

محمد نادر شاه افغان و جانشینانش

محمد نادر خان پسر محمد یوسف خان
پسر یحی خان پسر سلطان محمد خان
طلایی پسر پاینده خان بود که در سال
۱۳۰۱ ق. / ۱۸۸۳ م. در دیره دون در هند
انگلیسی به دنیا آمد. و سالیان نخست
زندگی را در آن کشور به سر برد،
تعلیمات ابتدایی و متوسطه را در آنجا
فراگرفت و وقتی در سال ۱۳۱۸ ق. /
۱۹۰۱ م. امیر عبدالرحمن خان اجازه داد
تا خانواده یحی خان از هند انگلیسی به
افغانستان بازگردد، وی به سبب بود و
باش در هند تحت استعمار، با مظاهر



محمد نادر شاه

تمدن اروپایی آشنایی حاصل کرده، به اوضاع پیرامون آگاه بود و می‌توانست به زبان‌های اردو و انگلیسی بنویسد و تکلم نماید.^۱ مراحل ترقی خانواده یحی خان در مناصب حکومتی از زمان حبیب‌الله که اجازه داد تبعیدیان زمان پدرش به کشور بازگردند آغاز شد، اما به دلیل بازگشت خانواده طرزی که آنان نیز با استفاده از عفو مذکور به کشور عودت کردند، رقابت پنهان و آشکار میان دو خانواده مصاحبان (یحی خیل) که نماینده طرز و روش محافظه کارانه بوده و از هند انگلیسی‌جانبداری می‌کردند با خانواده طرزی که از گرایش‌های جهان‌وطنانه کشورهای ساحل شرقی مدیترانه متأثر بوده و به آرمان وحدت اسلامی پایبند و ضد انگلیسی بودند، آغاز گردید^۲ و در این میان محمد نادر از جناح مصاحبان و محمود از دسته طرزی‌ها شاخص‌ترین افراد و رهبری‌کننده دو جناح مزبور به حساب می‌آمدند، اما امیرحبیب‌الله خان، این هر دو جناح را در اختیار داشت و حتی با انجام ازدواج‌هایی هر دو را با خود فامیل ساخت؛ خود با خواهر محمد نادر ازدواج کرد و از آن طرف برای دو پسرش دو دختر محمود طرزی را به نکاح درآورد. از همان آغاز ورود، خانواده مصاحبان در ستاد ارتش افغانستان، مقامات مهمی را به دست آوردند و شخص نادر در ۲۳ سالگی برگد نظامی و در ۳۱ سالگی به درجه سپه سالاری ارتقا یافت و در عین حال از حضور در دربار سیاست مکر و حيله

۱. غلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۲۳.

۲. گروهی از پژوهشگران، پیشین، صص ۲۷۳-۲۷۲.

و زد و بند پنهانی را آموخت^۱ و سپس عضو جمعیت سری دربار شد که ریاست آن را امان‌الله خان بر عهده داشت و گویند همین جمعیت، نقشه ترور امیر حبیب‌الله را کشید.^۲ در حکومت امانی، محمد نادر خان به مقامات بلندی نظیر سپه‌سالاری و وزارت حربیه (دفاع) دست یافت و برادرانش نیز جنرالان ارتش گردیدند و افزون بر این، امان‌الله شخصاً بکوشید تا نادر را مطرح نماید و از جمله پس از جنگ سوم افغان و انگلیس منار استقلال را به نام او ساخت،^۳ ولیکن چون نادر از همان آغاز، ساز مخالفت با اصلاحات امانی را که خاصتاً از سوی محمود طرزی دیکته می‌شد بنواخت، کم‌کم روابط امان‌الله با او به تیرگی نهاد تا حدی که به انفصال نادرخان از وزارت حربیه (دفاع) و سایر امور داخلی در سال ۱۳۰۳ ش. / ۱۹۲۴ م. منجر شد^۴ و این در حالی بود که شخص نادر بر تلاش‌هایش در جهت کسب حمایت انگلیسیان افزود و حتی قبل از آنکه توسط امان‌الله از مناصبش سبکدوش گردد نزد همفری سفیر بریتانیا در کابل رفت و واضحاً همه برنامه‌های اصلاحی امان‌الله را که می‌پنداشت انگلیسی‌ها با آن موافقت ندارند به باد انتقاد گرفت و به سفیر

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۶۰۹.

۲. مرحوم میر محمد غبار می‌آورد: «روزی محمد نادر و امان‌الله در قلعه کوه بچه موسوم به کاسه برج مذاکره سری انجام دادند و هردو نفر قرآن عهدی بستند که با مرام جمعیت سری وفادار و همکار صمیمی همدیگر خواهند بود» غلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. همان، ص ۳۲.

بریتانیا گفت: «بدون دوستی بریتانیه، ترقی در کشور ما ناممکن است.»^۱ همفری این اظهار او را نشانه مخالفت نادر با امان‌الله تلقی کرد و به دولت متبوع خود گزارش داد که نادر با امان‌الله سخت مخالف است و امان‌الله خان دیگر بر او اعتماد ندارد.^۲

امان‌الله چون با نادر از پیش، روی قرآن پیمان بسته بود از مجازات و تنبیه او خودداری ورزید و حتی وی را به حیث وزیر مختار افغانستان به پاریس فرستاد اما نادر با هدف اظهار مخالفت با برنامه‌های امان‌الله از سمت خویش استعفا داد و متعاقباً در سفر اروپایی شاه، ملاقات سردی بین آندو صورت گرفت و در پاسخ دعوت شاه به داخل کشور، وی شرط گذاشت که در صورت برکناری محمد ولی خان، غلام نبی خان، محمود سامی، محمود طرزی و غلام صدیق خان به وطن باز خواهد گشت، چیزی که امان‌الله خان آن را قاطعانه رد کرد.^۳

با این حال، جاه طلبی مفرط و آرزوی دستیابی به سلطنت او را آرام نمی‌گذاشت و چون می‌دانست که انگلیسیان مؤثرترین قدرت در تحولات و پیش‌دادهای منطقه هستند به تلاش خویش در جهت به دست آوری حمایت آنان ادامه داد و به ویژه در ملاقاتی که در ۱۵ جدی ۱۳۰۴ / ۱۵ جنوری ۱۹۲۶ م. بین او و سفیر بریتانیا در روسیه که در این روزها برای مرخصی به

۱. ستیوارت، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۵۳.

پاریس آمده بود صورت گرفت نادر پیشنهاد کرد که او خواستار هم‌پیمانی با بریتانیا علیه روسیه است و در مورد سرحد افغانستان با هند بر تانوی نیز وی (نادر) عقیده دارد که رودخانه کنر می‌تواند مرز طبیعی تلقی شود.^۱ پیش از این دیدار با دیگر مقامات انگلیسی از جمله کلونل ارنک نیز دیدار داشته است.

نادرخان پس از دریافت خبر فرار امان‌الله خان از کابل به قندهار از سفارت بریتانیا در پاریس ویزا گرفت و همراه با برادرانش توسط کشتی روز ۵ حوت ۱۳۰۷ ش. ۲۳/ فبروری ۱۹۲۹ م. وارد بمبئی شدند و پس از یک دیدار مختصر با فریک انگلیسی در این شهر و چاپ اوراقی مبنی بر اعلام عزیمت خود و برادران برای قبایل افغان، یکراست به پیشاور رفت و در همان روزی که وی و برادرانش به این شهر توسط قطار رسیدند (۷ حوت / ۲۵ فبروری) همفري سفیر بریتانیا در کابل نیز توسط طیاره و والی علی‌احمدخان از طریق قلمرو مومند و به صورت پیاده وارد این شهر شدند و متعاقباً در ملاقاتی که بین همفري و نادرخان صورت گرفت، نادر از همفري خواهش نمود که به وی مشوره بدهد تا در این شرایط حساس چه بکند؟ و او در جواب گفت: «جرگه را دایر نماید و از قبایل بخواهد که یک نفر را به عنوان پادشاه تعیین و انتخاب کنند.» همفري همچنین به نادر خان حالی ساخت که حکومت بریتانیا به سوی شخصی که بتواند در افغانستان یک حکومت با ثبات را تاسیس کند دست

^۱. همان، ص ۴۹.

دوستی دراز خواهد نمود.^۱ این اظهار نظر همفري باعث مسرت و خوشی نادرخان گرديد و او را در عزمش استوارتر ساخت و نقشه‌اش را طرح نمود: خود با برادرش (شاه‌ولی خان) به جانب جنوبی حرکت و برادر دیگرش (هاشم خان) را به جلال‌آباد فرستاد، اما ملاقات مهم‌تر در منطقه تل صورت گرفت و در آن‌جا پولیتکل اجنت وادی کرم خانم مکوناچی با نادرخان ملاقات دوستانه مهمی انجام داد و طی آن مکوناچی به نادر گفت که: «من با مردمان قبایل صحبت کرده‌ام... آنها حاضر هستند تا از شما پشتیبانی و شما را به صفت امیر قبول نمایند.»^۲ این اظهارات هیچ تردیدی باقی نگذاشت که دولت انگلیس زمینه را برای ورود و قدرت‌گیری وی فراهم آورده است و لذا مستقل از امان‌الله و حبیب‌الله به عملی ساختن نقشه خویش ادامه داد و از همه اولتر به پراکنده ساختن اوراق چاپ شده مبادرت ورزید و در یکی از اعلامیه‌هایش خطاب به قبایل گفت: «می‌خواهم افغانستان را از این وضعیت شرم‌آور نجات دهم، دشمنان ما می‌خواهند که عظمت و قدرت کشور ما را نابود سازند. ثروت آن را غارت نمایند... من می‌خواهم که افغانستان را نجات دهم؛ شما دیدید که دختران و پسران کابل به حالت شرم‌آوری در آورده شدند، شما مشاهده نمودید که خزانه ملی و مغازه‌ها... در مقابل کفار بر باد گشت، حالا من به سوی کابل هجوم می‌برم.»^۳ پراکنده شدن این اوراق که

۱. همان، صص ۱۴۳-۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، صص ۱۵۴-۱۵۳.

در آن هیچ ذکری از امان الله نشده بود و علاوهً با کنایه سیاست‌های او را مورد انتقاد قرار می‌داد و اکنش هواخواهان امان الله را در پی داشت و آنان مراجعت وی را از اروپا، بخشی از نقشه انگلیسیان برای آینده افغانستان تلقی کردند و لذا در پشاور علیه او اعلامیه پراکندند و نوشتند: «نادر کسی است که حبیب الله را به قتل رساند... آنان به کشور وفادار نبودند... به برتانیه وفادارند ... ۳۶۰۰۰۰۰ روپیه از انگلیس دریافت نموده... هر شخصی که با نادر و برادرانش کمک کند مانند آن است که بریتانیا را کمک کرده باشد.»^۱ با چنین مقدماتی نادرخان وارد افغانستان شد و در بدو ورود در خوست در حالی که از سوی شاه ولی خان نایب سالار برادرش، سید شریف خان، الله نواز خان و... همراهی می‌شد مورد استقبال اهالی و نیروهای نظامی محلی قرار گرفت و در نخستین سخنرانی‌اش در روز ۱۹ حوت ۱۳۰۷ ش. گفت: «... اگرچه خودم در بستر بیماری افتاده بودم.. وقتی که در مطبوعات دنیا از پریشانی مملکت واقف شدم برای اینکه به حیث یک فرد ملت افغان نزد وجدان و ایمان خود مسئول نباشم و در دنیا تصور نمایند که فرزندان افغان نتوانستند یک عده سارقین را که بر ملت مسلط شده‌اند و بی‌رحمانه کشتار می‌نمایند، دست تسلط و جور آنها را از کشور کوتاه کنند از بستر برخاسته به توکل خداوند رهسپار وطن شدم.»^۲

نادرخان تا این زمان هدف خود را نجات کشور از دست سارقین و دزدان

^۱. قسمتی از اعلامیه عبدالحکیم نماینده تجاری افغانستان در پشاور به طرفداری از امان الله نک: ستیوارت، پیشین ص ۱۵۴.

^۲. جنرال مولایی، پیشین، صص ۱۹۰-۱۸۹.

اعلام می‌کرد و تصاحب سلطنت افغانستان را رد می‌نمود، حتی روزی در برابر اصرار هوا خواهانش که از او می‌خواستند اعلام پادشاهی نماید فرمود: «من نمی‌خواهم در یک گوشه جنوبی بیرق پادشاهی را بلند کنم و نفاق و خانه جنگی را طولانی سازم... من برای اصلاح و وحدت قوم خدمت می‌کنم و مملکت را... نجات داده آن وقت ملت مختارند هر کسی را که بتواند این کشتی شکسته را به ساحل نجات برساند و مسئولیت سلطنت را تحمل کرده بتواند به اتفاق عموم انتخاب می‌نمایم... من نمی‌توانم این مسئولیت بزرگ را صرف در گوشه محدود جنوبی قبول نمایم»،^۱ اما به رغم این اعلام وفاداری‌ها و اصرارها تا زمانی که قبایل و خاصاً وزیری‌ها به کمک او نشتافتند نتوانست کاری را از پیش ببرد و حتی در برابر نیروهای اعزامی حبیب‌الله کلکانی تحت فرماندهی محمد صدیق خان و سور جرنیل، گردیز را از دست داد و به منطقه جاجی عقب نشست؛ فقط آن زمان که قبایل پشتون به حمایت نادر قیام کردند^۲ او توانست موفقیت به دست آورد و طی یک نقشه ماهرانه، کابل پایتخت کشور را از چنگ نیروهای سقاوی به در آورد.^۳

^۱. همان، ص ۱۹۴.

^۲. در یک مورد حدود پنج هزار نفر از افراد قبایل وزیری در علی خیل به نادر خان پیوستند، هم چنین حدود ده هزار از افراد متکفل در خوست به وی اعلام وفاداری کردند. به عقیده جنرال مولایی از شاهدان و حاضران در صحنه، در این پیوستن‌ها این شایعه نیز موثر افتاد که «نادر خان یک کروور کلداز از انگلیس‌ها گرفته و می‌خواهد به افراد خودش بدهد.» نک: جنرال مولایی، پیشین ج ۱، ص ۱۹۵؛ و: ستیوارت، پیشین ص ۱۸۱.

^۳. جالب است بدانید فضل عمر مجددی که تا پیش از این امان‌الله را کافر و زندق خطاب کرده و حبیب‌الله بچه سقا را خادم دین رسول‌الله گفته تایید می‌نمود اینک او نیز حبیب‌الله را کافر خواند نک: ستیوارت، پیشین ص ۱۸۱.

شاه ولی خان فاتح کابل در خاطراتش، تصرف این شهر را چنین می‌آورد: «در شانزدهم میزان که برابر با نهم اکتوبر ۱۹۲۹ بود برای حمله نهایی آمادگی گرفته می‌شد. به ساعت ده شب به قوم وزیری امر کردم که سر کوه زنبورک دهل بزنند و همچنان در کوه‌های شیردروازه و کوه‌های آسمایی دهل زده شد. بعد از مشورت و اجازه سپه سالار محمد نادر شاه امر آتش به ارگ را دادم. بعد از آتش باری شدید به ارگ، حبیب‌الله و رفقاییش از دروازه شمالی ارگ به طرف کوه‌دامن فرار کردند.»^۱

بدین ترتیب برگی دیگر از تاریخ معاصر افغانستان به نفع یحیی خیل از خانواده مصاحبان محمد زایی درانی رقم خورد و شخص نادر که تا این زمان ادعا می‌کرد سلطنت افغانستان را مد نظر ندارد، روز ۲۳ میزان ۱۳۰۸ ش. / ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ م. سوار براسب وارد کابل شد و یک روز بعد در مقابل پافشاری تعدادی از هوادارانش در کابل قبول سلطنت کرد و خود را نادرشاه نامید. این در شرایطی بود که شهرکابل به شمول ارگ شاهی و قصر دلگشا ساختمان‌های دولتی از طرف افراد قبایل که گفته می‌شود پیشتر در مورد چپاول آن توافق شده بود، سخت غارت گردید و چون چیزی در ارگ شاهی برای اقامت باقی نمانده بود، نادرشاه در منزل شیر احمد خان پسر امین‌العسس که شوهر خواهرش بود واقع در باغ علی مردان کابل اقامت گزید.^۲ وی پس از تحکیم و تثبیت قدرتش در کابل، از آن‌جا که با روحیات مردم افغانستان

^۱. عبدالعلی ارغنداوی، پیشین، ص ۵۰.

^۲. جنرال مولایی، پیشین ج ۱، ص ۲۷۴. و: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۵۸۸.

آشنایی داشت در اولین اعلامیه‌اش آنچه را که امان‌الله خان به عنوان تجدد به میان آورده بود لغو کرد و با اعلام حمایت خویش از دین رسول‌الله و ترویج اوامر دین، خطوط اساسی حکومتش را در ده ماده تنظیم و منتشر ساخت و بدین شکل قانون اساسی سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۲۴ م. را کنار گذاشت، اما آنچه در عمل از سوی وی به مرحله اجرا در آمد اعاده دوباره حکومت به سبک و شیوه امیر عبدالرحمن خان بود که با توجه به شرایط مشابهی که این دو زمامدار در آن نشو و نمو یافتند کاری دور از انتظار به نظر نمی‌رسید.^۱

اتخاذ این روش استبدادی از سوی نادرشاه در روزگار رواج آزادی‌های فردی و اجتماعی در کشورهای دور و نزدیک که اخبار آن از خارج به داخل کشور می‌رسید موجب واکنش جماعت روشن اندیش جامعه شد و اینان اگر از یک سو به مبارزات قلمی شان شدت بخشیدند و این جا و آن جا شب نامه‌هایی را می‌پراکندند در خارج از افغانستان نیز حلقه‌هایی از آنان بر گرد شاه سابق جمع گردیده و شالوده حزب مخالف را در استانبول ترکیه باعضویت روشنفکران و دولتمردان سابق مانند محمود طرزی، غلام نبی چرخ، غلام صدیق چرخ و عبدالهادی داوی ریختند که در راس آن، امان‌الله خان قرار داشت.^۲ رسیدن اخبار تشکیل حزب مزبور بیش از پیش بر غضب نادرشاه افزود تا جائیکه اعدام‌های دسته جمعی و بدون محاکمه و سرکوب‌های شدیدی را اعمال کرد. از آن طرف روشنفکران نیز به سوی

۱. نک: فاروق انصاری، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، صص ۲۰۹-۲۰۷.

۲. غلام محمد غبار، پیشین ج ۲، صص ۱۱۵-۱۱۴.

خشونت کشانده شدند و پس از چند اقدام خشونت بار از جمله کشتن برادر بزرگ نادرشاه (سردار محمد عزیزخان) در نهایت راس هرم قدرت حاکم در کابل (نادر شاه) را از پای در آوردند. (۱۶عقرب ۱۳۱۲ش./ نوامبر ۱۹۳۳م.)

قتل نادر شاه هرچند سریر سلطنت را لرزاند و چیزی نمانده بود که همه زحمات و جانفشانی‌های نادر و برادرانش بر باد رود، اما با حوصله‌مندی و درایت برادران نادر شاه که بی‌درنگ بر سر جانشینی فرزند او- محمد ظاهر شاه- توافق کردند، حکومت از سقوط حتمی نجات یافت و بدین شکل، نوبت به محمدظاهرشاه رسید که به دلایلی موفق شد مدت طولانی بر مسند پادشاهی بماند.

محمد ظاهر شاه

محمدظاهر شاه پسر محمدنادرشاه به سال ۱۲۹۳ش./ ۱۹۱۴م. در ناحیه ده افغانان کابل تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را زیر نظر پدرش و در مکتب شهرآرا و سپس مکتب استقلال پی گرفت، و وقتی پدرش در اثر اختلاف با امان‌الله خان از کشور خارج شد و به حیث وزیر مختار در پاریس مقرر گردید^۱ وی بیش از ده سال نداشت و در فرانسه نیز در لیسه ژانسون دوسی بی و دانشگاه «مونپلیه» به تحصیل پرداخت.^۲ و علاوه‌تاً دوستی با یک وکیل

^۱. نک: فاروق انصاری، پیشین صص ۱۸۹-۱۸۸.

^۲. دانشنامه ادب فارسی، ص ۶۳۹.



پارلمان در پاریس از لحاظ سیاسی بر او تأثیر نمود و با شیوه و روش نظام پارلمانی در حل مسایل مملکتی آشنایی حاصل کرد. وی پس از اعلام پادشاهی محمد نادر به کشور برگشت و این بار مجبور گردید تا به فراگیری

آموزش نظامی پردازد.^۱ با قتل محمد نادرشاه در برج عقرب ۱۳۱۲/ نوامبر ۱۹۳۳م. که وی بیشتر از ۱۹ سال نداشت در نتیجه یک توافق خانوادگی از سوی برادران محمد نادرخان به حیث پادشاه اعلام گردید. وی بی درنگ خط مشی حکومتی اش را همان خط مشی پدر معرفی و تصریح نمود که: «خط مشی حکومت جدید ما بر طبق مقررات شرع مطهر و ترویج اوامر دین مبین محمدی بر وفق خط مشی اعلی حضرت شهید والد مرحوم ماست که به عون- الله تعالی در مملکت عزیز اسلامی ما به همان اساس همه امور جریان پذیر گردد و هکذا سیاست امور خارجه این مملکت بر طبق معاهدات دوره سلطنت اعلی حضرت موصوف با دول متعاهده کماکان ادامه خواهد یافت.»^۲

^۱ از مصاحبه اختصاصی محمد ظاهر شاه با بخش فارسی رادیو بی بی سی، ۱۳۸۴.

^۲ «خط مشی حکومت محمد ظاهر شاه»، سالنامه کابل، انجمن ادبی کابل، ۱۳۱۲، ص ۸.

همچنانکه از سوی محمد ظاهر شاه اعلام گردید در خط مشی کلی حکومت تغییری نیامد، اما شیوه و روش آن عوض شد به این معنی که در

دوره طولانی فرمانروایی

دو عمویش (محمد هاشم

خان ۱۳۲۵-۱۳۰۸ ش. و

شاه محمود خان ۱۳۳۲ -

۱۳۲۵ ش.) و سپس پسر

عمو و شوهر خواهرش،

محمد داود (۱۳۴۲-۱۳۳۲)

که علی‌الظاهر زمام امور

پادشاهی در دست محمد

ظاهر است و در واقع

عموها و پسر عمویش



محمد ظاهر شاه

حکومت می‌راندند تقریباً تمامی حقوق شهروندی مردم افغانستان پایمال

گردید^۱ و یک دوره طولانی اختناق و خفقان در کشور به وجود آمد. فقدان

آزادی بیان، عدم اجازه نشر جراید آزاد، منع تشکیل اجتماعات و تظاهرات و

احزاب سیاسی، محدودیت حقوق اولیه انسانی، نبودن مسئولیت‌های لازم

شخصی و حقوقی همه و همه دلالت بر خودکامگی و استبداد حکومت داشت

و این در حالی بود که شرایط جهانی به ویژه پس از تشکیل سازمان ملل متحد

^۱ نک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، صص ۵۶-۶۲۹. و: میر غلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸.

و مطرح شدن حقوق اساسی بشر و سایر آزادی‌های لازم یک زندگی انسانی، استمرار وضعیت استبدادی مذکور را در افغانستان با مشکل مواجه ساخته و کشور را مساعد انجام تحول کرده بود. در چنین فضا و شرایطی شاهد انجام برخی اقدامات اصلاحی از سوی محمد ظاهر شاه هستیم (۱۳۴۲ش). که در این ایام از زیرکفالت و سرپرستی عموهایش بیرون آمده و قصد داشت که با کمک و راهنمایی اشخاص تحصیل کرده جدید، تغییراتی را پدید آورد و بنابراین دوره‌ای از حکومت شخص شاه آغاز می‌یابد و مهم‌ترین اقدام او در این وضعیت جدید پس از پذیرش استعفای محمد داود خان که سیاست‌هایش در قبال پاکستان به تنش و قطع روابط سیاسی با آن کشور در سال ۱۳۴۰ش / ۱۹۶۱م. منجر شد و در همان حال نزدیکی به اتحاد جماهیر شوروی سابق به نفوذ وسیع و ریشه‌دار آن کشور در همه عرصه‌های داخلی به ویژه آموزش عالی و ارتش منتهی شده بود، تعیین کمیته هفت نفری^۱ برای وارد کردن چنان اصلاحاتی در قانون اساسی بود که اشغال مقامات دولتی توسط اعضای خانواده سلطنتی را منع می‌کرد^۲ و به دنبال آن مطبوعات بالنسبه آزاد را اجازه می‌داد و اینها حکایت از آغاز دوره جدیدی در افغانستان داشت اما این آزمون نیز به دلیل دست‌اندازی‌های اعضای محافظه کار دودمان سلطنتی و بی‌سیاستی و عدم قاطعیت شخص پادشاه قرین موفقیت نبود و نتیجه اصلی

۱. به نوشته صباح الدین کشککی اعضای کمیته مزبور عبارت بودند از: سید قاسم رشتیا، میر محمد صدیق فرهنگ، میرنجم‌الدین انصاری، محمد موسی شفیق، عبدالصمد حامد و حمیدالله که تحت ریاست سید شمس‌الدین مجروح مشغول تدوین قانون اساسی شدند. نک: صباح الدین کشککی، دهه قانون اساسی، کابل، مرکز نشراتی میوند، ج ۳، ۱۳۷۷، ص ۳۶.

۲. متن کامل قوانین اساسی افغانستان، قم: مرکز نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱.

آن، پیدایش احزاب مخالف سازمان یافته و کم و بیش افراطی نظیر حزب-دموکراتیک خلق افغانستان (تشکیل کنگره در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ش./ اول جنوری ۱۹۶۵م.) بود که زمینه را برای نفوذ و رسوخ بیشتر اتحاد جماهیر شوروی سابق فراهم ساخت. ایجاد احزاب متشکل چپ‌رو و مارکسیستی و سپس توفیقاتی که اینان در سطح تحصیلات عالی و دانشگاه‌های افغانستان به دست آوردند و نیز کرسی‌هایی را در پارلمان کشور تصاحب شدند، زنگ خطر را برای اندیشمندان مسلمان نیز به صدا درآورد و دقیقاً از همین زمان (۱۳۴۴ش./ ۱۹۶۵م.) تلاش در جهت تغییر فضا در دانشگاه کابل آغاز شد و نتیجتاً «جنبش جوانان مسلمان» پدید آمد که به علت پویایی خاصی که باز، ناشی از احساسات مذهبی و نیروی جوانی محصلان مسلمان بود در اندک زمانی موفق شد تا نظر مساعد بیشتر محصلین و دانشگاهیان را در دوره موسوم به دموکراسی در کابل به خود معطوف دارد و دستاوردهای مهمی را نصیب خویش سازد، به نحوی که در انتخابات اتحادیه محصلین بیش از دوسوم آرا را به دست آورد.^۱ همچنین در این جا نمی‌توان بر فعال شدن برخی جناح‌های ملی‌گرا، لیبرال و چپ نیز چشم پوشید که با استفاده از شرایط جدید، به طرح و انتشار اهداف و برنامه‌های سیاسی خود پرداختند و کوشیدند تا طرفدارانی برای خود بیابند، اما از زمره احزاب و جریانهای سیاسی فعال در این دوره هم چنین می‌توانیم از دسته جات زیر نام ببریم:

^۱ نک: گلبدین حکمت یار، «داسلامی نهضت، لوری، ژوری»، میثاق ایثار، ۱۳۸۰، ش ۱۸۰، ص ۴؛ و: گروهی از دانشمندان روسی، جنگ در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، پیشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۹۹۹م، ص ۱۱۰.

- حزب دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به رهبری عبدالرحمن محمودی؛
- جمعیت عوام (حزب چپی دارای نشریه‌ای بنام صدای عوام) به رهبری عبدالکریم فرزانه؛
- جمعیت سوسیال دموکراتیک (یاافغان ملت، حزبی ملی گرا) به رهبری غلام احمد فرهاد مشهور به پایا؛
- جمعیت دموکراتیک مترقی (مساوات) به رهبری محمدهاشم میوندوال؛
- حزب وحدت ملی یا اتحاد ملی (حزب زرنگار) به رهبری خلیل الله خلیلی؛

- جریان ستم ملی به رهبری محمدطاهر بدخشی.^۱

دراین دوره که در تاریخ افغانستان به دهه دموکراسی یا قانون اساسی موسوم است، پنج دولت روی کار آمدند. (با صدارت دکتور محمد یوسف (۶۵-۱۹۶۳)، محمد هاشم میوندوال ۶۷-۱۹۶۵، نور احمد اعتمادی دو دوره، ۱۹۶۷-۷۱، دکتور عبدالظاهر ۷۲-۱۹۷۱، محمد موسی شفیق ۷۳-۱۹۷۲م) و سرانجام این دوره نیز با دخالت اردو/ارتش به نفع سردار محمد داودخان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲/جولای ۱۹۷۳م. به پایان رسید. نوع رژیم، جمهوری اعلام شد و محمد داودخان در اولین سخنرانی‌اش، دموکراسی شاهی را به باد انتقاد گرفت که مثلاً از ابتدا اساس آن بر عقده‌ها و منافع شخصی و طبقاتی، تقلب و دسایس، دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده است^۲ و به این ترتیب،

^۱. صباح الدین کشککی، پیشین، صص ۱۸۲-۱۶۴.

^۲. «خط مشی محمد داود»، سالنامه کابل، ۵۳-۱۳۵۲، ص ۴.

طولانی‌ترین پادشاهی در تاریخ معاصر افغانستان به پایان رسید و دوره موسوم به جمهوری آغاز شد.

سردار محمد داود خان

محمد داود فرزند محمد عزیز خان^۱ محمدزایی در سال ۱۳۰۹ ش. / ۱۹۱۱ م. در کابل متولد شد، تحصیلات ابتدایی را در لیسه حبیبیه فراگرفت و برای تکمیل آن به فرانسه اعزام شد و تا پایان حکومت حبیب الله کلکانی در آن کشور باقی ماند. با قدرت‌گیری مصاحبان یحیی خیل وی نیز به کشور باز گشت و به سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. به منظور فراگیری فنون نظامی وارد تعلیم-گاه نظامی گردید، و کمی بعد (۱۳۱۱ ش.) با رتبه فرقه مشری فرماندهی حوزه مشرقی افغانستان را بر عهده گرفت.^۲ محمد داود پس از ازدواج با خواهر پادشاه (زینب) در سال ۱۳۱۲ ش. ^۳ مدارج ترقی را در پست‌های مهم دولتی بی‌وقفه پیمود و از جمله در سال ۱۳۳۳ ش. / ۱۹۵۴ م. از سوی محمد ظاهر شاه به حیث صدراعظم منصوب گردید و چون فردی مغرور، مستبد و سختگیری بود^۴ در دوره صدارتش، آزادی‌های نسبی را که در دوره صدارت عمویش

^۱ محمد عزیزخان (پدر محمد داود) که وزیر مختار افغانستان در برلین بود روز ۱۶ جوزای ۱۳۱۱ / جون ۱۹۳۲ توسط سید کمال دانشجوی افغانی در آن شهر به قتل رسید نک: میر غلام محمد غبار، پیشین ج ۲، ص ۱۵۵.

^۲ «بیوگرافی محمد داود»، سالنامه کابل، ۵۳-۱۳۵۲، ص ۶.

^۳ خان آقا سعید، سیما و کردار رئیس جمهور شهید، پیشاور: مرکز نشرات سعید، ج ۲، ۱۳۸۲.

ص ۲.

^۴ نک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، صص ۷۰۰-۶۹۸.

(شاه محمود) اعطا شده بود دوباره از مردم گرفت. وی علی رغم آنکه مبنای کارش را بهبود وضع اقتصادی دانسته بود، در این عرصه نیز توفیقی به دست نیاورد، زیرا از یک سو بخش خصوصی از همکاری با وی خودداری نمود و از جانب دیگر حکومت، نتوانست حمایت و اعتبار لازم خارجی را برای اجرای برنامه‌هایش حاصل کند. در این حال، در عرصه سیاست خارجی نیز نتوانست برای پشتونستان که وی آن را مسئله اصلی سیاست خارجی خویش قرار داده بود کاری بکند، و به ویژه پس از آنکه حکومت پاکستان، به دنبال انجام رفراندومی، پشتونستان را به عنوان یک ایالت پاکستان اعلام داشت، روابط دولت افغانستان با پاکستان زیاده‌تر تیره گشت و در این شرایط چون از سفر ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به کابل نیز نتیجه دلخواه داود به دست نیامد، وی ناگزیر به جانب شوروی سابق کشانده شد.^۱

^۱. کارل رات جنر افغانستان، مجموعه مقالات، ص ۱۱.



سردار محمد داوود

ادامه این وضعیت و دستاوردهای ناچیز او در عرصه‌های داخلی و خارجی و نیز رقابت‌های درون درباری موجب شد که زمینه عزل او از مقام صدارت فراهم آید و لذا در اثر این عوامل و یا چنانکه گویند زیر فشار مستقیم دربار کابل وادار به استعفا شد.^۱ محمد داود از این پس نیز بیکار نشست، در همین دوره با همدستی عواملش در درون

دولت و اردو/ارتش طرح کودتا را ریخت^۲ و سرانجام با مشارکت و همکاری نیروهای چپ طرفدار شوروی سابق و عمدتاً پرچمی‌ها^۳ در هنگامی که محمد ظاهر شاه در خارج از کشور حضور داشت، آن را عملی نمود (۱۳۵۲ ش.).^۱ ۱۹۷۳ م). محمد داود پس از کودتا نیز دموکراسی را به انارشیزم تشبیه کرد و رژیم سلطنت مشروطه را رژیم مطلق‌العنان دانست و ضمن ملغی اعلام نمودن

^۱ هنری برادرش، افغانستان، تجاوز شوروی، ومقاومت مجاهدین، ترجمه شورای ثقافتی جهاد، پیشاور: میوند، ج ۲، ۱۳۷۸، ص ۲۳.

^۲ محمد حسن شرق، کرباس پوش‌های برهنه پا، پیشاور: میوند، [بی‌تا]، صص ۹۵-۹۲.

^۳ میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۷۰۶؛ و: کشکی، پیشین ص ۱۰۴.

قانون اساسی قبلی، وعده انجام اصلاحات در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی را داد،^۱ اما در همان زمان نیز بیشتر افراد می‌دانستند که ایجاد جمهوری از سوی محمد داود، روش دیگری برای تداوم خودکامگی و فرمانروایی شخصی است. نکته مهم و جالب، همراهی پرچمیان چپ رو با محمد داود در این سال‌هاست، به نحوی که ادارات محلی به دست آنها افتاد و علی‌الخصوص از طریق فیض محمد پرچمی که در راس وزارت داخله قرار داشت آنان توانستند که یکصد و شصت نفر از اعضای سازمانی‌شان را به حیث مسئولان محلی بگمارند.^۲ این مسئله بیش از پیش سوء ظن اسلام‌گرایان را بر انگیخت و با آنکه بعداً آقایان نیازی و ربانی از رهبران این گروه، به عنوان آخرین تلاش به داود خان روی آوردند و حمایت خود را از وی در ازای قطع همکاری محمد داود با مارکسیست‌ها پیشنهاد کردند،^۳ اما وی به آن، واقعی نهاد و حتی قصد جان آنان و دیگر اسلام‌گرایان را نمود؛ غلام محمد نیازی استاد پوهنزی/دانشکده شرعیات را دستگیر کرد، اما ربانی، حکمتیار و مسعود موفق به فرار به پاکستان شدند.^۴

لویه‌جرگه سال ۱۳۵۵ش نیز که ریاست جمهوری محمد داود را تایید نمود و به وی اختیارات زیادی داد، نتوانست که تغییری در اوضاع وارد سازد

^۱. «بیانیه تاریخی اول سنبه ۱۳۵۲ رئیس دولت خطاب به مردم»، سالنامه کابل، ۵۳-۱۳۵۲، مقدمه سالنامه.

^۲. نک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۸۱۴.

^۳. اولیه روا، پیشین، ص ۱۱۸.

^۴. میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۸۱۲.

و از آن پس استبداد محافظه کارانه دوره سلطنت ادامه یافت، آزادی مطبوعات همچنان متوقف ماند و تنها حزب رسمی، حزب ملی بود که به تقلید از حزب رستاخیز ایران تاسیس یافت و اشخاص بالای مملکتی عضو آن بودند.^۱ در سیاست خارجی نیز که در ابتدا نزدیکی بیشتر به اتحاد شوروی سابق، مناسبات عادی با آمریکا، تنش با پاکستان روی مسئله پشتونستان و روابط نه‌چندان صمیمانه با ایران پیگیری می‌شد، به ویژه پس از آنکه قیام ناموفق جوانان مسلمان در اول اسد سال ۱۳۵۴ ش./جولای ۱۹۷۵ م. صورت گرفت^۲ وی بر آن شد تا توازن قبلی را به نفع غرب تغییر دهد و لذا سفرهایی را به کشورهای طرفدار غرب نظیر ایران و برخی کشورهای عربی انجام داد و حتی قول مساعد کمک دو میلیارد دلاری از ایران را به دست آورد^۳ و از آن طرف، ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان نیز با سفر به کابل در اگست ۱۹۷۶ م./۱۳۵۵ ش. خواستار تفاهم دو کشور در حل معضله پشتونستان شد.^۴ این تغییر سیاست محمد داود از دید اتحاد جاهیر شوروی سابق که حالا از

^۱ عبدالغفار فراهی، پیشین، صص ۲۴۷-۲۴۶.

^۲ به نوشته مرحوم صدیق فرهنگ، قیام مذکور عواقب مهمی داشت از جمله در جانب دولت «برای عناصر پرچمی داخل دستگاه زمینه فراهم شد تا بر شدت اقدامات علیه شخصیت‌ها و گروه‌های اسلامی بیفزایند. در همین وقت محمد داود تصمیم گرفت تا درسیاست خارجی از شوروی فاصله گرفته با پاکستان از درآشتی پیش آید... بالیران و کشورهای عربی مناسباتش را تقویه کند... کوشید تا نفوذ عناصر وابسته به احزاب پرچم و خلق را در دستگاه دولت کاهش دهد...» نک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۸۱۴.

^۳ الف. هارون، داودخان در چنگال ک. جی. بی، ترجمه حامد، پیشاور: مرکز نشراتی میوند، ج ۲، ۱۳۷۹، ص ۱۲۵.

^۴ همان.

نفوذ کافی در ارتش افغانستان برخوردار شده بود و حدود ۳۰۰ تن از مشاورین نظامی آن کشور در ارتش افغانستان مشغول وظیفه و اجرای نقشی بودند که به آنان واگذار شده بود^۱ و افزون بر آن، دو جریان پرچم و خلق حزب دموکراتیک افغانستان را در دست داشت، پنهان نماند و لذا طرح کودتای دیگر در انداخته شد و این دفعه نیز همان افسرانی که محمد داود را بر تخت نشانده بودند با اشاره و نقشه روسها و در همدستی با مارکسیست‌های افغانی او را از تخت به زیر کشیدند و با انجام کودتای خونین در هفت ثور سال ۱۳۵۷ و قتل محمد داود و اعضای خانواده‌اش، به سلطه دراز مدت و طولانی محمدزائیان بارکزی درانی در تاریخ معاصر افغانستان پایان دادند. از این پس افغانستان وارد یکی از خطرناکترین مراحل تاریخش گردید و این بار چپی‌های مورد حمایت شوروی سابق با به راه انداختن جوی خون و کشتار ده‌ها هزار انسان و آواره ساختن میلیون‌ها نفر دیگر، حکومت دهشت و ترور و سبوعیت و... را به وجود آوردند، اما به زودی با خیزش‌های ملی و اسلامی مردم افغانستان مواجه شدند و از سوی دیگر در درون خویش نیز دچار چند دسته‌گی و انشقاق و کودتاها و حزبی گردیدند که خود داستانی جداگانه دارد و می‌بایست آن را در فصل جدیدی از تاریخ معاصر افغانستان مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

^۱ ابراهیم عطایی، د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه لنده کتنه، کابل: مرکز نشراتی میوند، ج ۲، ۱۳۸۲، ص ۲۶۹.

امرا و حکام محمدزایی بارکزیایی:

امیر دوست محمد خان ۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م.
امیر شیر علی خان ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م.
امیر محمد افضل خان ۱۲۸۳ق/۱۸۶۶م.
امیر محمد اعظم خان ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م.
امیر شیر علی خان (دوره دوم) ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م.
امیر یعقوب خان ۱۲۹۶ق/۱۸۷۹م.
امیر عبدالرحمن خان ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م.
امیر حبیب الله خان ۱۲۹۹ق/۱۹۰۱م.
امیر امان الله خان ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م.
امیر محمد نادر خان ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م.
امیر محمد ظاهر خان ۱۳۱۲ش/۱۹۷۳م.
محمد داود خان ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ش/۷۸-۱۹۷۳م.



از چپ به راست به ترتیب: محمد عزیز خان، شاه ولی خان، محمد
نادر خان، شاه محمود خان و محمد هاشم خان

فصل هفتم

مروری بر وضعیت فرهنگی و ادبی

دوره طولانی معاصر افغانستان از حیث فرهنگی و علمی و به ویژه ادبیات، دوره متنوع و همراه با فراز و نشیب‌های فراوانی است و چنانکه در تاریخ سیاسی و نظامی این دوره شاهد کردیم، ثبات و امنیت پایدار که دو شرط اولیه و لازم بروز استعداد‌های نهانی و پرورش ذوق و قریحه ادبی است، متأسفانه از بین رفت و در اثر جنگ‌های خونین، ویران‌گری‌ها و غارتگری‌های دوامدار، رقابت‌های کشدار خاندانی، کشتارهای وحشیانه و همچنین توطیه و دسیسه استعمارگران اروپایی که در مجاورت افغانستان جا خوش کرده بودند و به طمع دستیابی به مناطق مهم و راهبردی در این کشور یورش‌هایی را نیز به راه انداختند و یا هم به صورت غیر مستقیم در امور افغانستان دست انداختند، یک دوره انحطاط علمی و فرهنگی رخ نمود و اگر چند مقطع کوتاه را که اندیشمندان و فرزاندانی برای انجام دگرگونی‌های مثبت تقلا ورزیدند و اثرهایی را پدید آوردند مستثنی کنیم، چیز قابل پیشکش و در

خور مباحثاتی مشاهده نمی‌شود و دیگر شخصیت‌هایی مانند ابن سینا، ابوزید و... در علوم عقلی و یا مولانا بلخی، ناصر خسرو، سنایی غزنوی و... در ادبیات عرفانی سر بر نیاوردند.

در خلال امپراتوری ابدالی به دلیل لشکرکشی‌ها و سوقيات نظامی و نیز درگیری‌های ممتد برادران و شاهزادگان سدوزایی و سپس در دوره محمد زائیان به علت جنگ‌ها و رقابت‌های فامیلی و البته ایجاد وضعیت نیمه استعماری، زوال اندیشه و علم و فرهنگ در افغانستان رخ نمود و کشور و ملت در چنبره قهقرا و رکود گیر ماند و تا هنوز در این ورطه دست و پا می‌زند. اما چند مقطع از تاریخ معاصر افغانستان که در آن به دلایلی شرایط رشد و شکوفایی تا حدی مهیا گشت از این قرار است: یکی دوره دوم زمامداری شیرعلی خان محمدزایی (۹۶-۱۲۸۵ق. / ۱۸۶۸-۷۸م.). است که طی آن پادشاه مذکور که گویند زیر تاثیر تلقینات سید جمال‌الدین افغانی قرار داشت اقداماتی را صورت داد از جمله در این دوره:

الف - برای نخستین بار ماشین‌های چاپ سنگی از هندوستان وارد شد و دو مرکز مطبعه در کابل به نام‌های «مصطفی‌ای» و «شمس‌النهار» به وجود آمد و در همین دو چاپخانه بود که کتب و رسالاتی به چاپ رسید مانند: وعظنامه به زبان فارسی دری شامل یک مجموعه گزارش‌ها از وقایع جنگ روس و عثمانی به نقل از تایمز لندن، اصول و قواعد عسکری برای استفاده نیروهای نظامی به کوشش میرزا محمدصادق و ترجمه شده از انگلیسی به پشتو، کتاب شهاب ثاقب در رد وهابی‌ها با شرحی از امیر شیرعلی خان، چاپ کتاب ذخیره الملوک، تمبرهای پستی و غیره.

ب - نخستین درسگاه و مکتبخانه نظامی برای آموزش فنون رزمی تاسیس شد.

ج - انتشار نخستین جریده افغانستان به نام «شمس النهار» به کوشش میرزا عبدالعلی از خوش‌نویسان ماهر دربار شیرعلی و با چاپ مقالاتی از قاضی عبدالقادر پشاور یوسفزایی که برای بیش از پنج سال تا تهاجم دوم انگلستان به افغانستان (۱۲۹۶/۱۸۷۹م.) ابتدا هر هفته، سپس هر پانزده روز و در اواخر ماهانه چاپ و انتشار یافت.^۱

د - افزون بر بازسازی بالاحصار کابل به عنوان مقر پادشاهی افغانستان و مرکز برخی ادارات دولتی، تاسیس شهر شیرپور در شمال غربی شهر کابل بود.^۲

تجاوز دوم انگلیس‌ها جریان اصلاحات روزگار شیرعلی خان را متوقف ساخت و سپس نابسامانی‌هایی که در افغانستان در اثر تجاوز مذکور پدید آمد، با روی کار آمدن امیر عبدالرحمن خان (۱۲۹۷) نیز بهبود نیافت و در روزگار وی وضع فرهنگ بسیار بد و بی‌سوادی همه‌گیر و گسترده شد به قسمی که این امیر، برای اداره امور دیوانی میرزا طلبد و نتوانست از سراسر افغانستان بیشتر از سه نفر باسواد کامل بیابد: «در تمام مملکت هیچ مطبعه‌یی دایر نبوده، در تدریس این قدر بی‌اعتنایی داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت اشتهار دادم سی نفر لازم دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند

۱. «ادبیات معاصر افغانستان»، سالنامه کابل، ۳۷-۱۳۳۶، صص ۲۷۷-۲۷۶.

۲. سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن نوزده، ج ۲، ص ۳۵۶.

وبخوانند، فقط سه نفر باقاعده مشروط پیدا شدند.^۱ به جز از وارد کردن یک ماشین لیتوگرافی که منشی عبدالرزاق هندی با کار آن آشنا بود و آن هم به منظور طبع و نشر فرامین و رسالات امیر و دولت، مورد استفاده قرار می گرفت و دایر شدن چند مدرسه ابتدایی برای شاهزادگان و غلام بچه های دربار از مرکز و یا مراکز فرهنگی دیگری خبر نداریم.^۲

مقطع دوم در تاریخ فرهنگ و ادب معاصر افغانستان که در آن اندک تلاؤلی به مشاهده رسید دوره موسوم به ظهور جنبش مشروطه در روزگار امیر حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان است. (۳۷-۱۳۱۸ق.) / ۱۹-۱۹۰۱م.) امیر حبیب الله خان که نمی خواست سیاست خشن پدرش را ادامه دهد دست به اصلاحاتی زد که مهم ترین آنها تاسیس مدارس جدید و اجازه انتشار جریده سراج الاخبار بود و همین دو اقدام زمینه ساز تحول مهم در عرصه فرهنگ و اندیشه در آغاز قرن بیست در افغانستان گردید. می دانیم که در این زمان دو درسگاه عالی به نام مکتب حبیبیه و مکتب حریبه و سپس دارالتالیف تاسیس شد، چاپخانه سنگی و حروفی و زینگوگرافی به کابل وارد گردید و کتاب های درسی در رشته های ادبیات فارسی و پشتو، علوم دینی، ریاضیات، جغرافیا، تاریخ، کیمیا، فیزیک و... تهیه و چاپ شد و کم کم نسل جدیدی از روشنفکران پرورش یافتند و حرکت علمی و ادبی جدیدی را آغاز نمودند، اما اقدام مهم تر انتشار جریده وزین سراج الاخبار بود که بدون تردید

۱. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. فاروق انصاری، تحولات سیاسی و اجتماعی و...، ص ۵۶.

نمی‌توانست بدون پیوند با پیشرفت‌های تکنیکی جهان غرب و تحولات آزادی‌خواهانه‌یی باشد، که اخبار آن به داخل کشور می‌رسید و در اثر آن هم شاه و هم جامعه تحصیل کرده آن روز، تکانی خورده و دل‌شان می‌خواست تا از این جریان عالم‌گیر غافل نمانند.^۱ نخستین شماره سراج‌الخبار در ذی قعدة ۱۳۲۳ق. انتشار یافت، اما با موانعی از جانب انگلستان مواجه گردید و اجازه چاپ نیافت.^۲ این ممنوعیت شش سال به درازا کشید و بار دیگر در ۱۶ میزان ۱۲۹۰ش./ ذی قعدة ۱۳۲۹ با سعی و تلاش محمود طرزی اجازه فعالیت یافت و این بار بیش از شش سال به کار خویش ادامه داد. در همین زمان بود که بنیاد نگارش ساده و علمی در ادبیات افغانستان گذاشته شد و جوانان پرشوری مانند عبدالهادی داوی (پرشان)، عبدالرحمن لودین (کبریت) و... با نوشتن مقاله‌های روشنگرانه و سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی، سهم مهمی در بیداری ملت افغانستان به ویژه در زمینه حصول استقلال گرفتند و حقیقتاً این دوره را می‌توان دوره روشنگری نامید و موضوع‌های اصلی سروده‌ها را وطن، آزادی‌طلبی، تشویق به فراگیری دانش و علوم جدید، اتحاد اسلامی، پیوستگی و یکپارچگی اقوام مختلف افغانستان تشکیل می‌داد.^۳ به چند نمونه از سروده‌های این دوره که فرق بنیادی با اشعار و ادبیات پیش از خود داشت توجه کنید. مثلاً محمود طرزی که شاهد عروج ملل اروپایی و کوشش دیگر

^۱. فاروق انصاری، پیشین، صص ۷۸-۷۶.

^۲. عبدالحی حبیبی، پیشین، ص ۲۸.

^۳. «نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان»، سالنامه کابل، ۱۳۵۸، صص ۹۷۲-۹۷۳.

ملل در زمینه کسب دانش جدید و صنعت بود، بر خواب رفتگی، غفلت و عقب ماندگی مردمش حسرت خورده و می‌آورد:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت	وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی و جدوجهد	غفلت و تن پروری بگذشت و رفت
عصر عصر موتر و ریل است و برق	گام‌های اشتري بگذشت و رفت
فهم عفريت سیه صنعت پری	قصه دیو و پری بگذشت و رفت
تلگراف آرد خبر از شرق و غرب	قاصد و نامه بری بگذشت و رفت
سیم آهن در سخن آمد ز برق	تلفون بشنوگری بگذشت و رفت
کوه‌ها سوراخ و برها بحر شد	جانشین را گری بگذشت و رفت
شد هوا جولانگه نوع بشر	رشک بی بال و پری بگذشت و رفت
گفت محمود این سخن را و برفت	سعی کن تبلیگری بگذشت و رفت ^۱

نویسنده و شاعر برجسته دیگر این عصر که با سرودن اشعار سیاسی و بیان دیگر مطالب اجتماعی توانست جایگاه مهمی در تاریخ روشنگری افغانستان پیدا کند، عبدالهادی «داوی» است. وی نیز در مدرسه حبیبیه تحصیل کرد و با زبان‌های اردو، ترکی، عربی، و انگلیسی آشنایی حاصل نمود^۲ و زمانی که از سوی محمود طرزی به همکاری با سراج‌الخبار فراخوانده شد، مطالب و مضامینش را با امضای «واضح» و یا «پریشان» می‌پراکند و به ویژه انتشار

^۱. محمد ولی زلمی، دکندهار مشاهیر، کابل: اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۹، صص ۲۷۹-۲۷۸.

^۲. عبدالرئوف بینوا، اوسنی لیکوال، کابل: ریاست مطبوعات، ۱۳۴۰، ج ۱، صص ۳۶۹-۳۶۸.

منظومه مسدس بر انگیزنده «بلبل گرفتار» از سوی او جای خوبی در دل و ذهن مردم یافت تا جایی که نماینده سیاسی بریتانیا در کابل نگران گردید و شخصاً به دیدار «پرشان» در مدرسه شاهی رفت.^۱ آن شعر این بود:

سحر گهی بشنیدم زبلبلی به قفس که مردم از غم و درد والم نپرسد کس
که از چه میکشم این ناله‌ها نفس به نفس چرا گشت مرا عمر در فغان و جرس
چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا
چرا حیات به گردن شدست بار مرا
نه محرمی که باو یکزمان سخن گویم نه مونی که ز درد و غم وطن گویم
نه همدمی که به او حرفی از چمن گویم زلاله و گل و نسرين و یاسمن گویم
کنم به شکوه دل پر ملال را خالی
ز درد خویش کنم بلبلان حالی
غرض ز قصه پر درد خود کمی شنواید ز نکته‌های اسیرانه شمع‌ی بر خواند
که باد بوی چمن برقفس نشین گذراند سپید بال و پر افشاند و این حدیث بخواند
مگر رساند نسیمی صبا ز خاک وطن
که برد هوش و قرارم به خاک پاک وطن
دمی به حیرت و بیخود فکنده سر ایستاد ز شکر یا ز شکایت دگر لبی نگشاد
که باز باد صبا از شکوفه دادش یاد گشود چشم و کشید از خروش دل فریاد
که همچو من شوی از خان و مان جدا صیاد
چو من اسیر ستم سازدت خدا صیاد
مرا که فخر چمن زیب گلستان بودم گل شگفته بستان آشیان بودم

۱. عبدالحی حبیبی، پیشین، ص ۱۸۲.

روان باغ و چمن روح بوستان بودم ظریف و شوختر از جمله بلبلان بودم

اسیر پنجه فولادی بلا کردی

به جای لطف جفا کردی و خطا کردی

فضای بی سر و پا بود جای پروازم بلند شاخ سر سرو مسکن نازم

همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم برون جهید چو آواز خرمن سازم

مرا نه درد اسیری نه چون قفس دل چاک

نه اشک ریزی غمگین نه ناله غمناک

سحر که بال و پر شوق میزدم به هوا به شاخه‌های شکوفه گرفتمی ماوا

گاهی به روی گلی گه به سنبل شیدا به خنده نغمه‌کنان می‌سرودم این آوا

کراست عشرت امروزه که من دارم

ندیم سنبل و گل خانه در چمن دارم

همان گل است کنون و همان زمان بهار زمین ز سبزه مخلع درخت پر بر و بار

فکنده شور به گلشن نوای قمری و سار به گوشه‌های گلستان چو من هزار هزار

پرند از سر یک شاخ به دگر خندان

فتاده من به قفس گریه می‌کنم به فغان

رسیده است دل زار من به جان یارب ازین ستم‌کده ام زود وارهان یارب

درین جفا کده پرغمم ممان یارب دوباره‌ام به گلستان و گل رسان یارب

اگر برای قفس آفریدی‌ام باری

چرا به بال و پرم داده‌یی سر و کاری

اسیر پنجه جور و جفا و ستم تاکی؟ ندیم آه و فسوس و غم و ندم تاکی؟

انیس اندوه بسیار و لطف کم تاکی؟ جلیس این ستم آباد پرالم تاکی؟

چو غیر یاس درین خانه نیست کار امید

بهست امید مزاری از این مزار امید

سپس خموش شد و ساعتی تامل کرد مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد
دوباره نغمه کنان روی جانب گل کرد به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد
بیا بمیر ز ذلت نجات خواهی یافت
به گوشه گاه عدم خوش حیات خواهی یافت
اگرچه نیست گوارا به من چنان مردن جوان بودن و افسوس بر جوان مردن
ولی به آرزوی زندگی توان مردن که هست موجب احیای جاودان مردن
چو سحر به قفس حال مرگ می بینم
چرا نمیرم و فارغ ز درد ننشینم
بگفت این و به حسرت به سوی گلشن دید گشود بال و پر و برد قفس بدوید
به آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید ولی چه فایده که آن بود سد سخت حدید
ز کله و پر و بال نحیف و منقارش
بریخت خون مصفای رنگ گلنارش
فتاد بی خود و خونس به جوش می آمد دل تپیده به خون درخروش می آمد
گاهی گهی که به حال و به هوش می آمد همین انین حزین زو به گوش می آمد
شکست بال و پر در هوای آزادی
هزار شکر که گشتم فدای آزادی^۱
داوی بدین گونه مرگ در راه آزادی را بر زندگی در اسارت ترجیح داد
وجان سپاری در راه پیروزی را نوعی پیروزی شمرد.
پریشان همچنین در شعر دیگری به نام «بد نبود» از مردم نیز انتقاد کرد که
«لنگ و شل در آشیان بنشسته اند» و «دماغ و فکر را بیهوده و بی جا خسته»

^۱ محمد کاظم آهنگ، سیر ژورنالیسم در افغانستان، پشاور: مرکز نشراتی میوند، چ ۲، ۱۳۷۹، صص ۲۷۲-۲۶۹. و: «نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان»، سالنامه افغانستان، ۱۳۵۸، صص ۹۷۲-۹۷۰.

می‌کنند و به امید کارهای دیگران دل بسته‌اند. وی می‌گوید شایسته است تاهمه هوشیار و بیدار شوند و همت کنند و به جانب کردار گرایش یابند:

در وطن گر معرفت بسیار می‌شد بد نبود چاره این ملت بیمار می‌شد بد نبود
این شب غفلت که تارومار می‌شد بد نبود چشم پر خوابت اگر بیدار می‌شد بد نبود
کله مستت اگر هوشیار می‌شد بد نبود
روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته‌ای یادماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته‌ای
دور از احباب رفته با عدو پیوسته‌ای بر امید کار جای دیگران دل بسته‌ای
گر ترا همت ممد کار می‌شد بد نبود
مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور کیسه بی‌قوت است تن بی‌قوت و دل ناصبور
رهزنان نزدیک ره تاریک رهرو بی‌شعور راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
گر که پاک این راه‌ها از خار می‌شد بد نبود.^۱

یکی دیگر از دانش‌آموختگان مکتب حبیبیه که در تحول فرهنگی و ادبی روزگار روشنگری نقش ایفا کرد عبدالرحمن لودین «کبریت» است که به دو زبان پشتو و فارسی آتشین می‌نوشت و جوانی بود تند مزاج و به گفته حبیبی «تیز رو» که به ویژه از محمود طرزی بسی چیزها آموخت.
وی نیز در یک شعر مخمس، نخست ملت را خطاب قرار داده و از آنان خواست که برای خدا عجله کنند تا از شر مکر و حيله دشمن، آگاه و مانند برق جلوه‌کنان و به سان رعد نعره‌زنان شوند. وی چنین سرود:

^۱. نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری، صص ۶۵-۹۶۴. و: فاروق انصاری، پیشین ص ۱۵۳.

ای ملت! از برای خدا زودتر شوید از شرم‌مکر وحيله دشمن خبر شوید
تا از صدای صاعقه‌اش گنگ و کر شوید وانگه چو رعد نعره زنان در به در شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

از یک طرف نهنگ وز دیگر طرف پلنگ هردو به خون ما دهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته‌اند به خود مبتلا ز جنگ جهدی کنید بهر چه هست این همه درنگ
در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید

این مقطع از تاریخ ادب نیز طولی نکشید، زیرا بار دیگر آشوب و اغتشاش
کشور را فراگرفت و دست‌های پنهان و آشکار بیرونی و عوامل درونی، ثبات
و امنیت افغانستان را برهم زدند و متأسفانه باز ظلمت و تاریکی نسبتاً همه‌گیر
شد.

مقطع سوم در تاریخ معاصر افغانستان که طی آن فضای مساعدی برای
بروز استعدادها و انجام فعالیت‌های علمی و فرهنگی فراهم گردید دوره
موسوم به دهه دموکراسی یا قانون اساسی است. هرچند زمینه اولیه شماری از
کارهای پژوهشی از روزگار پیشین و به گاه تاسیس انجمن ادبی کابل در سال
۱۳۱۰ش. به وجود آمد،^۱ اما در واقع، در دهه مذکور بود که به دلیل ایجاد
فضا و شرایط مناسب برای ارایه نظریه‌ها و ابراز عقیده‌های گوناگون که یکی
از لوازم نخستین پیشرفت است، ادیبان، محققان و پژوهشگرانی دست به کار
شدند و آثاری را به جهان دانش و اندیشه و هنر و در موضوع‌های مختلف

^۱ انجمن ادبی در روزگار فرمانروایی محمد نادر شاه تاسیس یافت و انجمن‌های پشتو، آریانا دایرة المعارف
و شعبه‌های مختلف علوم اجتماعی از آن نشأت گرفتند. هدف انجمن توحید اصول نگارش، تثبیت سبک
معین در نثر و نظم، پرورش روحیه ادبی و تکامل آن و تحقیق در تاریخ افغانستان ذکر شده است. نک: سالنامه
کابل، ۲۷-۱۳۳۶، صص ۲۹۵-۲۹۴.

دینی، تاریخی، ادبی، و هنری... عرضه داشتند، شخصیت‌هایی مانند احمدعلی کهزاد، میرغلام محمد غبار، سید قاسم رشتیا، میرمحمدصدیق فرهنگ، عبدالغفور روان‌فرهادی، احمدعلی جاوید، میرحسین شاه جواد، رضا مایل هروی، نجیب مایل هروی، عزیزالدین و کیلی فوفلزایی، خال محمد خسته، محمداعظم سیستانی، محمدعثمان صدیقی، سرور همایون، صباح‌الدین کشکی، محمدکاظم آهنگ، میرنجم‌الدین انصاری، میرامان‌الدین انصاری، محمدحسین هدی، منهاج‌الدین گهیج، سرور جویا، محمداسماعیل مبلغ، عبدالحمید مبارز، برهان‌الدین ربانی، علی محمد زهما، واصف باختری، سلیمان لایق، سلطان‌علی کشتمند، محمدقدیر تره‌کی و...^۱ که در رشته‌های مختلف قلم زدند و آثاری را پدید آوردند، به ویژه در عرصه شعر و ادب چند نفر خوش درخشیدند مانند محمد انور بسمل، صوفی عبدالحق بیتاب، قاری عبدالله، میرغلام حضرت شایق، هاشم شایق و ستاره پرفروغ این آسمان خلیل‌الله خلیلی که واقعاً روش فرخی سیستانی و عنصری بلخی را در قصیده و بیهقی را در نثر زنده کرد.^۲

فرهنگ و ادب معاصر پشتو

در یک دسته‌بندی کلی ادب پشتو را به لحاظ تاریخی به سه دسته دوره مجزا تقسیم می‌نمایند: دوره اول از سده چهارم تا دهم هجری که طی آن از

^۱. سید علی رضوی، پیشین، صص ۳۳-۲۳۱؛ نیز نک: دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در افغانستان).

^۲. «ادبیات معاصر افغانستان»، سالنامه کابل، ۳۷-۱۳۳۶، ص ۳۹۴.

نگرهار، پشاور تا مولتان در هندوستان برخی از شخصیت‌های پشتون در عرصه ادب و فرهنگ گام نهادند و جسته و گریخته آثاری منظوم و منثوری را ارایه داشتند که در مجموع آثارشان برخی ویژگی‌های مشترک را نشان می‌دهد از جمله آنکه در محتوا اسلامی و در مضمون حماسی‌اند، یا از کارهای قهرمانان سخن می‌گویند و یا مرکب است از اشعاری در مضامین عاشقانه با بیانی ساده و توأم با صور خیال.^۱

دومین مرحله از سده دهم تا سیزدهم ادامه می‌یابد و مرحله سوم یا جدید که از سال ۱۲۵۶ق. / ۱۸۴۰م. با ورود استعمار بریتانیا به منطقه آغاز می‌شود و تا امروز ادامه دارد،^۲ براساس این تقسیم‌بندی دوره سدوزائیان، در دوره دوم قرار می‌گیرد که طی آن زبان و ادبیات پشتو به ویژه در میان پشتونان شرقی، هم به لحاظ کمی و هم کیفی به مدارج عالی دست یافت و می‌توانست با ادب و زبان‌های مجاورش در هند و ایران برابری و رقابت نماید. در همین دوره ادبیات پشتو از بالندگی و پویایی خوبی برخوردار شد و پیوندهایی نیز با جریان‌های ادبی مجاور برقرار کرد و آثاری را از آنها برگردان نمود.^۳ از زمره شاعران و ادیبان پشتون این دوره که در اوج قرار گرفتند می‌توانیم از رحمان بابا، حمید بابا، خواجه محمد بنگش، قنبرعلی خان اورکزی، انور شاه، فاروق، سرور شاه، فیض الله کاکر، محتشم، علی اکبر اورکزی، میرعالم، نادر،

^۱. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، مترجمان نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۱۶۴.

^۲. همان، ص ۱۶۴.

^۳. زلمی هیوادل، دپشتو ادبیاتو تاریخ، پشاور: دانش کتابخانه، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۷۸.

شاه غریب، قدرت علی هزاروی، سعیدشاه هوتک، روشن الدین ختک، محمد رفیق و... نام ببریم.^۱

به رغم این بالندگی ادبی و فرهنگی در میان پشتونان شرقی، در مناطق غربی پشتو، به دلیل جنگ‌های ممتد، کشتارها و رقابت‌های خاندانی و در مجموع ناامنی درازپا و البته بی‌اعتنایی دربار و شاهان افغان به ادب و زبان پشتو درخشندگی زیادی به چشم نمی‌خورد.

می‌دانیم تقریباً تمام مدت فرمانروایی احمدشاه بابا سدوزایی در لشکرکشی‌ها گذشت و با اینکه از حیث دستاوردهای نظامی علی-الخصوص غنایم خیره‌کننده هند یکی از مهم‌ترین دوره‌هاست که شاید بتوان گفت با روزگار سلطان محمود غزنوی ترک‌تبار برابری می‌کند، اما از حیث ادب و علم و عرفان چندان دستاورد عظیمی مشاهده نمی‌شود و به نوشته نویسندگان دایرةالمعارف آریانا دوره «خمود ادبی و عرفانی» است.^۲ این در حالی است که احمدشاه خود ذوق و طبع شاعری داشت و به زبان پشتو و فارسی شعر می‌سرود مثلاً به این دو بیت از او توجه نمائید:

ما به صلحیم و فلک در پی جنگ است اینجا دل از این حادثه بسیار به تنگ است اینجا
ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا تخته کشتی ما پشت نهنگ است اینجا^۳
و یا این شعر مشهور پشتوی او:

^۱ «پشتو ادب دپیرو په پوریوکی»، سالنامه‌ی کابل، ۵۵-۱۳۵۴، ص ۴۹۷-۴۸۴.

^۲ دایرة المعارف آریانا، کابل: انجمن آریانا، دایرة المعارف، ۱۳۳۵، ج ۳، ص ۵۷۱.

^۳ نک: عبدالحی حبیبی، عبدالرئوف بینوا و...، لوی احمدشاه او حلوړآنده، کندهار: بینوا، ۱۳۸۳، ص ۱۰۷.

ستاد عشق له وینو دک سوزگرونه ستاد په لارکی بایلی زلمی سرونه
تاله راسمه زرگی زما فارغ سی بی له تا می اندیشنی د زره مارونه
که هر سو می د دنیا ملکونه دیرسی زما به هیر نسی داستا شکلی باغونه
د دهلی تخت هیرومه چی را یاد کرم زما د شکلی پشتونخوا د غرو سرونه^۱

از میان احفاد احمدشاه بابا سدوزایی نیز تیمورشاه که به فرهنگ و ادب پروری مشهور بود و به دلیل معاشرت با مردمان فاضل و شاعر مشرب خود شعر می گفت و نیز فرزندش شاه شجاع الملک که خود شعر پخته فارسی می سرود و نیز کامران میرزا در هرات که مشوق و حامی شعرا و ادبا بود،^۲ به جز اینها، فرد با فضل دیگری که کارهایش در خور دقت و یادآوری باشد وجود ندارد، گویا نامبردگان نیز بیشتر و بیشتر از آنکه به پشتو علاقه و دلچسپی نشان دهند به ادب و زبان فارسی دل بسته بودند و لذا دیوانهای شعری شان مشحون از انواع شعر فارسی دری است. با این وجود شعرای چندی، قد برافراشتند و آثاری را عرضه داشتند که از گروه آنان به ویژه اسم پیرمحمد کاکر می درخشد که شاعری بود از دیار بلوچستان، ولکن توسط احمدشاه بابا سدوزایی به قندهار انتقال یافت و مدتی تربیت شاهزاده سلیمان سدوزایی را بر عهده گرفت.^۳ به جز او می توانیم از عبدالله خان پوپلزی (دیوان بیگی)، میر هوتک خان پوپلزی، ملاخیرالله هوتک، عیسی هوتک، رحمت

^۱. همان، ص ۲۷۰-۲۶۹.

^۲. عزیزالدین وکیلی فوفلزی، هنر خط در دو قرن اخیر، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۲، صص ۲۳-۲۲.

^۳. هیودامل، پیشین، ص ۲۳۹.

سدوزی و... نام ببریم،^۱ اما همچنانکه گفته شد شعر و کلام تیمورشاه و فرزندش شاه شجاع‌الملک در شعر فارسی از پختگی و نیز شهرت زیادی برخوردار است.

فرزند دیگر تیمورشاه، نادر میرزا که از دختر شاهرخ میرزا نواسه نادرشاه افشار به دنیا آمد نیز شعر فارسی می‌سرود، اما از میان خواتین پشتون، عایشه درانی حقیقتاً اعجوبه زمان در میان طبقه نسوان افغان به شمار می‌آید و دیوان اشعارش پر از احساسات آتشین شاعرانه و عواطف رقیق قلبی است که هر خواننده را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد. وی به سال ۱۲۳۵ق. در کابل درگذشت.

در دوره نخست فرمانروایی محمدزائیان بارکزیایی نیز که با قدرت‌گیری امیردوست محمدخان (۱۲۴۲ق./۱۸۲۶م.) آغاز شد و تا فرار امیر امان‌الله خان از افغانستان (۱۳۰۷ش./۱۹۲۸م.) به طول انجامید، ادب پشتو از دور دوم ادبی وارد دور سوم خویش شد و از ویژگی‌های خاصی برخوردار گردید.

از نظر سیاسی و اجتماعی ویژگی مهم تاریخی این دوره، تشتت و تفرق سیاسی و کشمکش‌های بی‌وقفه قدرت میان برادران فرمانروا و خاندان‌های قدرتمند رقیب است که سپس با تجاوزات انگلیسیان اروپایی همراه شد و تمام شئون اقتصادی و اجتماعی افغانستان از جمله فرهنگ و ادب را سخت زیر تأثیر خویش قرار داد.

مورد مهم در اوان این دوره، فعالیت انجمن ادبی قندهار است که سخت

^۱ عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، تیمورشاه درانی، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۲۲، صص ۲۲۰-۲۱۲.

از سبک و شیوه هندی شعر پیروی می کرد و از درون آن شاعران و سخن - سرایان نام آوری مانند سردار مهردل خان مشرقی، سردار پر دل خان، سردار غلام محمد خان طرزی (پدر محمود طرزی) و سردار محمد امین عندلیب برخاستند و موجب اشتها بیشتر انجمن ادبی و فرهنگی شهر قندهار شدند.^۱ هرچند شعرای مذکور بنا به گفته یی به شعر بزمی گرایش نشان دادند و جنبه های ادبی، پشتو را تقویه ساختند، اما این انتقاد نیز بر آنان وارد گردیده است که شعرشان فاقد ارزش ملی است، آن هم در شرایطی که کشور افغانستان و به ویژه جامعه پشتون، سخت دچار مصایب و بحران های اجتماعی و سیاسی ناشی از همسایگی با استعمار غربی بود و این وضعیت تقاضا داشت تا به جای بزم به رزم و حماسه توجه بیشتری معطوف می گردید.^۲

به هر حال؛ از جمله شاعران دیگر پیرو انجمن ادبی قندهار همچنین می توانیم از صدیق آخوندزاده هوتک، ملاحسن ساکزی (اسحاق زایی)، ملا صالح محمد داوی، اسلم لون، عیدالله هوتک، عبدالله پوپلزی و... نام ببریم که در مجموع تأثیراتی را از بنیادگذار سبک هندی شعر در پشتو (حمید مومند) و نیز کاظم خان شیدا پذیرفته بودند.^۳ با این وجود، هجوم های استعمار غربی به افغانستان و گسترش دامنه مقاومت و پایداری در میان اقشار مختلف مردم، شعرا و ادبای این مرز و بوم را برانگیخت تا همگام با جامعه و ملت،

^۱. نک: «نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی»، سالنامه ی کابل، ۵۵-۱۳۵۴، ص ۶۱۳؛ و نیز: هیوادل، پیشین، ص ۲۲۵-۲۲۴.

^۲. نک: «پشتو ادب دپیرو په پوریوکی»، ص ۴۹۹.

^۳. هیوادل، پیشین، صص ۲۲۷-۲۲۵.

عليه استعمار خارجي سخن منظوم بسرايند و از جنگ‌ها و رشادت‌های مبارزان و مجاهدان ستايش به عمل آورند و ضمناً روح ايستادگي و ايتار را در ادبيات پشتو نيز بدمند؛ در نتيجه، جنگ‌نامه‌ها رشد نمود و همچنان که در ادبيات فارسي دري اکبرنامه حميد کشميري بر وزن شهنامه فردوسي سروده شد^۱ و يا در ادبيات شفاهي و عاميانه مردم، حماسه‌ها و جانفشاني‌های مجاهدان مورد ستايش قرار گرفتند،^۲ در همان حال در ادب پشتو نيز همين ويژگي به ظهور رسيد و شاعران زيادي حماسه‌های ملي افغان‌ها را به نظم درآوردند، از جمله: برهان، نوره دين، گل محمد، احمد گل، حميدنواب، طالب گل، کاکاخيل، عبدالله، محمود مرغزي، ارسلا و ديگران که اشعار متفرق ايشان در کتاب هار و بهار شعر پشتونخوا از سوي پژوهشگر اروپايي دار مستر گردآوری گردیده و به سال ۱۸۸۸م. در فرانسه انتشار يافته است.^۳

انگليسيان نيز که بر تاثير ادب بر روحيه مقاومت مردمان واقف بودند و نمي‌خواستند شاهد جوش و خروش ملي و غليان احساسات مردمی بر ضد نيروهای استعماري باشند، به نظر می‌آيد به شکل بسيار زيرکانه‌ی به ترويج و انتشار خرافات و اوهام بی‌بنیاد دامن زدند و گفته می‌شود ايجاد و رونق بازار قصه‌خوانی پشاور اقدامی بوده در همين راستا؛ به باور شماری از پژوهشگران ادبی، از اين وقت نويسندگان بار آمدند که در عوض پرداختن به روشنگري

۱. دایرة المعارف آريانا، ج ۳، ص ۵۷۲.

۲. محمد حيات خان، حيات افغانی، مترجمان: فرهاد ظريفي و عبداللطيف طالبی، کابل: وزارت امور سرحدات، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۴۴.

۳. «پشتو دپريو به پوريوکی»، ص ۴۹۹.

و بیدارگری ملی به قصه‌های خرافی و اوهام توجه نشان دادند و شاید هم ناخواسته آب به آسیاب استعمار ریختند.^۱ با این وصف، در چنین اوضاع و احوالی نثر پشتو نیز به جانب سادگی گرایید و در این کار، به ویژه نقش مولوی احمد بسیار مهم می‌باشد و در واقع می‌توان او را آغازگر نثر جدید و ساده پشتو دانست.^۲

این سادگی و روانی نثر و انتخاب الفاظ قابل فهم برای مخاطبان از سوی نویسندگان به ویژه پس از تاسیس جریده سراج الاخبار وارد مرحله تازه‌یی شد و انتشار مقالات و اشعار پشتو در جریده وزین مزبور که در عین حال در زمینه آشناسازی افکار عامه داخلی با نوآوری‌های تمدن بورژوازی غرب نیز مطالبی می‌نگاشت و نسبت به استبداد داخلی و استعمار خارجی نیز آگاهی‌های ثمربخشی می‌داد، سنگ بنای جدیدی هم در ادب فارسی دری و هم پشتو گذاشته شد و بدون تردید پیشتازان این تحول شگرف، محمودبیگ طرزی، ملاعبدالعلی مستغنی و... بودند که در مجموع تحول روشنگرانه ادبی معاصر افغانستان را به وجود آوردند.

بی‌گمان در میان همه نویسندگان و سخن‌سرایان این دوره، عبدالهادی داوی «پریشان» مقام برازنده و شامخی دارد. او که در مکتب حبیبیه تحصیل علم می‌کرد و در سراج الاخبار به امضای «واضح» و «پریشان» مطالب و اشعار پشتو و فارسی‌اش را می‌پراکند، اگرچه مردی بود ملایم و متین و به مانند

^۱. همان.

^۲. همان، ص ۲۰۰.

محمود طرزی خونسرد، اما اشعارش گاهی موجب نگرانی و ناراحتی
سیاسیون می‌گردید کما اینکه شعر مشهور بلبل گرفتارش به دو زبان پشتو و
فارسی چنین اثری داشت و پس از انتشار آن، نماینده سیاسی بریتانیا در کابل
نگران گردید و شخصاً به دیدارش شتافت.^۱

آن شعر که حکایتی بود از ملت‌های در بند استبداد، سخت ذهن‌ها و دل‌ها
را به خود مشغول ساخت و مدت‌ها نُقل مجالس ادب بود، این چنین آغاز
می‌شد:

پر سحر زما ترغوژ سوله بلبله چی قفس کی ئی ژړل دایی ويله
چی بندی سوم دصیاد له سخته دله ولی نه پوشتی سوک حال زما یودبله
ولی نسته بی‌فغانه کار و بار زما ولی حبس ابدی راغی په وار زما^۲

^۱. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم: احسانی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۲.

^۲. «پشتو ادب دپیرو په پوریو کی».

فصل هشتم

کودتای ثور سال ۱۳۵۷، آغاز فروپاشی همه جانبه افغانستان

در روز پنجشنبه هفتم ثور سال ۱۳۵۷ ش. کودتای خونینی در کابل به وقوع پیوست که به خاطر تبعات و پیامدهای بس عظیم و کم‌مانندی که بار آورد از پدیده‌های مهم تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌آید. هرچند در دو سه روز نخست پس از انجام کودتا به درستی در مورد دست اندر کاران کودتا اطلاعاتی در دست نبود، اما با اعلام اسامی رهبران و اعضای برجسته حزب دموکراتیک خلق به عنوان اعضای «شورای انقلابی» و نامیده شدن کودتای نظامی به انقلاب زحمت کشان، پرولتاریا و دهقانان، هیچ شکی باقی نماند که چپی‌های مارکسیست و کمونیست‌ها کودتای مزبور را ساماندهی و اجرا نموده‌اند؛ بنابر این ضروری می‌نماید تا در باب جریان چپی مارکسیستی موسوم به حزب دموکراتیک خلق معلوماتی به دست آورده و زمینه‌های قدرت‌گیری ایشان را تبیین نماییم.

خلق‌ی‌ها و پرچمی‌های چپی از ظهور تا سقوط

در یک نگاه تاریخی به وقایع سیاسی افغانستانِ معاصر آشکار می‌گردد که در عصر صدارت سردار محمد داود خان (۱۹۶۳-۱۹۵۳ م.) سیاست خارجی افغانستان به جانب شوروی سابق شدیداً متمایل شد و وی افغانستان را در حد بی‌سابقه‌یی به شوروی نزدیک ساخت و در معرض نفوذ آن کشور قرار داد،^۱ همزمان با این، اتباع آن کشور، تردد به افغانستان را افزودند که در نتیجه در کنار سایر مبادلات، آثار مارکسیستی فراوانی نیز به افغانستان سرازیر شد. این امر به تقویت گرایش‌های مارکسیستی چپی به خصوص در کابل منجر گردید، این از یکسو؛ از جانب دیگر در همین زمان، سه نفر از رهبران چپ مارکسیستی در افغانستان (تره کی، کارمل و خیر) در حمایت حسن شرق از همکاران نزدیک سردار محمد داود خان مبادرت به تشکیل کمیته‌یی کردند که بعدها موسوم به «کمیته اول» شد.^۲

آثار و نوشته‌های سیاسی چپ ایران نیز در همین زمان علاقمندانی در داخل افغانستان یافت و به ویژه نشریات حزب توده ایران مانند مجلات «دنیا»، «مسایل بین‌المللی» و «ماهنامه مردم» و نیز دیگر آثار ترجمه شده فارسی که در بازارهای افغانستان به وفور یافت می‌گردید، در میان جوانان و تحصیل کردگان دست به دست می‌شد و همین‌ها در تقویت گرایش‌های چپ

^۱ . امین صیقل، افغانستان معاصر، تاریخ مبارزات و بقای یک ملت، با همکاری عبدالغفور روان فرهادی و کریل نور جانوف، ترجمه محمد نعیم مجددی، کابل: سعید، ۱۳۹۴، ص ۲۱۸.

^۲ . میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۷۲۱.

مارکسیستی نقش مهمی داشت.^۱ جالب آنست که سردار محمد داود خان صدراعظم آن وقت افغانستان در برابر پخش و انتشار نشریات و کتب مزبور از خود واکنشی نشان نداد و در برابر فعالیت‌های چپی که از آنها بی‌خبر هم نبود، خاموش ماند.^۲

پس از صدارت سردار داود خان، در دوره موسوم به قانون اساسی یا دموکراسی (۱۹۷۳-۱۹۶۳ م.) نیز تمایلات چپ‌گرایانه ادامه یافت و ابعاد بیشتری گرفت و چپی‌های کشور که به نظر می‌رسید از حمایت ضمنی دولتمردان افغانستان برخوردار شده بودند،^۳ در زمینه استحکام و گسترش تشکیلات چپی موفقیت‌های بیشتری به دست آوردند و دقیقاً در سال ۱۹۶۳ بود که اندیشه ایجاد جبهه چپ جامه عمل پوشید^۴ و چپی‌ها که پیشتر با اندیشه‌های مارکسیستی آشنایی حاصل کرده بودند، در این دوره زمینه مساعدی برای تبارز افکار و اندیشه‌های شان یافتند و نخستین سازمان چپی متشکل سیاسی را به نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در اول جنوری

^۱. سلطان علی کشتمند، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، (بی‌جا)، ننجیب کبیر، ۲۰۰۲، ج ۱، صص ۸۴-۸۳ / فقیر محمد ودان، دشنه‌های سرخ، به اهتمام امین الدین سعیدی، (بی‌جا)، نشر مولف، ۱۹۹۹، ص ۴ / عبدالرشید آرین از موسسان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وزیر در کابینه دولت خلقی، کابل: مصاحبه اختصاصی با نویسنده، ۱۳۸۴.

^۲. سلطان علی کشتمند، پیشین، ص ۸۴.

^۳. صباح الدین کشکی، پیشین، ص ۷۳ و ۱۶۵.

^۴. جارج آرنی، افغانستان، گذرگاه کشورگشایان، ترجمه محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، پشاور: میوند، ۱۳۷۶، ص ۵۷.

۱۹۶۵ به وجود آوردند که بنا به اسناد کا. جی. بی شمار اعضای آن به ۳۰۰ نفر می‌رسید.^۱

باید ملتفت بود که اهمیت تاسیس حزب مزبور در پراکنده ساختن برنامه مارکسیستی در جامعه شدیداً دینی و بیشتر دهاتی و روستایی (ونه کارگری) افغانستان است که به صراحت اعلام می‌داشت: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیش آهنگ طبقات رنجبر و عالی‌ترین سازمان سیاسی طبقه کارگر افغانستان است. حزب ... بر اصول مارکسیزم-لنینیزم و اتحاد داوطلبانه توده-های پیشتاز و... افغانستان... تکیه دارد.»^۲

نکته دیگر اینکه وابستگی همه جانبه حزب دموکراتیک خلق افغانستان به شوروی سابق آشکار بود و حتی گفته می‌شود که در آغاز سال‌های دهه هفتاد سده بیستم، حزب کمونیست شوروی برای آموزش و تعلیم نورمحمد تره‌کی رهبر حزب مذکور یک آموزگار به نام دوویانکف را گماشت.^۳ بر اساس اسناد کا. جی. بی نورمحمد تره‌کی در سال ۱۹۵۱ با اسم نور به صفت اجنت کا. جی. بی گماشته شد.^۴ وی به لحاظ مالی نیز از سوی سازمان مذکور حمایت می‌شد، کما اینکه بر اساس اسناد کا. جی. بی معاش ثابت نورمحمد

^۱ . واسیلی میتروخین، ک. ج. ب در افغانستان، ترجمه احمد ضیا رهگذر، کابل: میوند، ۱۳۹۰، ص ۳۴.

^۲ گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی و افغانی زیر نظر آ. د. داویدوف، افغانستان، مسائل جنگ و صلح، ترجمه عزیز آریانفر، تهران: اندیشه، ۱۳۷۸، صص ۵۳-۵۲.

^۳ . و. پلاستون و و. اندریانف، افغانستان در منگنه ژنوپلیتیک، از داود تانجیب، ترجمه عزیز آریانفر، پشاور: میوند، ۲۰۰۱، صص ۳۶-۳۷.

^۴ . واسیلی میتروخین، پیشین، ص ۳۳.

تره کی ۱۸۰ روبل معادل ۴۰۰۰ افغانی و تدارک مواد غذایی بود،^۱ اما با این وصف به مناسبت‌های مختلف و حسب ضرورت، مبالغ دیگری نیز دریافت می‌کرد، فرض مثال در سال ۱۹۶۵ مبلغ ۵۰۰۰۰ افغانی برای مبارزه انتخاباتی در شورای ملی^۲، در سال ۱۹۷۴ مبلغ ۵۰۰۰۰ افغانی^۳، در مارچ ۱۹۷۷ مبلغ ۳۰۰۰۰ افغانی و در ماه می همان سال مبلغ ۳۰۲۴۰ افغانی از سوی کا. جی. بی به تره کی پرداخت شده است.^۴

بنابر این در دوره موسوم به دموکراسی یا قانون اساسی فرصت خوبی برای بروز افکار و تمایلات چپی فراهم آمد و همزمان با ازدیاد نفوذ سیاسی شوروی در افغانستان که با استفاده از غفلت امریکا صورت می‌گرفت،^۵ چپی‌های افغانستان نیز در این زمان فعالیت‌های خویش را گسترده و سازمان و تشکیلات خاص خود را پدید آوردند.

چپی‌های افغانستان در روزگار دموکراسی، به دو دسته پیروان مارکسیزم شوروی و هواخواهان الگوی کمونیزم چین تقسیم می‌گردیدند و چون این دو کشور در آن زمان در حال تخاصم و دشمنی به سر می‌بردند، دو جریان چپی افغانستان نیز بالتبع علیه یکدیگر خصومت ورزیده و اتهاماتی را بر همدیگر وارد می‌کردند.^۶ به رغم این تقسیم‌بندی کلی، به زودی در میان

۱. همان، ص ۳۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۴۶.

۵. امین صیقل، پیشین، ۲۹۲.

۶. صباح الدین کشککی، پیشین، ص ۱۷۸.

حزب دموکراتیک خلق نیز اختلاف ایجاد شد و به دلیل رقابت شخصی میان کارمل و تره کی از رهبران این حزب و نیز خاستگاه متفاوت طبقاتی پیروان این دو نفر، حزب دموکراتیک خلق نیز به دو جناح تقسیم گشت (پاییز یا خزان ۱۹۶۶) و چون یکی از آنان، هفته نامه «خلق» و دیگری «پرچم» را انتشار داد به نام های «خلق» و «پرچم» شهرت یافتند،^۱ اما شوروی ها هر دو جریان مزبور را در اختیار داشتند و به تعبیر میتروخین هر دو جناح مطیعانه از دستورات مسکو پیروی می کردند.^۲ کارمل نیز مانند نور محمد تره کی اجنت کا.جی.بی شناخته می شد و با نام رمزی مرید مورد حمایت سازمان استخباراتی شوروی قرار داشت.^۳ به این ترتیب نفوذ شوروی در میان ایشان فوق العاده زیاد بود و به ویژه آن کشور پس از سال ۱۹۶۵ فعالانه در پرورش افراد کمونیست در افغانستان سهم گردید و به شماری از اعضای برجسته چپ مارکسیستی، همچنان که گفته شد، حقوق ماهیانه می پرداخت^۴ و به ویژه سازمان استخباراتی آن کشور (کا.جی.بی) ارتباط تنگاتنگی را با رهبران چپی افغانستان برقرار ساخته بود و علی الخصوص نور محمد تره کی با نام مستعار «نور» و حفیظ الله امین از رهبران مهم حزب دموکراتیک به اسم مستعار «کاظم» به استخدام سازمان کا.جی.بی در آمده و ببرک کارمل رهبر جناح پرچم حزب مذکور نیز با نام مستعار «مرید» از سال ۱۹۶۸ مناسبات قابل

۱. گروهی از دانشمندان روسی و افغانی، پیشین، ص ۵۳.

۲. میتروخین، پیشین، ص ۳۴.

۳. همان، صص ۳۴-۴۵.

۴. صباح الدین کشکی، پیشین، صص ۱۰۳-۱۰۲.

اطمینانی را با سازمان مذکور برقرار ساخته بود^۱ و در حقیقت هر دو جناح چپی (خلقی و پرچمی) نسبت به رژیم و حکومت شوروی و انقلاب اکتوبر روسیه بیشتر وفادار بودند تا به افغانستان^۲ و در آن میان جناح پرچم و شخص ببرک کارمل بیشتر مورد قبول و اعتماد کا. جی. بی بود و روسها اظهار می-داشتند که اینان «معقول‌تر» و «حرف شنوتر» از خلقی‌ها می‌باشند که به گفته آنان «خیلی افراطی، بسیار خود رأی و غیر قابل پیش بینی» بودند.^۳ در اثر روابط اینگونه‌یی بود که روسها ارتباطات چپی‌های مورد اعتماد افغانی خویش را با چپی‌های حزب توده ایران،^۴ کمونیستهای هندوستان^۵ و چپی‌های پاکستان برقرار ساختند^۶ و از طریق نمایندگان جریان‌های چپی کشورهای مزبور میان چپی‌های رقیب خلقی و پرچمی افغانستان میانجیگری نمودند. در نتیجه همین اقدامات بود که کنفرانس آشتی و وحدت میان دو جناح خلق و پرچم برگزار شد^۷ و علی‌الظاهر سند همکاری و اتحاد میان دو جناح مذکور در جولای ۱۹۷۷/سرطان ۱۳۵۶ به رغم مخالفت کارمل به امضاء رسید.^۸

^۱ پی. ایر آلن و دبتر کلی، حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ترجمه عبدالرحیم پروانی، کابل: میوند، ۱۳۸۳، صص ۵۲-۵۱.

^۲ رالف. اچ. ماگنوس و ادن نبی، افغانستان، روحانی، مارکس، مجاهد، ترجمه قاسم مالکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۵.

^۳ دیه‌گو کوردووز و سلیگ هاریسون، پشت پرده افغانستان، ترجمه اسدالله شفایی، تهران: الهدی، ۱۳۷۹، ص ۱۷.

^۴ ماگنوس و نبی، پیشین، ص ۱۵۰.

^۵ هنری براد شر، پیشین، ص ۸۰.

^۶ عبدالصمد غوث، سقوط افغانستان، ترجمه محمد یونس طغیان ساکایی، پشاور: دانش، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲.

^۷ هنری براد شر، پیشین.

^۸ سلطانعلی کشتمند، پیشین، ص ۲۸۰/ عبدالحکیم شرعی جوزجانی عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تهران: مصاحبه اختصاصی با نویسنده، ۱۳۸۳.

شوروی‌ها افزون بر به دست‌گیری لجام‌چی‌های خلقی و پرچمی، به صورت جداگانه در درون اردو/ ارتش افغانستان نیز تشکیلات ویژه نظامیان را در سال ۱۹۶۴م. به وجود آوردند که در آن افسران جوان جذب گردیدند^۱ و اینان که مستقیماً توسط کا. جی. بی استخدام شده بودند از سیاست شوروی سابق پیروی می‌کردند و در میان آنان افراد برجسته‌ی نظیر پاچاگل وفادار، فیض محمد و عبدالحمید محتاط (که پس از کودتای ۱۹۷۳ به رهبری محمد داود خان، غیر نظامی و وزیر شدند) و رفیع، سروری، عبدالقادر، اسلم وطن‌جار، سید محمد گلاب‌زوی و شیرجان مزدوریار دیده می‌شدند.^۲ نظامیان یاد شده در سال ۱۹۷۳ در کودتای محمد داود خان علیه محمد ظاهر شاه سهم گرفتند.^۳

نکته در خور تأمل و دقت آنکه رهبران خلقی و پرچمی مستقیماً زیر نظر و مشوره عناصر کا. جی. بی در سفارت شوروی در کابل کار می‌کردند^۴ و علاوه بر بیشتر نظامیان جوان که تحصیلات شان را بر اساس توافق سال ۱۹۵۶ میان دولت افغانستان و شوروی سابق، در آن کشور به پایان رسانده و بسیاری از آنها نیز در زمان اقامت شان در شوروی با زنان روسی ازدواج کرده بودند، زیر تاثیر و نفوذ شدید روسها قرار داشتند.^۵ در تداوم همین فعالیت‌های چپی در اردو/ ارتش بود که جبهه متحد کمونیستهای افغانستان در اردو به وجود

۱. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، ۱۳۷۴، ص ۱۷۲.

۲. اولیه روا، «ریشه های حزب کمونیست افغانستان»، افغانستان، جنگ و سیاست (مجموعه مقالات)، به کوشش پاپلی یزدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۷۹.

۳. همان.

۴. صباح الدین کشکی، پیشین، ص ۱۶۸.

۵. اولیه روا، پیشین، صص ۷۷-۷۸.

آمد که دارای ۶۰۰ نفر عضو فعال بود و عبدالقادر از عوامل اصلی کودتای ثور ۱۳۵۷/اپریل ۱۹۷۸ خواستار عضویت آنان در حزب دموکراتیک خلق افغانستان شد، تقاضایی که پذیرفته نشد و فقط ۱۵ نفرشان به عضویت حزب مذکور درآمدند.^۱

در نتیجهٔ تکاپوهای مذکور و دیگر عوامل داخلی، گرایشهای چپ مارکسیستی در افغانستان اسلامی ریشه دوانید و گروه‌هایی از جوانان و نوجوانان را به دنبال خویش کشانید؛ عده‌یی از جوانان مجذوب ادبیات جدید سیاسی چپ شدند،^۲ شماری قدرت سازماندهی آنان را پسندیدند،^۳ گروهی که انحصار قدرت در دست خاندان حاکم محمد زایی در افغانستان را مشاهده نمودند، راه دست‌یابی به قدرت را در پیوستن به سازمان‌های چپی مذکور دانستند^۴ و شماری نیز رادیکالیزم چپ را تنها راه نجات از عقب ماندگی، فقر، ظلم و اجحاف و رسیدن به ترقی تشخیص دادند^۵ و این چنین بود که احزاب و سازمان‌های چپی در افغانستان هواخواهانی یافتند و سفارت آمریکا در کابل در سال ۱۹۷۱ هشدار داد که چپی‌ها به پیشرفت‌های مهمی در میان متعلمان و کارمندان دون پایهٔ شهری نایل شده‌اند،^۶ اما با این وصف، شمار آنان در حدی نبود که نگرانی مقامات حکومت وقت افغانستان را برانگیزاند

^۱ . گروهی از دانشمندان روسی و افغانی، پیشین، ص ۹۵.

^۲ . سلطان علی کشتمند، پیشین، ص ۱۶۱.

^۳ . ظاهر طنین، پیشین، ص ۱۵۹.

^۴ . همان.

^۵ . عبدالرشید آرین پیشین/ محمد نبی عظیمی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان،

پشاور: میوند، ج ۱، ص ۱۱۸.

^۶ . هنری برادشر، پیشین، ص ۴۹.

و یک گزارش وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۷۲ تعداد چپی‌های افغانستان را در میان ۳۰۰ و ۵۰۰ نفر تخمین زد که در پنج دسته جداگانه و به صورت غیر قانونی مشغول فعالیت بودند.^۱ این رقم بعداً به چهار هزار نفر رسید^۲ و در آستانه وقوع کودتای اپریل ۱۹۷۸، شمار آنان به کمتر از ۶۰۰۰ نفر تخمین زده شد که از آنجمله ۶۰۰ نفر عضو جبهه متحد کمونیستی افغانستان به رهبری دگروال عبدالقادر بودند و همین‌ها کودتای کمونیستی را به پیروزی رساندند.^۳

باید یادآور شد که سردار محمد داود خان که در اثر حمایت چپی‌های نظامی به قدرت رسیده بود، در سال‌های پایانی حکومتش تصمیم داشت تا به پیروی از الگوی کشور مصر، چرخشی در سیاست خارجی‌اش از شوروی به جانب غرب به وجود آورد^۴ و در سیاست داخلی نیز می‌خواست از چپی‌های متحدش فاصله بگیرد و لذا شش وزیر چپی کابینه‌اش را برکنار نمود^۵ و در بازگشت از سفر به کشورهای طرفدار غرب در منطقه، در شهر هرات اعلام داشت: «افغانستان اندیشه وارداتی (کمونیسم) را نخواهد پذیرفت»^۶ و بدین صورت هیچ تردیدی باقی نماند که وی قصد دارد خود را از چنگال چپی‌ها برهاند، اما همان نظامیان چپی که او را بر مسند ریاست جمهوری نشاند

۱. همان، ص ۵۲.

۲. کارل رات جنز، پیشین، ص ۲۲.

۳. پی ایر آلن و دیتر کلی، پیشین، صص ۵۴-۵۵.

۴. عبدالغفار فراهی، پیشین، ص ۲۵۶.

۵. کارل رات جنز، پیشین، ص ۱۷.

۶. عبدالصمد غوث، پیشین، ص ۲۴۸.

بودند، با انجام کودتای اپریل ۱۹۷۸/ ثور ۱۳۵۷ از سریر قدرت به زیرش کشیدند و حکومت و قدرت را به طور کامل به جناح چپ روسی (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) منتقل ساختند.^۱ در جریان کودتا حدود ۲۰۰۰ نفر به قتل رسیدند،^۲ از جمله سردار محمد داودخان رئیس جمهور با ۱۷ تن از اعضای فامیل و چندین تن از وزرایش کشته شدند. با این کودتا دولت افغانستان عملاً به دامن شوروی‌ها افتاد و به این ترتیب زعامت و رهبری بیش از دو قرنۀ درانی‌ها پایان یافت.

اگر چه رژیم جدید در جلسۀ منعقدۀ ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ شورای وزیران، بیرک کارمل و شماری دیگر از پرچمی‌ها را به ترتیب به حیث معاون رئیس جمهور و دیگر پست‌های دولتی تعیین کرد (مثلاً از جمله ۳۱ عضو کابینه ۹ نفر پرچمی و بقیه خلقی بودند)، اما قدرت واقعی همچنان در دست خلقی‌ها بود. تقریباً دو ماه پس از پیروزی کودتاجیان، ابتدا دو جناح پرچم و خلق به جان هم افتادند و پرچمی‌ها از صحنۀ قدرت حذف شدند،^۳ و حدود ۵۰۰ نفر از اعضای جناح پرچم در زندان‌ها اعدام شدند،^۴ کمی بعد خلقی‌ها به دو شعبۀ هواداران تره کی و طرفداران امین تقسیم گردیدند و باز در یک رقابت خونین امین و دسته‌اش موفق شدند تا تره کی و هواخواهانش را در سپتمبر ۱۹۷۹ از

^۱ اولیه روا، پیشین، ص ۷۹.

^۲ امین صیقل، پیشین، ص ۳۷۳.

^۳ ابراهیم عطایی، پیشین، ص ۳۰۴.

^۴ محمد باقر مصباح زاده، افغانستان قربانی رفقا و برادران، مشهد: سناباد، ۱۳۷۸، ص ۵۰۰.

سر راه خویش بردارند^۱ و به خصوص تره کی به شکل فجیعی به قتل رسید. امین که به اذعان عبدالکریم میثاق وزیر مالیه خلقی ها، کمونیست نوعی استالینی بود و می کوشید تا از وی قدمی فراتر بگذارد و تمایلات قدرت طلبی بی حد و مرزی داشت^۲ نتوانست بیش از یک صد روز بر اریکه قدرت باقی بماند و این بار بیرک کارمل پرچمی سوار بر تانک های شوروی وارد افغانستان شد و بر جای امین نشست و از این پس هرچند جناح پرچمی حزب دموکراتیک خلق در سایه حمایت اجنبی تا سقوط به دست مجاهدین باقی ماند، ولیکن مصئون از اختلاف ها و رقابت های داخلی نبود، کما اینکه در ثور سال ۱۳۶۵/۱۹۸۶ بیرک کارمل برکنار شد و نجیب الله بر جایش تکیه زد.^۳ نجیب نیز ارتباط تنگاتنگی با سازمان استخبارات شوروی داشت و گئورگی کورلینکو معاون اول وزارت خارجه شوروی و مشاور خارجی کمیته مرکزی حزب کمونیست، وی را فرزند مو طلایی کا. جی. بی خواند.^۴ نجیب الله نیز به لحاظ حکومتداری شدیداً زیر تاثیر و کنترل سرمشاور روسی اش ویکتور پتروویچ قرار داشت و این شخص (پتروویچ) تمام مسایل و شئون زندگی و ماشین دولتی نجیب الله را به پیش می برد و در آنها دخالت می کرد، با این وصف به نوشته کشتمند صدراعظم، نجیب توازن لازم را در مناسبات خود با حزب، حکومت و مردم حفظ کرد و هنوز فریفته قدرت نشده بود،^۵ اما جناح

۱. و. پلاستون و و. اندریانف، پیشین، صص ۴۱-۴۲.

۲. امین صیقل، پیشین، ص ۳۹۱.

۳. سلطان علی کشتمند، پیشین، ج ۳، ص ۷۲۶.

۴. دیه گو کوردوز و سلیک هاریسون، پیشین، ص ۲۵۳ / محمد اکرام اندیشمند، دکتور نجیب الله؛ صعود و سقوط در رهبری و حاکمیت، کابل: سعید، ۱۳۹۲، ص ۱۵.

۵. سلطان علی کشتمند، پیشین، ص ۹۸۶.

کودتای ثور سال ۱۳۵۷، آغاز فروپاشی همه جانبه افغانستان | ۲۰۹

خلقی او را نیز آرام نگذاشت و در مارچ ۱۹۹۰ با کودتای نافرجام جنرال شهنواز تنی خلقی مواجه شد و جان به سلامت برد، اما سرانجام در اپریل ۱۹۹۲ توسط مجاهدین ساقط گردید.

در مجموع حاکمیت حزب دموکراتیک خلق (شامل دو جناح خلق و پرچم) که برای ۱۴ سال به درازا کشید، پیامدها و تبعات بسیار زیانباری را برای افغانستان به دنبال داشت. آنان که در ابتدا شعارهای آزادی، عدالت، مساوات، نان، خانه و مسکن سر می دادند، بسیار زود تمام شعارهای شان را فراموش کردند و دست به اقدامات و اعمالی زدند که در مجموع باعث ویرانی کشور، آوارگی بیش از پنج میلیون نفر و قتل بیش از ۱،۵ میلیون نفر دیگر گردید. تجاوز شوروی به افغانستان به منظور حمایت از رژیم مذکور، بر ابعاد فاجعه بیشتر افزود و بنا به تحقیقات انجام شده در طی ۹ سال حضور شوروی ها ۱۲۴۰۸۰۰ نفر افغان، جان خود را از دست دادند.

فصل نهم

ورود مجاهدین به کابل و تحولات پس از آن

به تاریخ هشتم ثور ۱۳۷۱ ش. (۱۹۹۲ م.)، بعد از سرنگونی رژیم دوکتور نجیب‌الله مجاهدین به قدرت رسیدند و طی مراسمی در وزارت امور خارجه انتقال قدرت به صبغت‌الله مجددی صورت گرفت، اما این افتخار وسیله شد برای سران تنظیم‌های مسلح که کشور را به ویرانه مبدل سازند.

تصویری از اوضاع عمومی کشور در سال‌های حاکمیت مجاهدین

هر چند آمار دقیقی از تلفات مردم پایتخت و خسارات ناشی از جنگ‌هایی که در سال‌های حاکمیت احزاب اسلامی به وقوع پیوست وجود ندارد، اما این جنگ‌ها چهل تا هفتاد درصد آبادی شهر را ویران کرد و ده‌ها هزار نفر را به خاک و خون کشانید. کابل تا قبل از حاکمیت مجاهدین دو میلیون جمعیت را در خود جای داده بود. جنگ بیش از نیم جمعیت مذکور را آواره

ساخت و تعداد اعظم آن را به سوی بی‌کاری و فقر کشانید. تنها اصابت گلوله‌های بی‌امان توپ و راکت نبود که زندگی مردم را تهدید می‌کرد و ساکنان بی‌دفاع شهر را به خاک و خون می‌کشانید، مصیبت فزاینده فقر و گرسنگی در برابر مردم بی‌رحمانه‌تر از مصیبت کشتار و ویرانی عمل می‌کرد. راه‌های منتهی به پایتخت مسدود بود و از ورود مواد غذایی... جلوگیری می‌شد. فابریکات و مؤسسات تولیدی ویران گردیده بودند. پول افغانی با گذشت هر روز ارزش خود را از دست می‌داد. قیمت اجناس و مواد مورد ضرورت بالا می‌رفت. مردم پیوسته قدرت خرید را از دست می‌دادند و هزاران خانواده پایتخت با فروش آخرین وسایل دست داشته خود به صف گدایان می‌پیوستند و یا مهاجر و آواره می‌گردیدند. یک دالر امریکایی در شروع حکومت مجاهدین به چهارصد افغانی تبادله می‌گردید، اما چهار سال و شش ماه بعد در آخرین روز سقوط دولت اسلامی در پایتخت یک دالر معادل ۲۲ هزار افغانی بود. البته در حکومت طالبان اوضاع اقتصادی چنان رقت بار و غم‌انگیز گردید که قیمت یک دالر از پنجاه هزار افغانی بالا رفت. ادامه جنگ علاوه بر فقر، مصیبت امراض را به مردم در پایتخت و ولایات نیز تحمیل کرد... پایتخت علی‌الرغم تحمل جنگهای ویرانگر و خونین تا آخرین روز سال ۱۳۷۳ در حاکمیت دولت اسلامی قرار نگرفت. تا قبل از این روز بخش مرکز، شمال و شمال غرب شهر توسط نیروهای دولتی کنترل می‌گردید. در بخش‌های جنوب، جنوب شرق، غرب و جنوب غرب شهر نیروهای حزب اسلامی حکمتیار، حزب وحدت و جنرال دوستم حکومت می‌کردند. همچنان در ولایات حاکمیت متعدد گروهی و تنظیمی وجود داشت. بسیاری از قوماندانان

حاکم با سلیقه و میل خود فرمان می‌راندند، نه به هدایت و دستور رهبران و احزاب‌شان.

علاوه بر آنکه قوماندانان طرفدار دولت در ولایات عواید قلمرو حاکمیت خود را به دولت نمی‌فرستادند، مقادیر هنگفت پول به نام بودجه ولایت از مرکز دریافت می‌کردند. عواید گمرکی بندر حیرتان را جنرال عبدالرشید دوستم، بنادر اسلام قلعه و تور غوندی را امیر اسماعیل خان، بندر تورخم را شورای جلال آباد و بندر سپین بولدک را قوماندانان محلی قندهار می‌گرفتند. محصولات فابریکه‌ها و مؤسسات تولیدی فعال در ولایات نیز در اختیار حاکمان محلی قرار می‌گرفت. دولت در کابل کلیه مصارف خود را از طریق چاپ بانک‌نوت تأمین می‌کرد... معارف و تعلیم و تربیه وضع بدی داشت. دروازه مکاتب و پوهنتون/دانشگاه کابل در بسیاری از روزهای سال به روی متعلمین و محصلین بسته ماندند. علی‌الرغم اوضاع نا امن و راکت باران شهر بسی از روزها شاگردان به مکاتبی که در قلمرو دولت قرار داشت رفت و آمد می‌کردند، اما نبود امکانات و وسایل درسی در کنار بد امنی و بی‌ثباتی زمینه مساعد تعلیم و آموزش را از بین برده بود... وضع مکاتب و پوهنتون/دانشگاه در برخی ولایات اندکی بهتر از مرکز بود. مکاتب و پوهنتون‌ها/دانشگاه‌ها در هرات، جلال‌آباد و ولایات شمال کشور فعال بودند. هر چند کمبود امکانات و وسایل درسی و فقر اقتصادی ادامه فعالیت مکاتب و مؤسسات آموزشی ولایات مذکور را همیشه به مشکل روبه‌رو می‌کرد. حکمروایی متعدد و جداگانه قوماندانان عامل دیگر بحران در تعلیم و تربیه ولایات محسوب می‌شد. در بیشتر ولایات قوماندانان که مفهوم و

اهمیت تعلیم و تربیه را برای کشور درک نمی کردند هیچ توجه و اعتنایی به مکاتب نداشتند. بسیاری از قوماندانان بودجه تعلیم و تربیه را که از مرکز و برخی مؤسسات امدادی به دست می آوردند خود تصاحب می کردند.

فرهنگ و مطبوعات به مانند معارف در کشور از جنگ و بی ثباتی به شدت صدمه دیده بود. بخش اعظم امکانات و وسایل فرهنگی شامل دستگاه های چاپ، فرستنده های رادیو و تلویزیون، آثار موزیم و ساختمان های مربوط به دفاتر و ادارات فرهنگی در سال های جنگ...تخریب گردیدند. رادیو تلویزیون دولتی علی الرغم شرایط ناگوار در تمام سال های جنگ هر چند با تغییرات کمی و کیفی در برنامه ها به نشرات خود ادامه دادند. رادیو تلویزیون محلی در ولایات نیز تحت حاکمیت قوماندانان محلی فعال بودند و برای حاکمان محلی خودشان برنامه پخش می کردند. روزنامه های دولتی انیس و هیواد در کابل به صورت مقطعی در سال های جنگ به چاپ می رسید. نوشته ها و اشعار نویسندگان و شاعران عضو احزاب اسلامی و جهادی مملو از مذمت گروه متخاصم بود که در نشرات احزاب به چاپ می رسید. به نوشته و اشعار نویسندگان و شاعران مخالف احزاب مجاهدین مجال چاپ و نشر داده نمی شد. این گونه اشعار در کابل و سایر شهرها دست به دست می گشت و در مجالس خصوصی به خوانش گرفته می شد. در اشعار زیر، بخش هایی از قطعه شعر دسته اخیرالذکر را می خوانیم که اوضاع مصیبت بار و پیامد غم انگیز روزها و سال های جنگ و بی ثباتی پایتخت را ترسیم می کند. هر چند در شعر به عوامل جنگ پرداخته نمی شود.

الا ای ملت آزاده هوشیار ز مکر و حیلۀ دشمن خبردار
که دستی از جفا بگرفته شمشیر به دست دیگری قرآن و تزویر
به ظاهر دوست و باطن دشمنانند پی فرصت به قتل این و آنند

دریغا آسمانی بی هوا شد * دگر خواجه صفایش بی صفا شد
گذر گاهش نمی آرد هوایی * ندارد جوی شیر او صفایی
گسسته حلقه رندان کابل * شکسته چهچهٔ مستان کابل
خراباتش دیگر سازی ندارد * کبوترهای دلبازی ندارد
خزان کرده چو ریشه در بهارش * فسرده رنگ و بوی از زرنگارش
شکسته جلوه های کهسارش * خمیده قامت بالا حصارش
سلامت رفته از کوه و کرانش * امانت نیست در دارالا مانش
کجا شد عاشقان با وقارش * کجاشد عارفان نامدارش
دریغا کابل این زیبای خاور * عروس نازنین لیلای خاور
ز این نا آشنایان دلفگار است * به مرگ عاشقانش سوگوار است
الا ای هموطن فریاد سرکن * جهان را زین مصیبت ها خبرکن

به سازمان ملل وقع بشر نیست * ز قتل عام کابل کس خبر نیست
 به شهر ما که جوی خون روان است * سیاست بازیگاه کودکان است
 در اینجا حاکم مطلق تفنگ است * نفس در سینه آزادی تنگ است
 در این دریا که ناپیدا کنار است * وطن بر زورق خونین سوار است
 در این جا جنگ قدرت در تلافیست * جهادشان دیگر حرف اضافیست
 چوبیرون تیغ نفرت از نیام است * جهاد آویز دست انتقام است
 ولایت در ولایت پادشاهیست * امیر بی کلاهی باج خواهیست
 ز جهل خویش این تقصیر کردند * که دین را واژگون تعبیر کردند
 کجاشد آن وطن یاران دیرین * کجا شد آن جوان مردان پیشین
 که دست مادر میهن بگیرد * فرا خوان وطن از جان پذیرد
 که این جا زورق هستی شکسته * که این جا ملتی در خون نشسته

نتیجه

چنانکه ملاحظه شد تاریخ معاصر افغانستان مشحون از حوادث و رویدادهای گوناگونی است که بی ارتباط به موقعیت بسیار مهمش در این بخش از آسیا نیست. صرفنظر از دوره زمامداری احمدشاه درانی و تاحدودی حکومت فرزندش - تیمورشاه - که به دلیل ضعف در کشورهای مجاور، افغانستان بر تحولات منطقه تاثیر می گذارد و موفق به ایجاد شاهنشاهی می گردد، در مجموع در تاریخ پس از آن، حالت انفعالی داشته و بیشتر گرفتار دشواری ها و چالش هائی است که یاریشه در ساختار اجتماعی کهن و رقابت های قبیله یی آن داشته و یا هم نتیجه دست درازی هایی است که به ویژه پس از همسایگی با پدیده استعمار شکل گرفتند، زیرا این کشور به علت همین موقعیت حساسش در دل آسیا، مورد توجه خاص استعمارگران نیز واقع شد و تحولات بعضاً پس دردناکی را از سر گذرانید، و هرچند به دلیل روحیه سلحشورانه مردمانش به صورت مستقیم زیر سلطه استعمار نرفت و سه جنگ معروف افغان و انگلیس را تحمل کرد، اما به گونه دیگر که شاید بتوان آن را وضعیت نیمه استعماری نامید سلطه نامریی را تجربه کرد، ولیکن همین

وضعیت (نیمه استعماری) نیز بر بخش مهم روشنفکران و آزادی‌خواهان کشور، گران آمد و موجب اقدامات و تلاشهایی در افغانستان شد که افزون بر جنبش مشروطیت، حرکت‌های روزگار فرمانروایی محمد نادرشاه افغان را هم می‌توان ناشی از آنها دانست و در نتیجه تلاشهای فراوان فرزندان مملکت، اگر چه کشور از شر وضعیت نیمه استعماری تا حدی رهایی یافت، اما استبداد داخلی دست از سر آنان بر نداشت و این وضعیت، با اندک تفاوتی و زیر عناوین دیگری دوام درازی نمود؛ بنابراین تاریخ معاصر افغانستان مشحون از وقایع و پیش‌آمدهای ناگوار و تلخ‌کامی‌ها برای کشور و ملت است و اگر یکی دو مقطع را مستثنی نماییم، فاقد درخشندگی لازم و زینده مردمان ریشه‌دار این مرز و بوم می‌باشد.

در ایجاد این وضعیت اگر استعمار خارجی و استبداد حاکم داخلی نقش داشته، از دیگر سو، شماری از روشنفکران و اهل تدبیر نیز بی‌تقصیر نبودند، زیرا نسخه‌یی را که برای توسعه کشور پیچیدند درخور شرایط اجتماعی - فرهنگی و روحیات ملی افغانیان نبود و در نتیجه کشور و ملت همچنان در چنبره پس‌ماندگی و قهقری گرفتار ماند، از مواهب آزادی، استقلال واقعی و پیشرفت صنعتی محروم شد، توسعه بی‌معنی گشت و مهم‌تر آنکه چیرگی اجنبی و خوش خدمتی عوامل داخلی آنان در تاریخ جدید، ابعاد بس خطرناکی گرفت و متأسفانه بهای ملت برای رهایی از این وضعیت نیز بسیار سنگین بود، هم کشور بر باد رفت و هم ده‌ها هزار انسان جان باختند و یا هم در اثر شرایط هولناک، بسی رنج‌ها و عذاب‌ها کشیدند و هزاران درد و رنج دیگر که ما به زمینه‌های شکل‌گیری آنها در تاریخ جدید اشاره نمودیم و این

همه شاید باز، نتیجه موقعیت راهبردی و استراتژیک افغانستان در تاریخ معاصرش از یک سو و اشتباه‌های تاریخی شماری از فرمانروایان و بعضی از عوامل داخلی بیگانگان از جانب دیگر بوده است که در این نبشته، علی-الاجمال بدان پرداختیم و امیدواریم که با عبرت از اعمال گذشتگان، راه عبور دشوار کنونی را به سوی آینده درخشان و پرنور بیابیم.

انشاءالله

سر محقق دکتور فاروق انصاری

تابستان ۱۳۹۹ خورشیدی

کابل - اکادمی علوم افغانستان

بخش چهارم

ضمائم

ضمیمه اول

بررسی تاریخی نهضت و حرکت اسلامی معاصر در افغانستان

پیشینه تاریخی

واقعیت اینست که ریشه‌های جریان‌های اسلامی در تاریخ معاصر جامعه افغانی و تحول تازه‌یی که در نوع برداشت و تلقی از مفاهیم دینی در این کشور رخ داد به دهه‌های قبل و به ویژه اواخر قرن ۱۸ و قرن ۱۹ تعلق می‌گیرد که خاصاً پس از استیلای بریتانیا بر شبه قاره هند و متعاقباً یک‌ه‌تاز شدن این قدرت غربی در این گوشه مهم از جهان حاصل آمد.

می‌دانیم که قرن ۱۹، قرن رقابت دو قدرت بزرگ آن عصر (روس و انگلیس) است و به ویژه پس از آنکه در نتیجه مذاکرات طولانی انگلیسها با روسها در سال ۱۸۶۹م/۱۲۸۶ق. افغانستان از حوزه نفوذ روسیه خارج شد، (رشتیا، ۱۳۷۷: ۲۰۴) این کشور مطمح نظر استراتژیست‌های بریتانیا واقع گردید که در آن وقت چنگال‌های شان را در اعماق وجود شبه قاره هند فرو

برده و در همان حال، توسعه حوزه نفوذ خویش به جانب سرزمین افغان‌ها را اگر نه به خاطر تحصیل منافع بیشتر، حداقل به منظور تامین امنیت سرزمین زرخیز هند دنبال می‌نمودند و در راستای همین سیاست به دراز دستی‌های خویش در امور افغانستان ادامه داده که در اثر آن سه جنگ معروف افغان و انگلیس به وقوع پیوست؛ جنگ‌هایی که نتیجه سیاست‌های استعماری و فزون طلبانه قدرت بزرگ انگلیس از یک سو و مقابله و ایستادگی مردم افغانستان در برابر آن از جانب دیگر بود.

حضور دراز مدت انگلیسی‌ها در سرزمین هندوستان و سازمان قدرتی که آنان در این کشور پدید آوردند، (گالبرایت، ۱۳۷۱: ۵۶ و ۵۹) هم در آن شبه قاره و هم در سرزمین‌های مجاور آن، موجب عکس‌العمل‌هایی بدو از سوی نخبگان و خواص جوامع و نهایتاً از جانب مردم و عوام و به ویژه مسلمانان گردید و نخستین نطفه‌های آنچه را که خیزش و بیداری اسلامی معاصر خوانده می‌شود، بست و از زمره همین جماعت آغازین یکی هم سیدجمال‌الدین حسینی افغانی بود که خطابه‌ها و مقالات آگاهی بخش و روشنگرانه‌یی را در زمینه اتحاد اسلام علیه امپریالیزم اروپائی پراکند و از جمله نسخه‌هایی از نشریه او به نام عروة الوثقی در سرزمین مستعمره هند نیز منتشر گردید (هاردی، ۱۳۶۹: ۱۶۷) و این در حالی بود که سید مذکور پیش از این، طرح اصلاحی خویش را به گاه اقامت سه ساله‌اش در کابل (۱۸۵۵-۱۸۵۸ م.) به شیرعلی خان، امیر افغانستان ارائه کرد (آهنگ، ۱۳۷۹: ۱۲) و چون زمینه را برای فعالیت خویش در این کشور تنگ دید به اسم مسافرت مکه به هندوستان رفت و از آنجا به قاهره و لندن و پاریس سفر نمود.

بنابراین یکی از نخستین بیدارگران اسلام خواه در افغانستان، بدون شک سید جمال‌الدین حسینی افغانی است که با قرار دادن دو اصل مبارزه با استبداد داخلی شاهان مسلمان و مبارزه با امپریالیزم غربی در راس برنامه خویش، تلاش‌های زیادی را به انجام رسانید و حقیقتاً موجب بیداری مسلمانان و از جمله افغان‌ها شد.

تأثیر القاءات سید پس از او نیز در میان کسان و افرادی که یا مستقیماً از وی درس گرفته و یا مع‌الواسطه با افکار او آشنائی حاصل کرده بودند باقی ماند و لذا بعد از او شاهد جریان‌ات و حلقه‌هائی هستیم که با شدت و ضعفی مقاصد سید را دنبال کردند. بدین ترتیب آرام آرام بنیاد نخستین جنبش‌ها و حرکت‌های آزادی‌خواهانه و روشنگرانه در تاریخ معاصر افغانستان گذاشته شد.

مسأله دیگر قابل یادآوری در این خصوص و نیز در رابطه استعمار با افغانستان اینست که این کشور هیچ‌گاه به صورت مستقیم تحت سلطه استعمار اروپائی آنچنان که هند و یا آسیای میانه واقع شد، نرفت، ولیکن افغانستان به شکل دیگر و به گونه‌یی که می‌توان آنرا وضعیت نیمه استعماری نامید با استعمار در ارتباط قرار گرفت و هر چند حضور فزیکتی استعمار مشهود نبود، ولیکن به صورت غیر مستقیم و به شکل تحت‌الحمايه قرار دادن حکومت در این کشور در زمینه‌های مختلف و نیز تحت نفوذ قرار دادن اعیان و اشراف و روسای اقوام و قبایل موثر در حاکمیت به ویژه خانواده سلطنتی و شاهی درانی، این وضعیت نیمه استعماری ادامه یافت، (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۶) مانند

دو دهه آخر قرن ۱۹ (دوره فرمانروائی عبدالرحمن خان) که طی آن افغانستان از استقلال خارجی به طور کامل محروم شد و از جانب دیگر به دلیل حمایت-های انگلستان از عبدالرحمن خان، حکومتی در این کشور پدید آمد مستبد، خشن، زورگو در برابر ملت، اما مطیع در برابر استعمارگران، ضد فرهنگ و آزادی و آزاد اندیشی و ... (انصاری، ۱۳۸۸: ۷۰-۴۰)

این شرایط نیمه استعماری بر روشن اندیشان مسلمان این سرزمین که سیطره غیر مستقیم استعمار را بر مقدرات خویش مشاهده می کردند گران آمد و لذا اقداماتی را روی دست گرفتند و علی الظاهر همین اقدامات، سرآغاز تکاپوهای آزادی طلبانه و روشن اندیشانه بعدی در قرن بیست گردید که در هیات روشنفکران جدید به منصه ظهور پیوست و در میان آنها کسانی قرار داشتند که هم اخبار پیشرفت های تکنیکی و فنی دنیای غرب و تسلط و چیرگی آن بر دنیای شرق و به خصوص استعمار و استثمار ممالک همسایه را می دانستند و هم بر خواب رفتگی و غفلت قوم و ملت خویش و استبداد داخلی شاهان آگاه بودند، کسانی که یا مستقیماً از سید جمال الدین حسینی افغانی الهام گرفته بودند و یا از طریق جراید و نشریاتی که از خارج به کشور درز می نمود این شعور را یافته بودند که خواب و غفلت ملت، باعث بقا و دوام وضعیت نیمه استعماری و استبداد داخلی است و از این رو جنبش مشروطه-خواهی را در مقابل استبداد داخلی راه انداختند و از جانی هم با پراکندن اوراق و اشعار بیدارگر و احساسی موجبات هوشیاری و بیداری ملت را فراهم آوردند.

در زمره پیشگامان این جماعت روشنگر، یکی هم مولوی محمد سرور واصف الکوزائی است که انجمن سراج را پدید آورد و عاقبت سرش را نیز در راه افکار بیدارگرانه‌اش از دست داد و توسط توپ استبداد تکه تکه شد. همو در آخرین لحظه حیات خویش نوشت:

«... ما در راه آزادی به نام جهاد ملی و اسلامی مبارزه کردیم در حالی که مومن به خدا و مسلمان هستیم و کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله را می‌خوانیم به امر پادشاه کشته و در راه اسلام و وطن قربان می‌شویم...» (حایری، ۱۳۶۹: ۲۴)

بیدارگر دیگر همدست او که در تحریض و تشویق مردم به قیام و جهاد دست داشت عبدالهادی داوی و دیگری عبدالرحمن کبریت بود که به ویژه این دومی شعر آتشین می‌سرود و خصم استعمارگر زمان خویش (روس و انگلیس) را نیک می‌شناخت و بر شیوه و رفتار مستبد داخلی نیز سخت انتقاد می‌نمود و عاقبت الامر او نیز به سرنوشت محمد سرور واصف گرفتار گردید و طومار زندگی‌اش توسط محمدنادر شاه (پدر ظاهر شاه) درهم پیچانده شد.

به گوشه‌یی از خواست دل او توجه کنید:

ای ملت از برای خدا زودتر شوید

از شر مکر و حيله دشمن خبر شوید

تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید

وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید

مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

وی سپس امیر عیاش (حبیب الله) را که سخت دلبسته بازی گلف بود خطاب قرار داده و می گوید:

ای غافل از زمانه و شاغل به لهو گلف

با دشمن خبیث کسی کرده است حلف؟

خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف

باید گریست بر سر این احمقی و جلف

تا چند برای دیدن حق کور و کر شوید (انصاری، ۱۳۸۸: ۱۵۸-)

(۱۵۷)

پیشگام متین و با تجربه و درایت این جماعت آغازگر، محمود طرزی افغان بود که با آنکه از طبقه بالای جامعه برخاست، اما شلاق استعمار انگلیس که به وسیله امیر عبدالرحمن خان بر او و خانواده اش فرود آمد از یکسو و دوری ۲۳ ساله از وطن و مختصر شاگردی در نزد سید جمال الدین افغانی از طرف دیگر، از او فردی اسلام گرای وطن خواه و معتدل ساخت و چون در سال ۱۹۰۱ م. / ۱۳۱۸ ق. به کشور برگشت با اقدامات سنجیده خویش، هم کاروان مشروطیت را به سر منزل مقصود هدایت کرد و هم با پراکندن دوباره سراج الاخبار و ارائه مقالات و مطالب روشنگرانه به دو زبان فارسی و پشتو بر

امپریالیزم اروپائی انتقاد می‌کرد و با اینکه با دربار همکاری داشت تحت عنوان «حی علی الفلاح» چنین ندای بیداری سر داد:

«حی علی الفلاح! ای ملت نجیبۀ افغانیه! شرافت ملی و عظمت قومی خود را محافظه کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایند! افغان را به دیانت و دیداری، به شجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور شده باشد، آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود، چه سان گوارا کرده می‌تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیردین و ملت برو بوده باشد؟! ... معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت اینست که یک دولتی به دولت دیگر بگوید که به غیر از من دیگری را شناس! به غیر از من به دیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن! ... تا به حال هر چه بود که بود، هر چه که شد، شد! لکن بعد از این افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند...» (حبیبی، ۱۳۷۲: ۱۶۸)

طرزی در عین حال به اتحاد اسلام نیز توجه داشت و چون از اختلافات مذهبی دوران امیر عبدالرحمن خان مطلع بود. همواره پوچی و پوکی آن را می‌نمود و در سراج الاخبار می‌نوشت:

«دو فرقه عمومیه، همه به یک طرف سجده می‌کنند و همه بر یک قرآن، بر یک پیغمبر ایمان آورده‌اند و همه یک کلمۀ توحید می‌گویند، همگی به یک خدای واحد عبادت می‌کنند... پس فرق چه؟ فرق اینکه یکی سنی، یکی شیعه ... تثلیث و صلیب نمی‌پرستند، محراب معابدشان به سوی

مختلف متوجه نیست، زنار نمی بندند ... پس این چیست که هر دو با یکدیگر
گوشه و کاردار، و همه دور از اتحاد؟» (هروی، ۱۳۷۱: ۱۵۱)

نتیجه کوشش‌ها و تلاش‌های همین جماعت روشن‌اندیش بیدارگر بود که
زمینه روانی استقلال کامل افغانستان از استعمار بیرونی و قیام علیه استعمار
خارجی زیر نام غزا و جهاد اسلامی و ملی فراهم آمد و وقتی در سال ۱۹۱۹م.
/۱۳۳۷ق. استقلال کامل افغانستان توسط یکی از شاگردان و تربیت‌شدگان
مکتب طرزی (امان‌الله) اعلام شد، دیدیم که قاطبه ملت افغانستان از آن
پشتیبانی کردند و قدرت استعماری بریتانیا را وادار به پذیرش آن نمودند،
ولکن در یک توطئه حساب شده و دقیق و با استفاده از ناآگاهی ملت و
اعتقادات دینی مردم، قسمت عمده دستاوردهای بیدارگران باز از بین رفت و
بعد از یک دوره هرج و مرج و اغتشاش بار دیگر مستبدی و این مرتبه در
لواء شریعت و در حمایت پنهانی استعمار به قدرت رسید و این، روال
معمولی نه تنها در افغانستان که در جوامع شرقی به حساب می‌آمد و هنوز هم
می‌آید، به نحوی که در ممالک این سوی عالم همواره نظام استبدادی بدیل
هرج و مرج و آشوب شناخته شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۰-۱۹) و لذا
دوباره استبداد استحکام گرفت، آزادی‌ها پایان یافت، صداها خفه شد و
مطالبات مردم بی‌پاسخ ماند و حکومت در نقاب دین و شریعت به جنگ
روشن‌اندیشان و روشنفکران و به ویژه اسلام‌گرایان جوان رفت و در نتیجه
یک دوره تاریک و سیاه، شبیه به دوره استبدادی امیر عبدالرحمن خان آغاز
یافت.

دقیقاً پس از اعمال این فشارهای وحشتناک که برای چند دهه طول کشید و نیز در پی تحولاتی عمیق در منطقه و جهان به ویژه جهان عرب، شبه قاره هند و آسیای مرکزی بود که جریان بیداری اسلامی معاصر و جاری افغانستان با بهره گیری از تجارب نسل های پیشین تولد یافت و با استفاده از شرایط و زمینه هایی که خاصاً در داخل کشور حاصل آمد، نضج گرفت و رشد کرد و کم کم داستان آن یکی از مهم ترین فصول تاریخ بیداری اسلامی در افغانستان و منطقه را به خود اختصاص داد.

عوامل و زمینه های رشد بیداری جاری اسلامی

الف - آزادی های قانونی

قانون اساسی مصوب سال ۱۳۴۳ خورشیدی در افغانستان، فضای مناسبی را برای رشد جریان ها و احزاب سیاسی از طریق آزادی احزاب و مطبوعات و تشکیل اجتماعات به وجود آورد و دقیقاً از این تاریخ به بعد است که ما شاهد ظهور و بروز جریان های متعدد چپی و راستی در صحنه سیاست و اجتماع افغانستان و خاصاً در کابل هستیم.

شرایط جدید اگر از یکسو علی الظاهر سلطه درازپای خانواده محمدزائی را کاست، از سوی دیگر مجال مناسبی به دست کسانی داد که حرفی برای گفتن و طرحی برای پیاده شدن داشتند و همچنانکه جمعیت هایی با افکار چپی و مارکسیستی خاصاً در میان محصلان و دانشگاهیان پدید آمد

در همان حال روشنفکران اسلام‌گرا در پوهنتون/دانشگاه و دیگر اسلام-خواهان بیرون از حاکمیت نیز فرصت یافتند تا فعالیت‌های شان را علنی ساخته و نسبت به قضایای مختلف داخلی و جهانی اعلام موقف و موضع نمایند و خواستار اجرای اهداف و برنامه‌های به زعم خودشان اسلامی شوند.

چنین اشخاص، جریان‌ها و حلقه‌هایی هم در میان اهل سنت و هم اهل تشیع پدیدار گشتند و رویهمرفته در جریان حوادث سیاسی و اجتماعی افغانستان جدید اثر گذاشتند. در میان اهل سنت می‌توان از جریان جوانان مسلمان در دانشگاه کابل نام برد که در آن محصلانی چون عبدالرحیم نیازی، سیف‌الدین نصرت‌یار، عبدالقادر توانا، غلام ربانی عطیش، گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود و... گرد هم آمدند و از پشتیبانی ضمنی اساتید خویش (مانند غلام محمد نیازی، صبغت‌الله مجددی و برهان‌الدین ربانی و...) برخوردار بودند و هر از چند گاهی با تشکیل اجتماعات و یا انجام راه‌پیمایی محصلان، نیروی اسلام‌گرای متشکل جوانان مسلمان را در معرض نمایش قرار می‌دادند و با الهام از نهضت‌های اسلامی معاصر به خصوص نهضت اخوان المسلمین و با هدف کارآمد نشان دادن اسلام در افغانستان جدید، برنامه‌های اصلاحی و اجرائی خاصی را اعلام داشتند.

از آن طرف در میان اهل تشیع نیز با آنکه در سطح دانشگاه فعالیت به مشاهده نمی‌رسید، ولیکن در سطوح دیگر و از جمله در میان روشنفکران و کمی هم نظامیان و نیز سطوح مردمی نظیر مساجد و تکایا، بازار و... بسیار زودتر از جریان جوانان مسلمان، فعالیت‌های آرام، اما سازمان‌یافته و

بیدارگرانه‌یی از سوی علما و اندیشمندان مسلمان مذهب مزبور نظیر بلخی، واعظ، مصباح، شیخ محمد امین، سرور جويا، استاد نهضت، علی اصغر شعاع و... جریان داشت و از تشکلهای اسلامی شیعی مانند حزب ارشاد بلخی، حزب وطن جويا، سازمان جوانان اسلام شعاع نام برده می- شد (خسروشاهی، ۱۳۷۰: ۹۰-۸۶) و در این بین به نظر می‌رسید که سید اسمعیل بلخی از توانمندی و جاذبه بیشتری بهره‌مند بود و همو بود که طرح کودتائی را در سال ۱۳۲۹ ش. ریخت، ولکن فاش شد و در نتیجه، وی و یارانش تا سال ۱۳۴۳ ش. در زندان کابل محبوس ماندند و طی همین مدت بلخی با سرودن اشعار سیاسی و انقلابی، بنیادهای ادبیات جدید بیداری اسلامی در افغانستان را باز هم بارورتر ساخت. به عنوان نمونه این شعر او را ببینید:

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا

جهل را مسند و بر فقر مقام است اینجا

علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع

آنچه در شرع حلال است حرام است اینجا

ما به سر منزل مقصود چه سان راه بریم

راهزن رهبر و خس دزد امام است اینجا

فکر مجموع درین قافله جز حیرت چیست

زانکه اندر کف یک فرد زمام است اینجا

سیر پر کار بسی طی شد و دور گیتی
 همه جا پرتو صبح آمد و شام است اینجا
 مگر از صحنه بستان طبیعت دوریم
 پخته شد میوه هر کشور و خام است اینجا
 ما ازین مدرسه ناکام روانیم چرا
 کامجویان همه در جستن کام است اینجا
 بردگاه سرخوش و آزاد به هرجا اما
 ملتی بر در یک شخص غلام است اینجا
 دیگران را به فلک سبقت دانش به دوام
 رفتن ما به عقب هم به دوام است اینجا
 بلخیا نکیت و ادبار زسستی پیدا است

چاره این همه یک بار قیام است اینجا (بلخی، ۱۳۶۳: ۸-۷)

در دومین شهر مهم افغانستان (قندهار) نیز با بازگشت محمد آصف محسنی در سال ۱۳۴۴ ش. پس از سالها تحصیل در نجف عراق، جریان شیعی اسلام گرا جان تازه‌یی گرفت و وی با تأسیس مدرسه علمیه جعفریه برای طلاب و انجمن صبح دانش برای متعلمان و محصلان و نهایتاً با علنی ساختن اذان و

دیگر مراسم شیعی در جهت یکپارچگی و اتحاد پیروان دو مذهب سنت و شیعه نیز گام برداشت و در همان حال با نوشتن کتب و رسالاتی ضمن پاسخ-گوئی به شبهات وارده سعی نمود تا اسلام را جواب گو ترین مکتب نیازهای بشری نشان دهد و علاوه‌تاً گروهی دیگر از جوانان پرشور نیز که شیوه آرام و اصلاحی آیت الله محسنی را نمی پسندیدند و ضمناً با آثار آیت الله خمینی آشنائی داشتند مستقلاً دست به فعالیت در میان جوانان تحصیل کرده زده و همین ها نهایتاً شاخه جریان موسوم به مکتب توحید و حزب الله را شکل دادند.

در هرات نیز جریان شیعی بیداری اسلامی به نحو دیگر پدید آمد و خاصتاً بخشی از جوانان آن سامان از سال ۱۳۲۰ش. که شهید بلخی از مشهد ایران به این شهر عودت کرد بر گرد او فراهم آمدند و کمی بعد سازمانی را به نام مجتمع اسلامی که بعداً نام حزب ارشاد گرفت و از سال ۱۳۳۵ در کابل استقرار یافت پدید آوردند و علی‌الظاهر از همین زمان (دهه ۲۰) و همین هرات باستانی، دامنه فعالیت بیداری اسلامی شیعی به صفحات شمال کشور (میمنه، بلخ، چاریکار، بدخشان و ...) گسترش یافت و اولین هسته‌های تشکل-های که بعداً در این بخش از افغانستان فعال شدند به وجود آمد، اما در شهر هرات از سال ۱۳۵۰ش. به بعد است که ما نشانه‌های روشن فعالیت سازمانی به نام رعد اسلامی را شاهد هستیم.

ب- دانش آموختگان خارج از افغانستان

افغانستان کنونی (خراسان قدیمی) که پیش از هجوم سهمگین مغولان در قرن ۱۳ م. ۷/ ق. دارای مدارس متعددی در شهرهای مختلف خویش بود، در اثر هجوم مذکور در کنار دیگر خسارات جبران‌ناپذیر، مدارس خویش را نیز از دست داد و به جز هرات (بعد از دوره تیموری) در دیگر نقاط این سرزمین هرگز نظام مدارس به شکل سابق خویش احیا نگشت. نتیجه فقدان مدارس مذهبی و آموزشی علاوه بر اثرات منفی داخلی، یکی هم این بود که طلاب و جویندگان علوم روی به ممالک دیگر از جمله کشورهای مجاور آوردند و خاصاً تا زمانی که آسیای میانه زیر استیلای روسیه نرفته بود، جوانان جویای علم، از افغانستان به مدارس بخارا (مانند مدرسه میر عرب) و یا به هندوستان (مدرسه دیوبند) عزیمت می‌کردند و علی‌الخصوص به این مدرسه دومی (دیوبند) بعد از آنکه روسها در سال ۱۸۶۶ م. ۱۲۸۳ ق. بخارا را به اشغال خویش درآوردند، رغبت افغان‌ها برای تحصیل بیشتر شد. (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰: ۱۰۶ / کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۱۱)

با آغاز قرن ۲۰ و تحولاتی که در زمینه‌های مختلف آموزشی و پرورشی پدید آمد، در کنار سایر دستاوردها، آموزش‌های جدید اسلامی در دانشگاه الازهر مصر نیز بر سر زبان‌ها افتاد و علاقه به تحصیل در دانشگاه مذکور به ویژه در میان جوانان بیشتر شد و لذا افرادی بدان سو شتافتند و همین‌ها بعداً نخبگان جامعه دانشگاهی را تشکیل دادند.

از طرف دیگر در میان شیعیان افغانستان نیز از قدیم‌الایام و به صورت سنتی طلابی جهت تحصیل به ایران و پاکستان و عراق می‌رفتند و به ویژه دو حوزه علمیه نجف در عراق و اخیراً قم در ایران به عنوان دو مرکز مهم آموزش علوم دینی در نزد شیعیان از اعتبار خاصی برخوردار بوده و به دانش‌آموختگان آنها به دیده قدر و منزلت نگریسته می‌شد؛ آنچه در ارتباط به حوزه بحث ما، در خور یادآوری است، تفاسیر جدید و بعضاً رادیکال دانش‌آموختگان مراکز مزبور به هنگام بازگشت به کشور می‌باشد، زیرا آنان زیر تاثیر محیط آموزشی خویش و در اثر تماس با جمعیت‌ها و گروه‌های بعضاً مبارز و انقلابی، برداشت‌های نوین و مدرن و یا حتی برخی از آنان، تفاسیر عقب‌گرا، تعصب‌آمیز و همراه با جمود و خمود از دین را عرضه می‌داشتند و این نیز از جمله تبعات آموزش علوم دینی در خارج از کشور بود.

به هر حال؛ از زمره مراکز مهم مزبور به نظر می‌رسد که تحصیل کردگان الازهر (مانند برهان‌الدین ربانی، صبغت‌الله مجددی، عبدالرسول سیاف و...) که با کوله‌باری از افکار اخوانیت «سازمان تحت رهبری حسن-البناء مصری» به کشور بازگشتند نقش مهم و تعیین‌کننده‌یی در القاء سازماندهی و راه‌اندازی آنچه که فعالیت جوانان مسلمان نامیده شد بازی کردند و البته که در مراحل بعدی برداشت‌های تازه ابوالعلی مودودی متفکر پاکستانی از دین نیز از طریق جماعت اسلامی پاکستان تاثیر خود را به خصوص در میان دو جریان حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که بیشترین رابطه را با جماعت اسلامی پاکستان داشتند، گذاشت. (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۰)

از میان دانش آموختگان شیعه در نجف، قم و مشهد نیز افزون بر کسانی چون بلخی، مصباح، واعظ، محمد امین کابلی، محسنی و... جریان-های تندرو اسلامی نظیر سازمان نصر، حزب دعوت و... نیز که متشکل از جوانان هزاره بودند و در هر حال متأثر از اندیشه های سیاسی امام خمینی، سر برآوردند و منشأ جریانات جدید و تحولات بعدی در تاریخ سیاسی، اجتماعی معاصر افغانستان گردیدند که بررسی هر یک از آنها نیازمند پژوهش جداگانه یی می باشد.

ج- فعال شدن جناح های چپ و وقوع کودتای مارکسیستی

در میان عوامل موثر در تشدید مبارزات اسلام خواهانه و بیدارگرانه در افغانستان و خاصاً در کابل، یکی هم فعال شدن جناح های چپ رو در این کشور است که با استفاده از آزادی های دهه دموکراسی فعالیت شان را علنی ساخته و منشأ اقدامات مهمی در عرصه های گوناگون سیاست، اجتماع و اقتصاد افغانستان گردیدند.

ایجاد احزاب متشکل مارکسیستی نظیر حزب دموکراتیک خلق (۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م.) تحت رهبری نورمحمد تره کی و جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) زیر هدایت دکتور عبدالرحیم محمودی، سپس موفقیت ها و توفیقاتی که اینان در سطح آموزش و تحصیلات عالی و پوهنتون ها/دانشگاه های افغانستان به دست آوردند و نیز کرسی هائی را در پارلمان کشور تصاحب شدند همه و همه زنگ را برای اندیشمندان مسلمان به صدا درآورد و دقیقاً از همین زمان (۱۹۶۵م.) تلاش در جهت تغییر فضا در

پوهنتون/دانشگاه کابل آغاز شد و نتیجتاً جنبش جوانان مسلمان پدید آمد که به علت پویائی خاصی که باز ناشی از احساسات مذهبی و نیروی جوانی محصلان بود در اندک زمانی موفق شد تا نظر مساعد بیشتر محصلان و دانشگاهیان را در دورهٔ موسوم به دموکراسی در کابل به خود معطوف دارد و دستاوردهای درخشانی را نصیب خویش سازد، به نحوی که در انتخابات اتحادیهٔ محصلان بیش از دو سوم آرا را به دست آورد. (گروهی از دانشمندان روسی، ۱۹۹۹: ۴)

کودتای سال (۱۳۵۲ ش./۱۹۷۳ م.) به رهبری سردار محمد داود خان که با حمایت جناح چپ پرچم صورت گرفت بیش از پیش سوء ظن اسلام-گرایان را برانگیخت و با آنکه بعداً آقایان نیازی و ربانی از رهبران جنبش، به عنوان آخرین تلاش به داود خان روی آوردند و حمایت خود را از وی در ازای قطع روابط همکاری دولت با مارکسیستها پیشنهاد کردند، (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۸) اما رئیس جمهور وقت (سردار محمد داود خان) به آن وقعی ننهاد و حتی قصد جان آنان و دیگر اسلام گرایان را نمود؛ غلام محمد نیازی استاد پوهنزی/ دانشکدهٔ الهیات را دستگیر، ولکن ربانی، حکمتیار و مسعود موفق به فرار به پاکستان شدند. (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۸۱۲) از همین زمان فصل جدیدی در فعالیت اسلام خواهان به ویژه از حیث برداشت‌های اسلامی زیر تاثیر افکار مولانا مودودی پاکستانی و از حیث عملی خاصاً راه اندازی عملیات نظامی چریکی در داخل افغانستان و با حمایت کشور میزبان که روابطش بر سر مسأله پشتونستان با افغانستان تیره شده بود، رقم خورد. (عظیمی، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

وقوع کودتای مارکسیستی سال ۱۳۵۷ ش. ۱۹۷۸ م. و سپس اشغال افغانستان توسط نیروهای اتحاد شوروی سابق و تبعات بی‌شماری که این پدیده تاریخی در جنبه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور به وجود آورد از جمله مهاجرت‌های دسته‌جمعی ساکنان این سرزمین به پاکستان و ایران، فرصت‌طلایی را به دست گروه‌های جدید اسلام‌گرا داد تا با استفاده از موقعیت، کادرهای سازمانی خود را از میان انبوه آوارگان برگزینند (کوردوز و هاریسون، ۱۳۷۹: ۷۰) و در همان حال با سیاسی شدن سریع جامعه افغانی پیروانی را بیابند و حتی نخبگان سیاسی جدیدی را ارائه دادند.

همچنین از زمره تبعات این سیاسی شدن جامعه افغانی یکی دیگر که باز عامل مهاجرت افغان‌ها در آن بی‌تاثیر نبود مطرح شدن مطالبات گروه‌های شیعه و آگاهی آنان بر حقوق‌شان می‌باشد که علاوه بر رشد سیاسی و فرهنگی این جماعت، باید تشکیل جمهوری اسلامی در ایران را نیز در آن موثر بدانیم.

بررسی این عامل (تشکیل جمهوری اسلامی در ایران) و نقشی که این کشور در فراز و فرود جریان‌های اسلامی ایفا کرد خود، داستان جالبی است که بررسی آن می‌تواند به یک کتاب علیحده منتج شود و ما آن را به محققان پیشنهاد می‌کنیم.

د- مهاجرت های وسیع و تشکیل احزاب و سازمان های جدید

با وقوع کودتای کمونیستی و سپس اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی سابق که مهاجرت های وسیع مردم افغانستان به ویژه به دو کشور مجاور- ایران و پاکستان - را در پی داشت، جامعه افغانی وارد مرحله جدیدی شد که در آن، اسلام به عنوان عامل مهم تحرک و خیزش و جوشش مردمی در برابر اشغالگران و دست نشاندهان آنان مطرح گردید و نه تنها اسلام گرایان سابق از این فرصت در جهت تقویه و تنظیم خویش بهره جستند که در همان حال، گروه ها و احزاب جدیدی با گرایش ها و خواست های متفاوت، اما با عناوین اسلامی پا به منصه وجود نهادند و چنان بازار تولید و عرضه احزاب و جریانات سیاسی و نظامی داغ و گرم گردید که در اندک مدتی انبوه احزاب و دسته جات مختلف و اغلب با شعارها و علامات اسلامی پدید آمدند و جامعه افغانی و به ویژه مهاجرین را دچار تحول کردند، چنانکه خانواده یی از مهاجرین یافت نمی شد که یک و یا چند عضو آن در این و یا آن حزب و گروه سیاسی عضویت کسب نکرده و سنگ طرفداری آن را به سینه نکوبد.

این شرایط جدید و سپس سرازیر شدن مساعدت های مالی و تسلیحاتی دنیای غرب و عرب به پاکستان که طبق مدارک منتشره از سال ۱۹۸۰م با ۳۰ میلیون دالر آغاز شد و سال بعد به ۵۰ میلیون دالر افزایش یافت و تا سال ۱۹۹۰م تا سقف ۲/۸ میلیارد دالر رسید (کوردوز و هاریسون، ۱۳۷۹: ۶۱) و این در حالی بود که عربستان سعودی نیز طی این مدت ۴ میلیارد دالر کمک نمود، (رشید، ۱۳۷۹: ۳۰۷۸) این مساعدت ها و حیف و میل هایی که معمولاً

در چنین مواردی پیش می‌آید و همچنین رقابت‌ها و کشاکش‌های داخلی که بعضاً جنبه‌های خشونت باری به خود می‌گرفت و نیز عدم وجود مجرای صحیح اداره و نظارت بر امور و جریانات مزبور، مقامات پاکستانی را واداشت تا به منظور ایجاد سیستم معقول توزیع مساعدت‌ها (پولی و تسلیحاتی) و نیز پیشبرد امور جنگ در افغانستان تلاش نموده و راهکار مناسبی را بیابند، بنا بر این از سوی مسئولان ذیربط آن کشور هفته‌ها وقت صرف شد تا بنیاد هماهنگی و ائتلاف میان احزاب و تنظیم‌هائی نهاده شد که همگی با ادعای اسلامیت، کوشش و مبارزهٔ رهائی‌بخش را سر داده بودند و نتیجتاً ائتلاف موسوم به هفتگانه در سال ۱۹۸۴م. که بعداً عنوان اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را گرفت پدید آمد (یوسف و ادلین، بی تا: ۴۹) و شامل هفت حزبی می‌شد که از سوی دولت پاکستان به رسمیت شناخته شد و اجازهٔ فعالیت در آن کشور داشتند و عبارت بودند از:

- ۱- **حزب اسلامی حکمتیار:** که توسط گلبدین حکمتیار از اعضای جنبش جوانان مسلمان به سال ۱۹۷۶م. در پاکستان پایه‌گذاری شد و پس از وقوع کودتای مارکسیستی در افغانستان به دلیل ارتباطاتش با جماعت اسلامی پاکستان و دیگر سرویس‌های آن کشور از امکانات بیشتری برای جذب نیرو برخوردار گردید و گروه زیادی از افراد تندرو و جوانانی را با تحصیلات عالی به ویژه آموزش‌های فنی از میان مهاجرین جذب نمود. (مارزدن، ۱۳۷۹: ۳۸ و ۴۲)

در دسته‌بندی درونی ائتلاف مذکور، این حزب در ردیف تندروها و بنیادگراها قرار داشت و هدف خود را مبارزه علیه فعالیت‌های غیر اسلامی در افغانستان و تشکیل حکومت اسلامی از طریق انتخابات آزاد و نظام پارلمانی اعلام داشت. (داسلامی حزب مرام، ۱۳۷۱: ۳)

بررسی عملکرد حزب مذکور در طول دورهٔ موسوم به جهاد و پس از آن و خصوصاً نبردهای آن با جمعیت اسلامی افغانستان از جمله فرازهای مهم تاریخ جنگ در افغانستان را به خود اختصاص داده است که در مجموع از محبوبیت حزب اسلامی به طرز چشمگیری کاست و از سوی دیگر به لحاظ پایگاه اجتماعی نیز، حمایت اقلیت روشنفکر غلجی‌های پشتون، بر محدودیت پایگاه مردمی آن بیشتر می‌افزود، (سیکل، ۱۳۷۷: ۵۰) اما با این وصف طرفدارانی در ولایت‌های ننگرهار، کندز، بغلان، قندهار، زابل، هلمند و فراه به دست آورد. (مارزدن، ۱۳۷۹: ۴۱/ یوسف، بی تا: ۱۴۷)

۲- جمعیت اسلامی افغانستان: این گروه نیز خود را منشعب از جمعیت جوانان مسلمان می‌داند که به ویژه پس از مهاجرت رهبر آن (برهان‌الدین ربانی) به سال ۱۹۷۶م. به پاکستان، در نتیجهٔ انشقاقی که میان اعضای قبلی جوانان مسلمان رخ داد و در نتیجه برهان‌الدین ربانی و هوادارانش که معتقد بودند مردم افغانستان پختگی لازم را ندارند و لذا ترجیح می‌دهند با صبر و حوصله و نفوذ در اردو/ارتش و انجام کودتا بپردازند، این حزب پدید آمد (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۸) و در بعد از کودتای مارکسیستی ثور نیز با وسعت یافتن دامنهٔ نفوذش در زمرهٔ مقتدرترین احزاب جهادی به شمار رفت.

جمعیت اسلامی نیز در دسته بنیادگرایان اسلام خواه به حساب آمده و خود را پاسدار مخلص تعالیم اسلام و مدافع طبقات محروم پنداشته و عزم خود را رفع موانع از سر راه گسترش تعالیم اسلام اعلام کرده است (افغان جهاد، ۱۳۶۷: ۲۰-۲۱) و از نظر پایگاه اجتماعی بیشتر متکی بر تاجیک تباران بوده و ترکمن ها و ازبک ها و کمی پشتون ها در آن عضویت دارند و نواحی اصلی پویائی آن ولایت های شمالی و شمال غربی افغانستان (هرات، بادغیس، فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، کندز، تخار، بغلان، بدخشان، پروان و کاپیسا) به ویژه دره پنجشیر) بوده است.

۳- **حزب اسلامی خالص:** این حزب نیز در دسته بنیادگرایان قرار می گیرد و از حزب اسلامی حکمتیار به دلیل آن که رهبر آن (حکمتیار) را متهم به عدم شرکت در نبردها می کرد به سال ۱۹۷۹م. انشعاب یافت. (روا، ۱۳۶۹: ۲۰۳)

شبهات فراوانی میان این جریان و حزب اسلامی حکمتیار در اعلام مقاصد (مرام نامه) مشاهده می شود، منتهی از حیث قشر بندی اجتماعی پیرامون مولوی محمد یونس خالص رهبر این حزب را بیشتر تحصیل کردگان مدارس علوم دینی و افراد برخی قبایل در ولایت های کنر، ننگرهار، پکتیا و پکتیکا گرفته و علاوه بر حزبی است به لحاظ فکری متحجر و دگم، اما به لحاظ نظامی در دوره موسوم به جهاد، فعال بود. در مرام نامه این حزب انفاذ اسلام بدون کم و کاست تقاضا گردیده و راه حل همه مشکلات، تحکیم نظام اسلامی دانسته شده است. (افغان جهاد، ۱۳۶۷: ۴۶)

۴- **اتحاد اسلامی افغانستان سیاف:** این حزب نیز از زمره بنیادگرایان اسلام خواه به حساب آمده و رهبر آن (عبدالرسول سیاف) از سال ۱۹۷۴م. در توقیف و بازداشت حکومت وقت افغانستان به سر می برد و پنج سال حبسی را که به اتهام راه اندازی آشوب بدان محکوم شده بود می گذرانید که کودتای مارکسیستی در افغانستان صورت گرفت. وی به دلایل نامعلومی از اعدام های دسته جمعی کمونیستها جان به سلامت برد و سپس به دلیل پیوندهائی با حفیظ الله امین رئیس جمهور وقت خلقی افغانستان به سال ۱۹۸۰م. از زندان کابل رها شد و بدون معطلی به پاکستان گریخت و حزب اتحاد اسلامی افغانستان را پایه ریزی کرد. (گروهی از دانشمندان روسی، ۱۹۹۹: ۱۵۷)

استاد سیاف در طول دوره جهاد در افغانستان مورد پشتیبانی وسیع عربستان سعودی واقع شد و نیز شهرت وی به عنوان مهمان نواز اعراب داوطلب جنگ، کمکهای وسیعی را برای وی به ارمغان آورد (یوسف و...، بی تا: ۵۲) و وی با استفاده از آنها در ولایت های کابل، کنر، ننگرهار و پکتیا فرماندهانی را تطمیع و پایگاه هائی را به وجود آورد.

اتحاد اسلامی، خود را طرفدار خلافت اسلامی به شکل و شیوه خلقای راشدین دانسته و معتقد به اهل سنت و جماعت به کیفیت سلف صالح به زعم خودش است. (افغان جهاد، ۱۳۶۷: ۳۶)

۵- **محاذا ملی اسلامی افغانستان گیلانی:** این حزب هر چند در ائتلاف هفتگانه صاحب کرسی بود، اما از حیث دسته بندی درونی ائتلاف، در حلقه

سه حزب میانه‌روی محسوب می‌شد که بعد از کودتای کمونیستی اظهار وجود کردند.

محاذ ملی اسلامی بیشتر متشکل از پیروان و مریدان طریقه صوفیه «قادریه» می‌باشد و به این جهت زیاده‌تر شباهت به یک فرقه خاص مذهبی با آداب و سلوک ویژه می‌رساند تا یک جریان سیاسی.

رهبر آن (سید احمد گیلانی) فرزند نقیب صاحب از شخصیت‌های صاحب رسوخ تاریخ معاصر افغانستان در عصر نادری و امانی می‌باشد.

سید احمد گیلانی که عنوان «پیر» را از پدر به ارث برده و مریدانش که اکثراً از میان پشتون‌ها می‌باشند او را «افندی جان آقا» صدا می‌زنند، در گذشته مشاور غیر رسمی محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان به شمار می‌رفت و پس از وقوع کودتا به پاکستان گریخت و تنظیم محاذ ملی اسلامی را که از اندیشه بر پائی «دموکراسی اسلامی» جانبداری می‌کند به وجود آورد و طی مرام نامیه‌یی که پراکند، استقرار نظام ملی اسلامی را که در آن به آزادی‌های فردی و اجتماعی احترام گذاشته شده باشد خواستار شد. (همان: ۱۳۶/ افغان جهاد، ۱۳۶۷: ۴۳-۴۲)

۶- **جبهه ملی نجات افغانستان مجددی:** این حزب نیز شباهت فراوانی به محاذ ملی اسلامی داشته و رهبر آن (صبغت الله مجددی) عضو یکی از خانواده‌های متنفذ و برجسته (حضرت‌ها) بود که دارای نفوذ روحانی است.

خانواده حضرت‌ها نیز در کشاکش‌های قدرت در برهه‌هایی از تاریخ معاصر افغانستان نقش ایفا کرده و در دههٔ موسوم به دموکراسی در این کشور نیز گویند جنبش دانشجویی جوانان مسلمان با توصیه‌های صبغت‌الله مجددی که وی در آن وقت استاد پوهنتون/دانشگاه کابل بود، شروع به فعالیت نمود.

جبههٔ نجات ملی افغانستان به خاطر صدور اولین فرمان جهاد علیه کمونیست‌ها بر خود می‌بالد و مانند سایر احزاب، تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ارادهٔ اکثریت ملت را که در آن آزادی فکر و بیان تضمین شده باشد، هدف خود قرار داده است. (افغان جهاد، ۱۳۶۷: ۲۷)

۷- **حرکت انقلاب اسلامی افغانستان محمدی:** سومین حزب از گروه میانه‌روان ائتلاف هفتگانه محسوب می‌شود که پس از کودتای هفت ثور، در بلوچستان پاکستان از سوی مولوی محمد نبی محمدی هسته‌گذاری شد و برنامهٔ اصلی خویش را در اوراقی که زیر عنوان «ما چه می‌خواهیم» پراکند و به اطلاع عموم رسانید. در این خواستهای ۳۱ گانه، بر یک‌پارچگی نیروهای متشتت، تنظیم تمامی امور بر بنیاد فقه اسلامی و مبارزه علیه هر گونه تبعیض تاکید شده است. (همان: ۴۵)

این حزب همچنین جزو سنت‌گراترین گروه‌های دورهٔ جهاد به حساب آمده که توسط شبکه‌یی از طلاب و مولوی‌های مدارس علوم دینی مورد حمایت قرار گرفت و بعدها از دل آن گروه طالبان برآمد که برای مدتی سرنوشت امور افغانستان را در دست گرفتند.

در هر حال، پاکستان در طول دوره جهاد از ائتلاف هفتگانه مذکور وسیعاً حمایت کرد، در کشور خویش رسمیت بخشید و برای ارتقای اعتبار بین-المللی آن کوشید، اما در عین حال به نظر می‌رسد توجه و التفات بیشتر مقامات ذریع کشور پاکستان در ائتلاف هفتگانه به گروه‌های موسوم به بنیادگرا معطوف بود و چنانکه بعداً فاش شد از مجموع مساعدت‌ها ۶۷ تا ۷۳ درصد را در اختیار آنان قرار می‌داد (یوسف و...، بتا: ۱۲۰) و همین امر، در شرایط دشوار اشغال افغانستان، از عوامل مهم تقویت بیشتر و گسترش نفوذ این جماعت‌ها به شمار می‌رود.

نکته درخور یادآوری اینکه، علاوه بر احزاب شامل ائتلاف هفتگانه، گروه‌ها و دسته‌جات دیگری نیز و اکثراً پس از انشعاب از یکی از احزاب هفتگانه، در آن کشور دفتر و دستکی داشتند که مشهورترین آنها عبارتند از:

داعیه اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان به رهبری قاضی محمد امین وقاد، حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری مولوی نصرالله منصور و حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی رفیع الله موذن و...

جنبش طالبان

جنگهای خونین مجاهدین در بعد از سقوط رژیم در ثور ۱۳۷۱ ش. و ناتوانی آنان در ارایه یک نظام قابل قبول در کشور و همچنین استیلای غیر پشتون‌ها بر پایتخت و دیگر نواحی مهم افغانستان، همه و همه زمینه‌های مناسب روانی

یک دگرگونی را خاصاً در میان شهرنشینان کشور فراهم آورده بود و در چنین شرایطی گروهی با استفاده از نام طلبه و طالب علوم دینی و با شعار برچیدن بساط به زعم خودشان شر و فساد پا پیش نهاد و چون شرایط تحول و پذیرش نیروی جدید فراهم بود در ظرف مدت کوتاهی (از ظهور در سپین بولدک در نوامبر ۱۹۹۴ تا سپتامبر ۱۹۹۵ م. فتح کابل) بیشتر مناطق و شهرهای افغانستان را زیر فرمان خویش درآوردند.

اگر در این کامیابی سریع طالبان نارس شرایط درونی افغانستان مؤثر افتاد، در همان حال تغییر سیاست پاکستان و کشورهای حامی قبلی مجاهدین نیز بی تأثیر نبود.

فرمانروائی و حضور طالبان تبعات زیادی را در پی داشت و چون این پدیده هنوز تاریخی نشده است از بحث بیشتر در این خصوص خودداری می نمایم.

و اما در جمهوری اسلامی ایران؛

با آنکه در این کشور از کمکهای آنچنانی غرب و کشورهای عربی برای افغانی‌های متواری در ایران خبری نبود، اما با آنهم یکپارچگی و یگانگی که لازمه جامعه اقلیت شیعه افغانی است حداقل در آغاز، پدید نیامد و بنابراین همزمان با جریان خودجوش مقابله و مبارزه مردمی در داخل افغانستان، حلقه‌ها و دسته‌های متعدد سیاسی جهادی با هدف سازمان دادن مبارزه علیه رژیم مارکسیستی، پا به عرصه وجود گذاشتند که مشهورترین آنها عبارت بودند از:

۱- **حرکت اسلامی افغانستان محسنی:** که حزبی بود عمدتاً متشکل از شهرنشینان شیعه و قزلباشان، و در حمل ۱۳۵۸ ش. در قم اعلام موجودیت کرد.

۲- **سازمان نصر افغانستان:** با رهبری شورائی ۵ نفره و عمدتاً متشکل از هزاره‌های تندرو شیعه که در حمل ۱۳۵۸ آغاز فعالیت سیاسی خود را در این کشور علنی ساخت.

۳- **پاسداران جهاد اسلامی افغانستان:** که سازمانی بود نظامی و سپس سیاسی با گرایش‌های رادیکال اسلامی و با الگوپذیری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ایران که عمدتاً در میان هزاره‌های افغانستان نفوذ یافت.

۴- **جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان:** که متشکل بود از گروهک‌های اسلام، مکتب توحید، روحانیت و جوان اسلام، جنبش اسلامی مستضعفان و فدائیان امت مسلمان.

۵- **شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان:** به رهبری آیت‌الله سید علی بهشتی و حزبی بود کاملاً هزاره و متعلق به مناطق مرکزی افغانستان و به لحاظ رفتاری میانه‌رو.

۶- سازمان نیروی افغانستان

۷- سازمان حزب الله افغانستان

۸- سازمان اسلامی رعد افغانستان

۹- نهضت اسلامی افغانستان

۱۰- حزب دعوت اسلامی افغانستان

۱۱- سازمان فلاح اسلامی افغانستان

۱۲- کانون مهاجر افغانستان

۱۳- مجاهدین خلق افغانستان

۱۴- شباب الهزاره و ...

احزاب شیعه و مسئله ائتلاف:

احزاب و سازمان‌هایی که در ایران مجال فعالیت یافتند از همان اوان با هدف تشکیل صف واحدی حداقل در صحنه سیاسی در برابر اشغالگران کشور و دست‌نشانده‌گان آنان، ائتلاف‌ها و اتحادیه‌هایی را هرچند به صورت ناقص به وجود آوردند که عمده‌ترین و مشهورترین آنها عبارت بود از:

۱- **اتفاق اسلامی افغانستان:** که در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۲۴ ش در شهر

قم پدید آمد و در برگیرنده احزاب و سازمان‌های حرکت اسلامی، سازمان نصر، سازمان نهضت اسلامی و سازمان روحانیت جوان بود و چند روز پس از تشکیل، نام اتحاد اسلامی افغانستان را برگزید، اما عمری کوتاه داشت (دو ماه) و به زودی جای خود را به ائتلاف جدیدی داد.

۲- **جبهه آزادی بخش اسلامی افغانستان:** که در مقایسه با اتفاق

اسلامی افغانستان، فراگیرتر و شامل ده حزب و سازمان کوچک و بزرگ شیعی می‌شد. احزاب جبهه عبارت بودند از:

۱- سازمان نصر افغانستان

۲- حرکت اسلامی افغانستان

۳- سازمان مجاهدین خلق افغانستان

- ۴- دعوت اسلامی افغانستان
 - ۵- جنبش مستضعفین افغانستان
 - ۶- سازمان رعد اسلامی افغانستان
 - ۷- نهضت اسلامی افغانستان
 - ۸- روحانیت و جوان افغانستان
 - ۹- شورای اتفاق اسلامی افغانستان
 - ۱۰- نیروی اسلامی افغانستان (علی آبادی، ۱۳۵۷: ۱۵ و ۲۱۴)
- این جبهه نیز پس از چندی از هم پاشید.

۳- **شورای ائتلاف اسلامی افغانستان:** سومین ائتلاف احزاب شیعی که قدری پخته تر و سازمان یافته تر به نظر می رسید و در مقایسه با دو ائتلاف قبلی از اعتبار منطقه‌یی و بین‌المللی زیادتری بهره‌مند شد، شورای ائتلاف اسلامی افغانستان بود که اساسنامه آن پس از یکماه و اندی کار مشترک، روز ۱۳۶۵/۱۲/۲۶ به تصویب احزاب شیعی مستقر در ایران رسید و بدون معطلی به عرصه سیاست قدم گذاشت (گروهی از نویسندگان، ۱۳۷۸: ۲۹۵) و شامل هشت حزب شیعی زیر بود:

- ۱- حرکت اسلامی افغانستان
- ۲- سازمان نصر افغانستان
- ۳- جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان
- ۴- حزب الله افغانستان
- ۵- نهضت اسلامی افغانستان

۶- پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

۷- دعوت اسلامی افغانستان

۸- نیروی اسلامی افغانستان

این شورا به ائتلاف هشتگانه مشهور گردید و کمی بعد شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان نیز بدان پیوست و ائتلاف نه گانه شد.

۴- **حزب وحدت اسلامی افغانستان:** اگر ائتلاف‌های قبلی حسب

ضرورت سیاسی در خارج از کشور و در جمهوری اسلامی ایران شکل یافتند، این بار، حزب شیعی با هدف یگانگی تمامی جریان‌های سیاسی و نظامی تشیع افغانستان به نام وحدت اسلامی در درون کشور و در شهر تاریخی بامیان بعد از مذاکرات طولانی نمایندگان شیعی ۱۳ ولایت افغانستان و امضای پیمانی به نام «میثاق وحدت» در تابستان ۱۳۶۸ش پدید آمد و نمایندگان شرکت‌کننده در جلسات که در عین حال وابسته به احزاب شیعی بودند تعهد سپردند تا عناوین تشکیلاتی گذشته را الغا نموده و در تشکیلات جدید و واحد سیاسی گرد آیند.

امضاء کنندگان پیمان مذکور از احزاب زیر بودند:

۱- سازمان نصر

۲- حرکت اسلامی

۳- پاسداران جهاد اسلامی

۴- جبهه متحد انقلاب اسلامی

۵- نهضت اسلامی

۶- حزب دعوت اسلامی

۷- سازمان نیروی اسلامی

۸- شورای اتفاق اسلامی

سازمان حزب الله بعداً بدان پیوست، اما حرکت اسلامی، پس از ورود هیأت نماینده حزب وحدت اسلامی به ایران، برای پیوستن خویش دو شرط اعلام داشت: ۱- تشکیل شورای عالی امامیه ۲- شورای عالی قضائی، و با این وصف، حزب وحدت اسلامی بدوم حضور و شرکت حرکت اسلامی و بخش های کوچکی از نارضائیان احزاب و سازمان های شیعی فوق الذکر که بعداً به نام شورای ائتلاف در پشاور اعلام موجودیت کردند، به کار خویش ادامه داد، و لکن عاقبت حزب وحدت نیز دچار شقاق شد و پس از درگیری های خونین داخلی مجاهدین در کابل به دو بخش تحت رهبری مزاری و اکبری منقسم گشت و پس از استقرار حکومت جدید (جمهوری اسلامی) در کابل به چهار دسته به رهبری آقایان محمد کریم خلیلی، حاجی محمد محقق، قربان علی عرفانی و محمد اکبری تقسیم شد و در مجموع طرفدارانی را برای خود از میان جامعه شیعه و هزاره گرد آورده است.

چنانچه ملاحظه شد، وقوع کودتای کمونیستی و سپس اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی شوروی سابق، ضمن آنکه اقشار مختلف جامعه افغانی را به سوی مبارزه یی سخت و دشوار ناخواسته کشانید، در همان

حال از روی نیاز و به دلیل شرایط ویژه جنگی، احزاب و سازمان‌های تولد یافتند و سپس رشد و نمو کردند که هر چند ادعای اسلام‌گرایی داشتند و بعضاً مدعی سهم‌گیری در حرکت‌های بیدارگرانه قبیلی بودند، اما در عین زمان، خود، زمینه ساز دست‌اندازی‌ها و دخالت‌های کشورهای دیگر و خاصاً همسایگان و قدرت‌های بزرگ بیرونی در جریان ریشه‌داری شدند که از دهه‌های قبل شعار رهایی از هر گونه تقلید و وابستگی به استعمار اروپائی و غربی را سر داده و بذره‌های آزادی‌طلبی و استقلال‌خواهی را در قلوب و ضمائر ملت مسلمان افغانستان کاشته است و متأسفانه این مداخلات و درازدستی‌ها و اثرگذاری‌ها که غالباً مع‌الواسطه و با بذل و بخشش‌های فوق‌العاده سنگینی صورت می‌گرفت، تأثیر مخرب خود را به ویژه در تولید حسادت‌ها و رقابت‌های منفی و بعضاً خونین گذاشت و جریان سالم و مستقل اسلامی افغانی را به بیراهه کشانید؛ این از یکسو.

از جانب دیگر پرت شدن گروه‌های اسلامی سنی و شیعی به دنیای جدید مبارزه چند پهلو و داخل شدن قدرت‌های محلی و بین‌المللی در قضیه افغانستان، فرصت سازماندهی مطمئن و اجرای طرح‌های نیکو را از مبارزان و بیدارگران واقعی اسلامی گرفت و با آنکه نکات درخشنده در کارنامه اینان کم نیست، اما در عین حال، نمی‌توان بر برخی اشتباهات جبران‌ناپذیر آنان نیز چشم پوشید و فی‌الواقع آنچه اینک در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان می‌گذرد، دقیقاً مولود رفتاری است که عمدتاً جناح‌های مذکور پس از پیروزی بر دولت کمونیستی بدان دست زدند.

ویرانی کابل و سایر شهرهای مهم، قتل و کشتار مردم بی گناه، انهدام زیر ساخت‌های کشور افغانستان که مجموعاً زمینه را برای حاکمیت گروه‌های خاص در حمایت بیگانگان فراهم آورد و داستان‌های غم بار دیگر، همه و همه ناشی از اقدامات نسنجیده و اشتباهات استراتژیک این جماعت‌ها بود که در کنار دیگر لطمات و خسارات، دستاوردهای معنوی بیش از یک قرن بیدارگران مسلمان در این سرزمین را به باد فنا داد و شد آنچه که نمی باید می شد.

ضمیمه دوم

تاریخچه جراید در افغانستان

آغاز کار مطبوعات و جراید در افغانستان به طرز حیرت آوری با فعالیت‌های سید جمال‌الدین حسینی افغانی در این کشور، گره خورده و این اعتقاد وجود دارد که وی به گاه اقامت در افغانستان، نشریه‌یی را به نام «کابل» انتشار می‌داده است، اما گویند به دلیل شورش‌ها و اغتشاشات داخلی نسخه‌های آن از بین رفته است (رشتیا، ۱۳۲۶: ۳۲۱) و چون چنین است و هیچ نسخه‌یی از آن به دست نیامده نمی‌توان به وجود نشریه مذکور کاملاً باور داشت. گمان می‌رود که سید جمال‌الدین فرصت انتشار جریده را در افغانستان نیافته است و به نظر می‌آید جریده کابل، همان جریده شمس النهار باشد که به دلیل چاپ و انتشار آن در کابل، به نام این شهر (کابل) شهرت پیدا کرده است.

اگر سید جمال‌الدین خود نتوانست به دلایلی به اقامتش در افغانستان ادامه دهد، خوشبختانه در دور دوم سلطنت امیر شیر علی خان (۱۲۹۶-۱۳۰۱)

۱۲۸۵ق.) فرصت مناسبی به دست آمد تا به برخی از پیشنهادهای اصلاحی سید جمال به دربار کابل جامه تحقق پوشانده شود، زیرا امیر موصوف که شورش‌های متعدد برادران و برادرزادگان را پشت سر گذاشته بود، قدم‌های مهمی را در راه ترقی مملکت برداشت و از زمره اقدامات مهم امیر شیر علی خان یکی هم انتشار جریده «شمس النهار» در کابل بود که نخستین نشریه در تاریخ مطبوعات افغانستان به حساب می‌آید (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۳۲۸-۳۲۵ / ادبیات معاصر افغانستان، ۱۳۳۷: ۳۷۷-۳۷۵) و در واقع گام عملی مهمی بود که در روزگار پادشاهی امیر شیر علی در راه ترویج فرهنگ و اشاعه اطلاع رسانی جدید برداشته شد.

شمس النهار که اولین شماره آن، روز پنجم رمضان سال ۱۲۹۰ق. از چاپ بیرون آمد، ابتدا در دو صفحه آماده می‌شد که بعداً به ۱۶ صفحه ارتقاء یافت، قطع آن ۲۱×۱۶ سانتی متر بود و در آن اخبار داخلی به حواله منابع رسمی و بعضی اطلاعات خارجی غالباً به اقتباس از جراید هندی به چاپ می‌رسید. مسئولیت جریده را میرزا عبدالعلی بر عهده داشت که از او به نام مهمم نام برده شده و عبدالقادر خان پشاور یکی از افغانان قوم یوسفزایی و از مصاحبان امیر که زبان پشتو، فارسی دری، اردو و انگلیسی را خوب می‌دانست، مقالاتی را در آن می‌نگاشت و جریده در مطبعه شمس النهار در بالاحصار کابل به چاپ می‌رسید. (تنویر، ۱۳۷۸: ۳۵ / ادبیات معاصر افغانستان، ۱۳۳۷: ۳۷۶-۳۷۷) عبدالعلی خان مهمم جریده در شماره نخست شمس النهار، هدف از انتشار جریده را چنین نوشت:

« بر آئینه ضمیر صاحبان فضل و کمال و والیان با عز و جلال مخفی و محتجب نماناد که در این آوان سعادات اقتران که خلائق ممالک افغانستان و ترکستان به زیر سایه همایه بندگان سکندرشان اشرف امجد امیر شیرعلی خان بهادر، ادام الله عمره و اقباله و اجلاله، در نهایت امن و امان آسایش دارند و همواره دعای دولت ابد مدت می نمایند و رعایا و شرفای این دیار متوجه کمالات گردیده، شوق دیدن اخبارات و حصول فواید از آن ورزیدند، لهذا اقل العباد میرزا عبدالعلی حسب الفرمایش احباب، اخبار صدق آثار مسمی به شمس النهار را در مطبع کابل جاری نموده، اخبارات صدق آثار ترکستان و بدخشان و بخارا و هرات و روس و قندهار و غیره حدودات را از دفاتر سرکار و اتبار حاصل نموده، درین اخبار درج نموده خواهد شد و مهمما/ ممکن سعی درین خواهد بود که خبر بازاری و بوچ هرگز در این اخبار درج نگردد. » (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۳۲۶)

شمس النهار بیش از پنج سال تا تهاجم دوم انگلیس ها به افغانستان (۱۲۹۶ق/ ۱۸۷۹م) ابتدا هر هفته، سپس هر پانزده روز و در اواخر ماهانه منتشر می گردید، اما دومین یورش انگلیس ها، افزون بر وارد ساختن خسارات و تلفات سنگین به افغانستان، به کار چاپ و انتشار این نخستین جریده در تاریخ مطبوعات افغانستان نیز پایان داد و پس از آن تهاجم، نابسامانی هایی که در این کشور به وجود آمد، با روی کار آمدن امیر عبدالرحمن خان نیز بهبود نیافت.

در دوره حکمرانی امیر عبدالرحمان خان (۱۳۱۸-۱۲۹۷ق.) وضع فرهنگ و چاپ و انتشار از پیش بدتر شد و بی سوادی همه گیر گردید؛ به طوری که

امیر موصوف برای اداره امور دیوانی خویش میرزا طلید، اما نتوانست از سراسر افغانستان بیش از سه نفر را باسواد کامل بیاید:

«در تمام مملکت هیچ مطبعه‌یی دایر نبوده در تدریس این قدر بی‌اعتنایی داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت اشتهار دادم سی نفر منشی لازم دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند و بخوانند، فقط سه نفر با قاعدهٔ مشروط پیدا شدند.» (سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۳۵۶)

به جز از وارد کردن لیتوگرافی که منشی عبدالرزاق هندی با کار آن آشنایی داشت و آن هم به منظور طبع و نشر فرامین و رسالات امیر موصوف مورد استفاده قرار می‌گرفت و نیز دایر شدن چند مدرسهٔ ابتدائیه برای شاهزادگان، از فعالیت فرهنگی دیگری خبر نداریم (همان: ۳۸۰-۳۵۶) و لذا کار چاپ و نشر جراید کاملاً متوقف گردید و نویسندهٔ اصلی مقالات و مدیر شمس‌النهار میرزا عبدالقادر خان پشاورى نیز به شکل حیرت‌انگیزی از چنگ امیر عبدالرحمان خان فرار کرد. (ادبیات معاصر افغانستان، ۱۳۳۷: ۳۷۷)

با فوت امیر عبدالرحمن خان (۱۳۱۹ ق. / ۱۹۰۱ م.) و به تخت نشینی امیر حبیب‌الله (۱۳۳۷-۱۳۱۹ ق.) در افغانستان به نظر می‌آید سیاست خشن و سرکوب‌گرانه و یا به گفتهٔ دوپری «امپریالیزم داخلی» امیر نیز به نقطهٔ پایان خود نزدیک شد، (Dupree, 1997: 147) زیرا امیر جدید به لحاظ رفتاری با پدرش تفاوت داشت. وی در روزهای نخستین فرمانروایی برای آنکه چهرهٔ انسانی از حکومت ارایه دارد دست به اصلاحاتی زد که مهم‌ترین آنها تأسیس مدارس جدید و انتشار جراید بود و همین‌ها در تحول افکار و باورها

در افغانستان تاثیر ژرفی گذاشتند. (انصاری، ۱۳۸۱: ۷۷-۷۶) همچنین در این زمان، افزون بر چاپخانه دارالسلطنه، چاپخانه‌های دیگر تاسیس یافت و نیز دستگاه مجلد سازی و صحافی وارد افغانستان شد. در چنین شرایطی با تلاش اندیشمندان افغان مانند مولوی محمد سرور واصف متخلص به تاجر (از مشروطه خواهان افغانی که در زمان امیر حبیب الله اعدام شد)، انجمن «سراج الاخبار» در کابل بنیاد گذاشته شد که هدفش بیدار ساختن مردم و آشنا ساختن آنان با مدنیت جدید و وقایع تازه دنیا اعلام گردید. (حبیبی، ۱۳۷۲: ۲۵-۲۶) به همین منظور انجمن مذکور، مجوز انتشار جریده «سراج الاخبار» را در ۲۵ صفر ۱۳۲۳ق. در چهارمین سال سلطنت امیر حبیب الله گرفت و در ذیقعدۀ ۱۳۲۳ق. نخستین شماره آن انتشار یافت. قطع آن کوچک به عبارتی «فول سکیپ» در ۳۶ صفحه، چاپ سنگی و به خط زیبای دو تن از نستعلیق نویسان افغان (میرزا عبدالقادر خان و میرزا محمد اسحق خان) وارد عرصۀ فرهنگ افغانستان گردید، در حالی که نام آن (سراج الاخبار) در بخش بالای صفحه با خط ثلث آراسته گردیده و بالاتر از آن رباعی زیر آمده بود:

این لوح مقدس به دل آگاه بین از نقطه زبان قلمم کوتاه بین

دیباچه لا اله الا الله خوان عنوان محمدرسول الله بین (همان: ۲۸/

آهنگ، ۱۳۷۹: ۵۷)

در سرمقالۀ همین شماره نخست، مولوی عبدالروف خان با عنوان «یک خطابه تمهید» نشر اخبار و آگاهی از احوال جهان و انسان را از لوازم زندگی شمرده و نوشت:

«واقفیت و اطلاع بر کیفیت کار عالم و خبرداری به صورت معیشت و بود و باش طوایف بنی آدم از جمله ارکان سعادت دو جهانی و اجر و بهبود مصلحت شخصی و ترقی عمومی نوع انسان است.» (همان: ۵۷)

عناوین دیگر این نخستین شماره عبارتند از: موعظه حسنه سیاسیه، ملخص احوال جنگ جاپان و روس، حوادث ممالک روم (عثمانی)، مصر و روس و عبرت ناظرین با حوادث مملکت انگلیس و ممالک متفرقه در اخیر، حوادث مملکت افغانستان و یک قصیده وعظیه فصیح از طبع مولوی محمدسرور قندهاری متخلص به «واصف» درج گردیده و طی آن وی پیرامون پیشرفت‌های دیگر ملل جهان مانند فرانسه، اتریش و آلمان در زمینه صنعت و تکنیک جدید سخن رانده و به خصوص تحولات جاپان که حتی اروپا را در «گرداب حیرانی» گرفتار ساخته مورد توجه و نظر او واقع و از ملت خویش خواست که با جد و جهد خود را از «عالم خامی» برهاند. نقل بخشی از این قصیده معروف خالی از لطف نیست:

یکی ای عالم ایمان، نگاهی کن به کیهان بر

روان بیدار دار از نشئه ی خواب گرانجانی

یکی با دیده ی عبرت بین اقوام دنیا را

که از غیرت همی گردد ذهول از دامن افشانی

بین اصناف عالم را ترقیهای پی در پی

چه نم سا و فرنسا و چه جرمانی چه جاپانی

کسی کز دوحه تذهیب، بار کام دل چینه
به گیتی فایق آید از همه اقران انسانی
نگر اقلیم جاپان را که با آن فترت فطرت
چسان بر اوج رفعت کرد بنیاد پر افشانی
اروپا فخر کردی بر جهان در سبقت اکنون
ز رسم ایشیا افتاد در «گرداب حیرانی»
نه تنها یورپ از اوضاع شان افتاد در حیرت
که محو خویشتن شد ایشیا زین رسم جاپانی
قدم در عرصه‌ی جهد و مروت مان و جهدی کن
که از قید و ساوس رخس همت را برون رانی (حبیبی، ۱۳۷۲):
(۴۴-۴۳)

با چنین سیما و محتوایی، نخستین جریده انجمن سراج الاخبار وارد صحنه سیاست و فرهنگ در افغانستان شد، اما به قولی «خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود»، زیرا گفته شد که دولت هند انگلیسی با نشر آن ناسازگاری نشان داد و مانع نشر شماره‌های دیگر سراج الاخبار گردید (همان: ۲۸) این ممنوعیت، شش سال به درازا کشید و طی این مدت، اتفاقات زیادی افتاد از جمله: امیر حبیب الله پادشاه افغانستان سفری به هند بر تانوی داشت (دسامبر ۱۹۰۶م) و در خلال دو ماه و پنج روز اقامت در آن کشور با پیشرفت‌های دولت انگلیسی هند در زمینه دانش و کارشناسی از نزدیک آشنا

شد؛ (آدمک، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۶) همچنین در این مدت، شماری از معلمان مدرسه حبیبیه در کابل به اتفاق عده‌یی از روشنفکران خارج از مدرسه گرد هم آمدند و حزب سِری سیاسی موسوم به «جمعیت سِری» را بنیاد گذاشتند که هدف اساسی‌اش تغییر حکومت مطلقه به مشروطه، کسب استقلال و گسترش فرهنگ و تمدن جدید در افغانستان بود، اما لیست اعضای آن فاش شد و امیر کابل، اعضای آن را به بی‌رحمانه‌ترین وجهی کشت و یا زندانی کرد؛ (غبار، ۱۳۵۹: ۷۱۹-۷۱۷) پدیده مهم دیگر امضای قرارداد ۱۹۰۷ م. میان روس و انگلیس درباره ایران، افغانستان و تبت بود که بر اساس آن افغانستان خارج از حوزه نفوذ روسیه و در حوزه نفوذ انگلیس قرار گرفت. (هاپکرک، ۱۳۷۹: ۵۶۷)

پس از اتفاقات فوق‌الذکر، شماری از روشنفکران در کابل به تلاش و تکاپو افتادند و به ویژه با تلاش‌های محمود بیگ طرزی که از تبعید در ترکیه به کشور بازگشته بود و پیوندی نیز با دربار داشت، سراج‌الانخبار بار دیگر اجازه نشر یافت و در ۱۶ میزان ۱۲۹۰ ش. / ذیقعه ۱۳۲۹ ق. به نام «سراج‌الانخبار افغانیه» انتشار یافت و این بار محمود طرزی که از پیروان سیدجمال‌الدین حسینی افغانی به شمار می‌آمد و به هنگام اقامتش در ترکیه از محضر او بهره‌ها برده بود با درایت خاص و بدون ایجاد هیاهو و ترساندن دربار، انتشار جریده را ادامه داد. (غبار، ۱۳۵۹: ۷۲۳)

محتوای اصلی مضامین سراج‌الانخبار افغانیه را در این دوره، ملی‌گرایی آمیخته با اندیشه پان‌اسلامیسم (اتحاد اسلام) و مبارزه با استعمار نو تشکیل می‌داد و با وصف مشکلات داخلی (حکومت مطلقه) و موانع خارجی

(مداخلات استعمارگران) به حیات خویش ادامه داد و جوانان پر شور آن روز مانند عبدالهادی داوی متخلص به پریشان و عبدالرحمن لودین متخلص به کبریت با نوشتن مقاله‌های روشنفکرانه و سردادن اشعار مهیج، سهم مهمی در بیداری ملت افغانستان به ویژه در زمینه حصول استقلال گرفتند، اما پیشوا و پیشتاز همه و فرد شاخص سراج‌الانخبار که بدون او دشوار بود کار به سامان برسد، محمود طرزی افغان بود که الحق او را باید بنیادگذار روزنامه‌نگاری جدید و مروج نگارش ساده و علمی در ادبیات معاصر افغانستان دانست. وی در سراج‌الانخبار مقالات فراوانی نوشت و افزون بر فارسی دری برای نخستین بار مقالات پشتو را نیز به دست نشر سپرد و همچنین افکار داخلی را با نوآوری‌ها و ترقی‌های دنیا و کشورهای مجاور آشنا ساخت و در عین حال با زیرکی تمام و به صورت کنایه و لفافه و گاهی صریح و آشکار علیه استبداد داخلی مطالبی را به چاپ می‌رسانید و نیز از اجحافات و تبعیض‌های دربار پرده بر می‌داشت؛ مثلاً مرحوم غبار یکی از این کنایات را که طی آن تبعیض قومی و امتیازات شاخه حاکم (محمد زایی‌ها) فاش شده است به نقل از سراج‌الانخبار افغانیه چنین روایت می‌کند:

«پادشاه بزرگ مکرم ما بر قوم (محمد زایی) و ملت شاهانه شان پدر رحیم و مشفق کریم است، همه قوم جلیل که به خاندان سلطنت سنیه افغانیه منسوب است، تنخواه نسبی دارند، تنخواه نسبی این است که هر فردی از افراد ذکور این قوم همین که از سن طفولیت به سن بلوغ برسد مبلغ چهار صد روپیه کابلی و به همین منوال برای صنف اناثیه سه صد روپیه تنخواه

مقرر می شود، این یک احسان بزرگی است که به این صورت در هیچ جا برای هیچ یک قومی میسر نشده است.» (همان: ۷۲۴)

این سیاست روشنگرانه سراج الاخبار، با گذشت زمان کم کم علنی تر شد و طرزی در یکی از شماره های سراج الاخبار زیر عنوان «حی علی الفلاح» نوشت:

«صبح شد برخیز ساز راستی آسا نواز - شام حرمان در عقب باشد چو وقت از دست شد

حی علی الفلاح ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملتی و عظمت قومی خود را محافظه کنید. استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایید، افغان را به دیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور شده باشد، آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود، چه سان گوارا کرده می تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیر دین و ملت برو بوده باشد؟... معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت این است که یک دولتی به دولتی دیگر بگوید که به غیر از من دیگری را شناس به غیر از من به دیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن. معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کامله نیز این است که هر دولت در همه چیزهایی که در بالا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد... تا به حال هر چه بود، بود، هر چه که شد، شد. لکن بعد از این افغان، آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند...» (حبیبی، ۱۳۷۲: ۱۶۷-۱۶۶)

با نشر چنین مضامینی، علیرغم آنکه تیراژ (شمارگان) سراج الاخبار افغانیه بیشتر از ۱۴۰۰ نبود، ولی همین مقدار نیز به هند انگلیسی، آسیای میانه و ایران می‌رسید (عطایی، ۱۳۸۳: ۱۵۸) و مطالب و مقالات آن، خوانندگان جدی در مناطق مزبور داشت تا جایی که بر اثر آن احساسات ضدروسی و انگلیسی در میان مردم افزایش یافته و واکنش مقامات انگلیسی را در پی داشت، کما اینکه مرحوم حبیبی آورده است، دولت هند بریتانوی نتوانست بیش از آن، وضع را تحمل نماید و لذا بر امیر افغانستان فشار آورد تا این جریده، خط مشی تبلیغی خود را تغییر دهد. وی می‌نویسد:

«قراری که از اسناد محرمانه ۲۱ جولای ۱۹۱۶م محفوظ در آرشیوی ملی هند (شعبه داخلی سیاسی) بر می‌آید: شماره‌های سراج الاخبار علاوه بر اینکه در بازارهای بلاد افغانستان و قبایل پشتو زبان سرحدی دست به دست می‌گشت، در جراید هند و پارس و کشور عثمانی نیز مطالب آن اقتباس می‌شد لذا در سپتامبر ۱۹۱۴م. W.M.Haily چیف کمشنر دهلی به سرمامور اطلاعات جنایی Sir Charles clive Land نوشت: چون لهجه سراج الاخبار به کلی منافی منابع ما می‌باشد، باید ورود و توزیع آن را در هند ممنوع قرار دهیم. از این رو است که نایب السلطنه هند در دسامبر ۱۹۱۴م. عدم نشر چنین مقالات را از امیر افغانستان خواسته و امیر هم وعده داده بود که چنین خواهد کرد.» (حبیبی، ۱۳۷۲: ۱۷۰-۱۶۹)

علاوه بر سراج الاخبار در این دوره همچنین نشریه سراج الاطفال نیز از روز ۱۵ میزان ۱۲۹۷ش. به سرمنشی محمود طرزی در کابل به کار آغاز نمود که در چهار صفحه و قطع ۳۱×۲۱ سانتی متر در چاپخانه دارالسلطنه

کابل به چاپ می‌رسید و هر پانزده روز یک بار مطالبی را با هدف روشن ساختن افکار کودکان و نوجوانان به دست نشر می‌سپرد. فعالیت سراج‌الاطفال برای هشت ماه ادامه یافت و از شماره شانزدهم مسئولیت آن را عبدالهادی داوی به دوش گرفت. (تنویر، ۱۳۷۸: ۶۱/ خلاصه تاریخ جراید در افغانستان: ۱۳۱۱: ۱۵۲)

این چنین بود که مکتب جدیدی در ادبیات اجتماعی افغانستان متولد شد و خامه به دستان با احساس و وطن‌خواه که در عین حال ملهم از اندیشه پان اسلامیزم (اتحاد اسلام) بودند، سبک و شیوه نوینی را در تاریخ روزنامه‌نگاری افغانستان بنیاد گذاشتند و دستکم در میان اقشار فرهیخته داخلی و خارجی طرفداران پر و پا قرصی یافت (سیستانی، ۱۳۸۳: ۳۰) و این همه نشان از تحول در بخش بالا و میانی جامعه در افغانستان داشت، تحولی که در پی سرکوب‌های شدید و شرایط خفقان آور در این کشور رخ داد و آشکار می‌ساخت که حداقل فرهیختگان افغانی، هویت جدیدی را برای خود تعریف کرده‌اند.

سراج‌الانخبار تنها نشریه در تاریخ روزنامه‌نگاری افغانستان است که انتشار آن با تغییر پادشاهی در کابل و قتل امیر حبیب‌الله به سال ۱۳۳۷ق.، قطع نشد بلکه همان نویسندگان قبلی، در زمان امان‌الله خان (۱۳۰۸-۱۲۹۸ش.) نیز به کار خود ادامه دادند و فقط نام آن را «امان‌افغان» گذاشتند. (رشتیا، ۱۳۲۶: ۳۲۲) اولین شماره امان‌افغان در اوایل حمل ۱۲۹۹ش. در شهر کابل به سرمحرری عبدالهادی داوی انتشار یافت و سپس به ترتیب پاینده محمد خان، عبدالجبار خان و سید محمد قاسم خان

مسئولیت آن را بر عهده گرفتند. این جریده، هر ۱۵ روز یک بار نشر می‌شد، سپس به هفته‌یی یک بار و از روز ۱۵ قوس ۱۳۰۷ به روزنامه ارتقاء یافت. هر شماره ۱۶ صفحه و سپس به ۴ صفحه تقلیل یافت و قطع آن ۲۳×۳۲ سانتی متر بود که در شمارگان ۵۰۰ توزیع می‌گردید. (خلاصه تاریخ جراید در افغانستان، ۱۳۱۱: ۱۵۲/ آهنگ، ۱۳۷۹: ۱۴۲-۱۴۱/ تنویر، ۱۳۷۸: ۷۶) در این حال کسب استقلال افغانستان از بریتانیا (۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۹ م.)، آزادی‌های زیاده‌تری را برای نویسندگان و فعالان سیاسی در افغانستان به وجود آورد، شمار مدارس و با سوادان کشور و نیز تعداد و کیفیت نشریه‌های افغانستان بالا رفت و حتی قانون مطبوعات در افغانستان پدید آمد و اولین دادگاه مطبوعاتی ایجاد شد. در این دوره، جراید و نشریات دو زبانه (پشتو و دری) در کابل و ولایات افغانستان منتشر شد که نشان می‌داد زبان پشتو نیز در کنار فارسی دری وارد عرصه مطبوعات افغانستان شده است، جرایدی نظیر افغان (۱۲۶۹)، حقیقت (۱۳۰۳)، طلوع افغان (۱۳۰۰) و پشتون ژغ (۱۳۰۷). (عصمت‌اللهی، ۱۳۶۹: ۳۴۴-۱۲۰ و ۳۳۹)

در مادهٔ یازدهم «نظامنامه / سیاسی دولت علیه افغانستان» (قانون اساسی) مصوب سال ۱۳۰۳ ش در بارهٔ آزادی مطبوعات در افغانستان آمده است: «مطبوعات و چاپ روزنامه‌های داخلی مطابق حکم قوانین مربوطه آزاد است و حق چاپ روزنامه‌ها مختص به دولت و اتباع افغانستان است.» (کمال، ۱۳۷۷: ۱۴۴/ تنویر، ۱۳۷۸: ۷۶) به دنبال تدوین قانون مطبوعات و تعیین چارچوب قانونی برای فعالیت روزنامه‌نگاران در ۱۰ جدی ۱۳۱۳ / ۳۱ دسامبر ۱۹۲۴ م، ریاست مستقل مطبوعات در افغانستان شکل گرفت که

کار سرپرستی امور مطبوعاتی را بر عهده داشت و اخبار داخلی و خارجی را پس از تهیه و ترجمه برای جراید در کابل و ولایات می‌فرستاد. در مجموع افزون بر کابل در بیشتر مراکز ولایات کشور نیز نشریه‌هایی منتشر گردید که تعداد آنها به نوزده عنوان رسید.

این وضع جراید و مطبوعات، بر اثر شورش‌های داخلی در مخالفت با اصلاحات غرب‌گرایانه پادشاه امان‌الله و سپس فرار او از کشور، تغییر یافت و پادشاه جدید حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا) (۱۳۰۷ش) که از حمایت شماری از علمای مذهبی برخوردار و مخالف نوآوری‌های فرهنگی امان‌الله بود اجازه داد که انتشار چند جریده در کابل و برخی ولایات، در صورت پیروی از سیاست‌های فرمانروای جدید ادامه یابد؛ از این رو در طول حکومت نه ماه‌اش، حبیب‌الاسلام در کابل، رهبر اسلام در مزار شریف، موبدالاسلام در قندهار، الایمان در سرخ‌رود و نهضت‌الحیب در خان‌آباد منتشر شدند. (نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان، ۱۳۵۸: ۱۰۱۲) محتوای آنها گزارش اقدامات دولت جدید و موضوعات دینی بود، زیرا پیش از این، علمای مذهبی در اعلامیه‌ی پادشاه پیشین امان‌الله را به بی‌دینی متهم کرده بودند (ستیوارت، ۱۳۸۰: ۸۴-۸۳) و در این شرایط جریده حبیب‌الاسلام و سایر جراید در افغانستان می‌بایست بر وفق نظر و خواست علما به محتوای مذهبی و دینی مطالب می‌افزودند (چهل سال ژورنالیسم در افغانستان، ۱۳۳۷: ۹۱) و این چنین بود که جنب و جوش مطبوعاتی فرو نشست و شرایطی به وجود آمد که پس از برکناری کلکانی نیز تا مدتهای مدیدی ادامه یافت.

با روی کار آمدن محمد نادر شاه (۱۳۰۸ ش.) با آنکه قانون اساسی جدید آن دسته مطبوعاتی را که خلاف مذهب نباشد آزاد اعلام می‌داشت و اخبار را جزء حقوق اتباع افغانستان می‌نامید (کمال، ۱۳۷۷: ۱۶۳) چندان تحولی در جریان روزنامه‌نگاری پدید نیامد و سپس با اعمال سانسور و نظارت شدید از سوی حاکمیت، یک دوره تاریک و بسیار دشوار در تاریخ مطبوعات و جراید کشور پیش آمد، زیرا حکومت وقت از مطبوعات آزاد جلوگیری کرد و جریده آزاد انیس را هم پس از زندانی ساختن مدیر آن (غلام محی‌الدین انیس) مصادره نمود، (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۰۶) اما در عین حال انجمنی به نام انجمن ادبی تاسیس نمود که در آن شاعران مدیحه‌گوی و متملق را گرد آورد تا مجله‌یی به نام «کابل» را تهیه دیده و انتشار دهند. (همان/ نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان، ۱۳۵۸: ۱۰۱۴)

در مجموع می‌توان گفت که در عهد زمامداری نادرشاه افغان روزنامه‌نگاری دولتی رشد کرد و شخص نادر که به اهمیت کار تبلیغی آگاه بود در این زمینه توجه زیادی معطوف داشت و این چنین بود که جراید دولتی و یا وفادار به دولت مجال فعالیت یافتند و شمار آنها به ۱۶ جریده رسید که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: اتحاد مشرقی، اصلاح، بیدار، اتحاد، آئینه عرفان، مجله کابل، هرات، طلوع افغان و اقتصاد (چهل سال ژورنالیزم در افغانستان، ۱۳۳۷: ۹۲) و در این میان به ویژه جریده «اصلاح» شایان اهمیت و توجه است، زیرا جریده مزبور که در سال ۱۳۰۸ ش. توسط محمد نادرشاه بنیاد گذاشته شد، در این عصر حیثیت زبان‌گویای حاکمیت را یافت و چون رژیم، از آزادی بیان و عقاید می‌ترسید و در این حال نوک پیکان مبارزه‌اش

را متوجه قشر روش اندیش جامعه کرده بود (انصاری، ۱۳۸۱: ۲۰۸) در این جریده نیز بر همین سیاست استوار ماند و از طریق آن، علناً مردم را به خودداری از گفتار سیاسی و اجتماعی دربارهٔ وطن‌شان و اجتناب از آنچه یاوه‌سرائی و غیبت نامیده می‌شد فرا می‌خواند. (غبار، ۱۳۵۹: ۸۷)

پس از کشته شدن محمدنادر شاه فرزند جوانش (محمد ظاهر) در سال ۱۳۱۲ش. زمام امور افغانستان را به کف گرفت و در هفده سال اول فرمانروائی او که صدارت در دست محمد هاشم خان (عمویش) قرار داشت، تمامی آزادی‌های مطبوعاتی در افغانستان زیر پا گذاشته شد و در راستای کنترل و نظارت بیشتر، ریاست مستقل مطبوعات در سال ۱۳۱۸ش. به وجود آمد که فی‌الواقع تسلط بیشتر دولت بر نشریات را عملی می‌ساخت و با آنکه بعضی از نویسندگان می‌کوشیدند تا از طریق مجلات تخصصی‌بی که در این زمان در وزارت‌خانه‌های مختلف به کار پرداختند، افکار آزاد و مضامین پژوهشی و انتقادی خود را منتشر سازند، اما به دلیل سانسورهای متعدد، موفق نمی‌شدند و در نتیجه بعضی از ایشان شغل و حتی آزادی‌شان را از دست دادند. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۴۹)

به دنبال استعفای محمد هاشم خان در سال ۱۳۲۵ش.، برادرش شاه-محمود امور صدارت و نخست‌وزیری افغانستان را عهده‌دار شد و وی برخلاف محمد هاشم خان، مبادرت به برخی اصلاحات سیاسی و اجتماعی کرد و از جمله در عرصهٔ مطبوعات و احزاب، آزادی‌های قانونی را به رسمیت شناخت و به ویژه تدوین و تصویب قانون مطبوعات به سال ۱۳۳۰ش. در

روزگار او، به آزاد اندیشان و مخالفان فرصت داد تا جراید غیر دولتی و آزاد را تاسیس نمایند.

از زمره نخستین جرایدی که پس از تصویب قانون مطبوعات آغاز به نشر کرد، یکی هم جریده غیر دولتی انگار (آذرخش) به سرمحرری محمد انگار بود که ارگان نشراتی جنبش ویش زلمیان (جوانان بیدار) به شمار می-آمد و بسیاری از رجال سیاسی و اجتماعی آن عصر مانند میر غلام محمد غبار، عبدالرحمن محمودی، نور محمد تره کی، احمد علی کهزاد، عبدالرئوف بینوا، گل پاچا الفت و دیگران نوشتارهای خود را در آن چاپ کردند. در سرمقاله جریده انگار که به تاریخ ۱ مارچ ۱۹۵۱م/ ۱۳۳۰ش به چاپ رسید، اهداف اساسی این جماعت، «خدمت به ملت افغان، مبارزه در برابر مردم فریبی، زورگوئی، خودکامگی، استثمار، خیانت، رشوه خواری و رسم و رواج های خرافی» اعلام گردید و در همین شماره نور محمد تره کی (بعداً رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان) نیز زیر عنوان ما چه می خواهیم؟ به زعم خودش، خواست های اساسی مردم را برشمرد. (گروهی از دانشمندان روسی و افغانی، ۱۳۷۸: ۱۱۹)

جراید دیگری نیز انتشار یافتند که سپس به ارگان های نشراتی سازمان ها و احزاب مختلف سیاسی مبدل گردیدند. به ویژه جرایدی چون «وطن» که نخستین شماره آن در ۲۱ مارچ ۱۹۵۱م/ ۱۳۳۰ش به چاپ رسید و سرمحرری آن به عهده میر غلام محمد غبار تاریخ نگار معروف و یکی از هواداران پرشور جنبش «جوانان بیدار» بود و سپس محمد علی خروش و سر

از شماره هفتم میر محمد صدیق فرهنگ رجل اجتماعی و مورخ مشهور افغانی
سر محرری آن را به دوش گرفت. (همان: ۱۲۰)

تقریباً در همین زمان جریده شخصی دیگری به نام «ندای خلق»
شروع به کار کرد که سر محرری آن را دکتور عبدالرحمن محمودی به عهده
داشت و عبدالحمید مبارز مدیر مسئول آن بود (همان: ۱۲۱/ ارغنداوی، ۱۳۸۰:
۶۹) و در نخستین شماره خود که در اپریل ۱۹۵۱/ ۱۳۳۰ به نشر رسید، نوشت:
«جریده ندای خلق» خدمتگار و رهنمای مردم است و به خاطر حقوق مردم
مبارزه می کند. هدف آن دستیابی به تشکیل پارلمان آزاد بر اساس انتخابات
آزاد است»، (گروهی از دانشمندان روسی و افغانی، ۱۳۷۸: ۱۲۱) اما نقش مهم
و بیدارگرانه را یک جریده شخصی دیگر به نام «آزاد افغانستان» بازی کرد
که در پایان سال ۱۳۳۰ ش. / ۱۹۵۱ م. در پاکستان شروع به انتشار نمود و
سرگیری آن را عبدالحی حبیبی، ادیب و مورخ افغان از خانواده مشهور محقق
قندهاری در دست داشت که چون شرایط داخلی کشورش را برای فعالیت -
های آزاد مساعد نمی دید به پشاور در پاکستان کوچید و به سال ۱۳۳۰ ش /
۱۹۵۱ حزب سیاسی «آزاد افغانستان» را بنیاد گذاشت و خود رئیس موقت آن
شد و جریده‌یی نیز با همین نام انتشار داد. (حایری، ۱۳۶۸: ۱۵۳) جریده آزاد
افغانستان، متفاوت با جراید داخل کشور، آشکارا رنگ و صورت ضد دولتی
داشت و شاید به همین خاطر بود که از ناشر آن، عبدالحی حبیبی در مجلس
افغانستان سلب تابعیت گردید. (گروهی از دانشمندان روسی و افغانی، ۱۳۷۸:

از دیگر جراید آزاد و شخصی این روزگار همچنین می‌توانیم از نیلاب، ولس (ملت) و آئینه در کابل و نیز جریده اتوم در میمنه نام ببریم. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۶۱)

شاه محمود خان پس از هفت سال صدارت که فی‌المجموع نسبت به دوره‌های قبل و بعد از حکومتش با احساس مصؤنیت بیشتر نسبت به مردم و نرمش و مماشات وی همراه بود (همان: ۶۷۳) شام روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۳ م. / ۱۳۳۲ ش. استعفاء داد و مقام صدارت افغانستان برای ده سال به محمد داود خان رسید که در خط‌مشی خویش بر خلاف شاه محمود، دموکراسی را به طاق نسیان سپرد، حکومت نظامی قدیمی را مجدداً برقرار کرد و در نخستین اقدام، قانون مطبوعات را در کشور لغو نمود (تنویر، ۱۳۷۸: ۱۳۳) و از این رو با توسعه مطبوعات آزاد و آزادی روزنامه‌نگاری مخالفت شد و لذا از انتشار روزنامه‌های غیر دولتی جلوگیری به عمل آمد و بر عکس، نشریات دولتی رو به فزونی نهاد تا جایی که در سال ۱۳۳۷ ش. پنجاه روزنامه و مجله در کابل و ولایات افغانستان منتشر می‌گردید (چهل سال ژورنالیزم در افغانستان، ۱۳۳۷: ۹۷-۹۸) که از زمره آنها می‌توان به اتفاق اسلام، طلوع افغان، اصلاح، انیس، اقتصاد، ستوری، عرفان، آریانا، پیام حق، اخبار افغانستان، حقوق و... اشاره کرد.

فقدان آزادی بیان، عدم اجازه نشر جراید آزاد، ممنوعیت تشکیل اجتماعات، تظاهرات و احزاب سیاسی و دیگر محدودیت‌های حقوق اولیه انسانی در دوره صدارت محمد داود خان در افغانستان، دلالت بر خودکامگی

رژیم داشت و این در حالی بود که شرایط جهانی بیشتر از آن، استمرار وضعیت استبدادی را بر نمی تابید، لذا سردار محمد داود خان نیز روز ۱۹ حوت ۱۳۴۰ ش. استعفاء داد و خود علت آن را گشودن راه بر روی تحولات اجتماعی و سیاسی نامید (هارون، ۱۳۷۹: ۵۶) و به این ترتیب راه برای آغاز دوره‌ی در افغانستان باز شد که در تاریخ معاصر این کشور موسوم به دهه دموکراسی است. در این دوره (۱۳۵۲-۱۳۴۲ ش.) که صدراعظم (دکتور محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، نور احمد اعتمادی، دکتور عبدالظاهر و محمد موسی شفیق) زمامداری کردند. تغییرات مهمی در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان صورت گرفت و از جمله آنکه در آغاز دوره مذکور، با تصویب قانون اساسی جدید (۱۳۴۳) و تغییر قانون مطبوعات، اداره جراید و مطبوعات کشور از انحصار دولت خارج گردید و در ماده ۳۱ قانون مذکور آزادی بیان و طبع و نشر برای تمامی اتباع افغانستان تضمین شد و در قانون پذیرفته گردید که: «آزادی بیان از تعرض مصئون است. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارایه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد.» (کمال، ۱۳۷۷: ۲۲۲) و به این نحو سانسور قبل از نشر و دیگر اقدامات پیش گیرانه کنار گذاشته شد.

این شرایط باعث گردید تا انواع جراید شخصی و غیر دولتی مجال ظهور یابند و طیف‌های مختلف جامعه از طریق آنها دیدگاه‌ها و افکارشان را به آگاهی دیگران برسانند و به این شکل ده‌ها جریده غیر دولتی شروع به فعالیت نمودند. از جمله آنها یکی، جریده «مساوات» ارگان نشراتی حزب دمکرات‌های مترقی به رهبری میوندوال بود که در آن افزون بر وی،

عبدالرئوف بینوا و عبدالحی حبیبی از شخصیت‌های فرهنگی آن روز افغانستان مطالبی را می‌نگاشتند، (گروهی از دانشمندان روسی و افغانی، ۱۳۷۸: ۱۳۶) جریدهٔ دیگر، «افغان ملت» به سرمحرری غلام محمد فرهادی بود که در آن حبیب‌الله رفیع، علی‌احمد ملت‌یار و قدرت‌الله حداد نیز افکار و خواست‌های سازمان «افغان سوسیال دموکرات» را منتشر می‌ساختند و به طرفداری از مسألهٔ پشتونستان قلم می‌زدند. (تنویر، ۱۳۷۸: ۱۵۸) همچنین جریدهٔ دیگر «خلق» نام داشت و وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد تره‌کی بود که با استفاده از قانون جدید در ۲۲ حمل ۱۳۴۵/۵ اپریل ۱۹۶۶ شروع به کار نمود و در نخستین و دومین شماره‌اش مرام نامهٔ حزب مذکور را پراکنده ساخت. (کشمند، ۲۰۰۲: ۵۴) شاخهٔ دیگر جریان چپ‌گرایان طرفدار شوروی سابق در افغانستان جریدهٔ «پرچم» را در روز ۲۴ حوت ۱۳۴۶/۱۴ مارچ ۱۹۶۸ به سرمحرری و مدیر مسئولی سلیمان لایق و میر اکبر خیبر منتشر نمود و خود را متعلق به جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان اعلام داشت. (تنویر، ۱۳۷۸: ۱۹۵)

از میان اسلام‌گرایان، جریدهٔ گهیز (فجر) به سرمحرری و مدیریت منہاج الدین گهیز و عبدالسلیم فرقانی قابل توجه و دقت است. این جریده روز ۲۱ میزان ۱۳۴۷ ش/ ۱۳ اکتوبر ۱۹۶۸ شروع به کار کرد و تا ترور منہاج الدین گهیز در زمستان ۱۳۵۱ ش. به نشرات خویش ادامه داد و مقالات اسلامی و فلسفی را در رد ماتریالیزم دیالکتیک و مخالفت با جریان‌های مادی‌گرا و ضد اسلامی در افغانستان منتشر ساخت. (همان: ۱۶۶) از زمرهٔ جراید آزاد و غیر دولتی دورهٔ دموکراسی همچنین می‌توان از اینها نام برد: آزادی، اتحاد

ملی، اتوم، افغان، افکار نو، انگار، پامیر، پیام وجدان، پیام امروز، پیام، جبهه ملی، خیبر، مردم، صبا، ملت، معرفت، ندای خلق، ندای حق، نیلاب، وحدت، وطن، ولس، هدف، برید و... (کمال، ۱۳۷۷: ۱۹۹-۱۹۶) نکته قابل یادآوری اینست که به استثنای جریده صبا که دارای مطبعه کوچکی بود، همه جراید دیگر در چاپخانه دولتی به چاپ می‌رسید، (کشکی، ۱۳۷۷: ۱۹۰) اما از جانب حکومت نیز در خلال این دوره، چهار روزنامه (اصلاح، انیس، هیواد و کابل تایمز) در کابل و در ۱۲ ولایت افغانستان جراید کوچکی به نشر می‌رسیدند. (همان: ۲۰۲)

دوره موسوم به دموکراسی در افغانستان نیز سرانجام با دخالت ارتش به نفع سردار محمد داود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ / ۱۷ جولای ۱۹۷۳ به پایان رسید، نوع رژیم جمهوری اعلام شد و سردار محمد داود در این دفعه نیز مانند گذشته روند توسعه آزادی مطبوعات را متوقف ساخت و با آنکه در ماده ۳۸ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۵ ش. روزگار جمهوری، آزادی فکر و بیان و مطبوعات به رسمیت شناخته شد، اما در عمل آنچه وقوع یافت جلوگیری از چاپ و انتشار جراید آزاد و غیر دولتی بود و بنابراین نشریات دولتی افزایش یافت. به نحوی که در سال ۱۳۵۴ چهار روزنامه (جمهوریت، انیس، هیواد و کابل تایمز) هشت مجله (ژوندون، پیام حق، پشتون ژغ، انیس اطفال، ننگرهار، کندهار، آریانا و افغانستان) در کابل، یک مجله در هرات و هجده جریده دولتی در ولایات افغانستان چاپ و انتشار یافتند. اداره و نظارت این گونه‌یی بر مطبوعات و جلوگیری از فعالیت جراید آزاد، با انجام کودتای مارکسیست‌ها در ثور ۱۳۵۷ در کابل و روی کار آمدن رژیم طرفدار شوروی

در افغانستان باز هم شدت یافت و طی دوره زمامداری وابستگان شوروی سابق، نظام مطبوعاتی در افغانستان متلاشی شد، بسیاری از روزنامه نگاران و نویسندگان، زندانی، مقتول و یا وادار به فرار از کشور شدند، بیشتر نشریات تعطیل و نیز بسیاری از مراکز طبع و نشر منهدم گردیدند و از سوئی نهاد مطبوعاتی افغانستان نیز به تاسی از شیوه کمونیستی، ابزاری برای تبلیغ و تهییج و نیز سازمان دهی مردم در جهت مقاصد حزب حاکم و دولت کمونیستی تلقی شد (عصمت اللهی، ۱۳۶۹: ۱۵۱) و سپس با اشغال افغانستان توسط روسها، مطبوعات کشور در انحصار روسها قرار گرفت و مشاورین مطبوعاتی و نشراتی روس در ارگان‌های تبلیغی افغانستان امور کلیدی و محوری را در دست گرفتند. (تنویر، ۱۳۷۸: ۳۰۲)

مهم‌ترین نشریه کمونیست‌ها به نام «حقیقت انقلاب ثور» به سردبیری و مدیریت صدیق رهپو و ظاهر طنین ۶ جدی ۱۳۵۸ ش. آغاز به کار کرد که در بر دارنده اخبار، اعلامیه‌ها، مقالات سیاسی و مطالب مارکسیستی-لنیستی بود. (همان: ۳۰۶) در این راستا جراید دیگری نیز در دوره حاکمیت مارکسیست‌ها منتشر شدند که از میان آنها می‌توان به این‌ها اشاره کرد: افغانستان امروز، اخبار هفته، اردو، پیش‌آهنگ، حقیقت سرباز، درفش جوانان، زندگی حزبی، دوستی، فرهنگ خلق، صدای وطن و... (همان: ۳۱۳-۳۰۸)

حاکمیت مارکسیست‌ها و اشغال افغانستان توسط روسها به تشکیل و گسترش نهضت مقاومت اسلامی در این کشور منتج شد و سپس مهاجرت-های وسیع افغان‌ها به دو کشور همسایه ایران و پاکستان، جامعه افغانی را وارد

مرحله جدیدی از تاریخ معاصرش ساخت و در این مرحله پا به پای سایر تحركات اجتماعى و سياسى، در عرصه مطبوعات و روزنامه نگارى نيز تحول به وجود آمد و مطبوعات ويژه مقاومت اسلامى با ادبيات ويژه خویش شکل گرفت که غالباً در ضدیت با مارکسیزم، تجاوز شوروى سابق و جنایات عوامل دست نشانده آن کشور در افغانستان و در دفاع از اسلام و میهن، هر چند به لحاظ کیفی در درجات متفاوت، ولکن از حیث کمی در سطح زیاد و وسیع، اخبار، گزارش ها، مصاحبه ها، مطالب، مقالات، عکس ها و... را منتشر می ساخت و حتى الامکان سعی می شد تا سهمی در مبارزات آزادى بخش کشور گرفته و برخی واقعیات اشغال کشور و مبارزه ملت افغانستان را منعکس سازد و این چنین بود که ده ها جریده و مجله در میان حلقه های مختلف مجاهدین و مهاجرین به وجود آمد که تنها تهیه فهرست آنها می تواند به مقاله جداگانه یی تبدیل شود.

با پیروزی مجاهدین در ثور سال ۱۳۷۱ ش. و تأسیس دولت اسلامى در افغانستان، شمار زیادى از جراید نهضت مقاومت به داخل کشور منتقل شد، ولى در اثر جنگ های خونین و ویران گر گروهی و حزبی، گسترش ناامنى و ایجاد فضای رعب و وحشت، مطبوعات مقاومت افغانستان نيز سیر قهقرا پیمود و از رشد و بالندگی سال های پیش از پیروزی مجاهدین بازماند و بعدها با حاکمیت طالبان در این کشور، روزنامه نگارى و نشر جراید نيز کاملاً در اختیار رژیم مذهبی قرار گرفت و جرایدى نظیر «شریعت»، «حزب مؤمن»، «الخلافه الاسلامیه» و... در افغانستان صرفاً منعکس کننده اخبار جنگ، فرمان های رهبران طالبان، اعلامیه های دولتی و دیگر دیدگاه های گروه طالبان

گردید و چون این گروه به سرکوب مخالفان و معترضان و نادیده انگاشتن قانون اساسی اعتقاد داشتند، جراید آزاد و مخالف نیز هیچ گونه مجال چاپ و انتشار در داخل نیافتند.

حادثه تاریخی یازدهم سپتامبر در آمریکا و به تعقیب آن حمله هماهنگ کشورهای متفق به سرکردگی آمریکا علیه طالبان، شکست این گروه و تشکیل دولت موقت بر اساس توافقات کنفرانس بن در آلمان (۲۲ دسامبر ۲۰۰۱) و اعتبار یافتن دو باره قانون اساسی مصوب سال ۱۳۴۳ ش. حداقل برای دوره انتقالی (مواد ممد برای پروسه آگاهی عامه، ۱۳۸۲: ۴) زمینه را برای آغاز فعالیت جراید و روزنامه‌ها مساعد ساخت و سپس در فضای بازی که از حیث طبع و نشر در افغانستان پدید آمد، جراید آزاد و غیر دولتی نیز شروع به کار کردند و بر اساس اعلام وزارت فرهنگ کشور، شمار آنها در پایان سال ۱۳۸۱ ش. به ۵۰ جریده و ۳۲ مجله در کابل رسید و این در حالی است که ۲۱ جریده و ۶ مجله در ولایات افغانستان فعال می‌باشند. اسامی تعدادی از جراید مذکور عبارتند از: پیام ملت، فردا، نجات، هفته نامه کابل، سیرت، آئینه زن، کلید، حقایق، آوای مردم، کاروان دموکراسی، آفتاب شرق، رسالت، مشاوره دموکراتیک، افغان ملت، نوای بازرگان، عدالت، عروج، هریوا، حقوق مردم، اصلاح ملی، نگاه معاصر، وفاق، رشاد، خط سوم، توسعه و ...

قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲ ش نیز آزادی مطبوعات در افغانستان را مورد تأیید و تأکید قرار داد و در ماده شانزدهم اعلام داشت: «...»

نشر مطبوعات و رسانه‌های گروهی به نام زبان‌های رایج در کشور آزاد می‌باشد» و در این شرایط امید می‌رود که برخی از خواست‌ها و آرزوهای آزاد-اندیشان افغانستان در زمینه مطبوعات آزاد، به دور از سانسور و دیگر اعمال پیش‌گیرانه، جامه تحقق به خود گرفته و عمل آگاهی بخشی توده‌ها، بدون مزاحمت و ممانعتی از سوی حاکمیت‌ها ادامه یابد.

ضمیمه سوم

فرمانده احمد شاه مسعود مشهور به آمر صاحب

احمد شاه مسعود، فرمانده مجاهدین در دوره جهاد و مقاومت، وزیر دفاع دولت اسلامی، در سنبله ۱۳۳۲ ش. در روستای جنگلک از توابع بازارک پنجشیر دیده به جهان گشود. پدرش دگروال دوست محمد از افسران اردو/ارتش افغانستان در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه بود.

مسعود دوره طفولیت خویش را در پنجشیر گذراند و در همان جا شامل مکتب ابتدائیه شد، اما با انتقال خانواده اش به هرات و سپس کابل آموزش و تعلیم متوسطه و لیسه را در این دو شهر فرا گرفت و از لیسه استقلال فارغ شد. سپس در امتحان کانکور سال ۱۳۴۹ ش. شرکت کرد و به انستیتوت پولی تخنیک راه یافت و از حمل سال ۱۳۵۰ ش. تحصیل در انستیتوت مذکور را آغاز نمود. (اندیشمند، ۱۳۹۲).

این سال‌ها، سال‌های فعالیت شدید چپی‌ها و اسلام‌گرایان در مراکز تعلیمی افغانستان است و مسعود که از دوره لیسسه با فعالیت‌های این‌چنینی آشنائی حاصل کرده بود در این مقطع به خصوص پس از آشنائی با حبیب‌الرحمن از اعضای جنبش موسوم به جوانان مسلمان، به جریان مذکور پیوست (احمد شاه مسعود، ۱۳۹۲) و وقتی حبیب‌الرحمن از سوی نیروهای امنیتی حکومت سردار محمد داود در سال ۱۳۵۳ ش. دستگیر شد، وی نیز تحصیل را ترک گفت و از انتظار مخفی شد و زمانی که حبیب‌الرحمن در زمستان ۱۳۵۳ ش. از سوی حکومت وقت اعدام گردید، احمد شاه مسعود نیز به پشاور گریخت و همراه با گروه دیگر از اسلام‌گرایان جوان از سوی نظامیان پاکستانی تعلیم نظامی دید (اندیشمند، همان) و گروه مذکور برای اجرای کودتائی آماده شد که قرار بود علیه حکومت سردار محمد داود، صورت پذیرد و احمد شاه مسعود در اواخر سرطان ۱۳۵۴ ش. همراه با افرادش به ناحیه پنجشیر وارد شد و در اول اسد ۱۳۵۴ ش. دست به قیام زد، اما با واکنش سریع حکومت مواجه شد و پس از دادن ۱۲ نفر کشته احمد شاه مسعود و افرادش به پشاور بازگشتند. (منصور، ۱۳۸۲: ۵۶/اندیشمند، همان)، این شکست موجب شکاف در جمع اسلام‌گرایان جوان شد و به ویژه سرآغاز اختلافی میان گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود گردید که تا پایان عمر مسعود ادامه یافت.

گفته می‌شود در همین زمان مسعود مجبور گردید که به مصر برود و وی بیش از دو و نیم سال در کشورهای شرق میانه به سر برد و به احتمال زیاد آموزش

هاو تعلیمات نبرد چریکی را فرا گرفت و در عملیات نظامی سازمان آزادی-بخش فلسطین در برابر اسرائیل شرکت کرد. (گروموف، ۱۳۷۵: ۱۱۵) کودتای مارکسیستی سال ۱۳۵۷ ش. در کابل، موجب بازگشت مسعود به پشاور شد و در همان آغاز در نقش مترجم با گروهی از خبرنگاران فرانسوی به نورستان سفر نمود، (نورستان در این زمان از سلطه رژیم آزاد شده بود) اما بار دیگر در ۱۷ سرطان ۱۳۵۸ ش. همراه با شماری از مجاهدان جمعیت اسلامی که خود وابسته به آن گروه بود. عازم پنجشیر گردید و عملاً جهاد علیه رژیم مارکسیستی وقت را آغاز نمود. (منصور، همان: ۵۷). وی این بار برای شش هفته جنگ رویاروی با قوای دولتی را انجام داد و در آغاز موفقیت‌هایی به دست آورد، اما پس از برداشتن جراحت در پا و نیز دیگر دشواری‌های ناشی از نبرد جبهه‌ئی، در شیوه مبارزه‌اش تغییر وارد ساخت و به جنگ‌های چریکی و پارتیزانی روی آورد و با توجه به جغرافیای طبیعی دره پنجشیر ۲۲ قرارگاه را در آن ایجاد کرد. (منصور، همان: ۵۹-۵۸).

تجاوز قشون سرخ به افغانستان، جنگ و جهاد احمد شاه مسعود را وارد مرحله جدیدی کرد و وی از این پس نبردهایش را به سه گونه تقسیم کرد: ۱- قطعات محلی ۲- قطعات متحرک ۳- قطعات مرکزی. به ویژه قطعات متحرک و مرکزی بیشتر زیر تعلیم و تربیه قرار گرفتند و نیروهای اصلی جنگی را در عملیات نظامی تشکیل می‌دادند. قطعات مذکور مکلف به پوشیدن لباس نظامی متشکل از دریشی خاکستری یا سبز رنگ و کلاه پکول بود. (اندیشمند، همان) به ویژه گروه‌های متحرک، قادر بودند دور از پایگاه خویش دست به عملیات بزنند و به دلیل آنکه سبکبار بودند می‌توانستند از

حلقه محاصره بگریزند (روا، ۱۳۶۹: ۲۷۸) و در تابستان سال ۱۹۸۲ رو بهمرفته تعداد افراد نظامی او به بیش از دو هزار و پنجصد نفر رسید و یکی از مهم ترین مناطق استراتژیک افغانستان (دره پنجشیر و اطراف آن) را کنترل می کردند. (گروموف، همان: ۱۱۶) احمد شاه مسعود و نیروهایش در برابر حملات ده گانه قوای مشترک شوروی سابق و رژیم دست نشاندۀ اش به وادی پنجشیر ایستادگی اعجاب برانگیزی کردند.

این حملات در حمل ۱۳۵۹ش، سنبله ۱۳۵۹ش، قوس ۱۳۵۹ش، اسد ۱۳۶۰ش، ثور ۱۳۶۱ش، سرطان ۱۳۶۱ش، حمل ۱۳۶۳ش، سنبله ۱۳۶۳ش، عقرب ۱۳۶۳ش. و سرطان ۱۳۶۴ش. صورت گرفت. (اندیشمند، همان) روسها پس از حمله ششم در سرطان ۱۳۶۱ش. پیشنهاد آتش بس کردند و در نتیجه احمد شاه مسعود و نمایندگان سپاه چهلیم شوروی سابق موافقتنامه‌ای را امضاء کردند که بر اساس آن مسعود تعهد سپرد بر روی کاروان‌های نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی، آتش نگشاید (گروموف، همان: ۱۱۷) و جانب شوروی نیز متعهد می شد که مقداری لوازم، وسائل و مواد مورد نیاز را برای رفع نیازمندی‌های مادی پنجشیر و نواحی دیگر مربوط شاهراه سالنگ تدارک نماید، (حکمتیار، ۱۳۷۹: ۴۱) اما این آتش بس، به عنوان یک عمل تاکتیکی قلمداد شد، زیرا مانع حمله‌های احمدشاه مسعود در جاهای دیگر نگردید. (آدمک، ۱۳۸۸: ۲۶۶) آتش بس کمتر از دو سال ادامه یافت و طی این مدت، مسعود با گردآوری فرماندهان جمعیت اسلامی در پروان، کاپیسا، کابل، بغلان، کندز، بدخشان و تخار بنیاد شورای نظامی را در ۱۵ قوس ۱۳۶۲ در ولسوالی اشکمش ولایت تخار گذاشت که سپس فرماندهان دیگر احزاب

همسو نیز بدان پیوستند و تا ثور ۱۳۷۱ ش. پنج بار تشکیل جلسه داد (اندیشمند، همان)، و این برخلاف استراتژی شوروی‌ها بود که بر اساس تفرقه میان گروه‌های قومی و تنظیمی مجاهدین نهاده شده بود. (روا، همان: ۲۷۸) بنا بر این نفوذ احمد شاه مسعود در حد زیادی افزایش یافت و بر اساس یک گزارش محرمانه روسی، شمار مجاهدین زیر فرمانش به ۵۰۰۰۰ نفر رسید (پلاستون، ۲۰۰۱: ۹۴) و در میان هوادارانش عنوان «آمر صاحب» گرفت.

این شورا پس از پیروزی مجاهدین و تشکیل دولت اسلامی در کابل، ملغی اعلام شد و اعضایش در حزب جمعیت اسلامی به فعالیت خویش ادامه دادند. («احمدشاه مسعود»، ۱۳۹۲)

با پایان یافتن مدت آتش‌بس، یک محکمه رژیم کابل، احمد شاه مسعود را با اشارهٔ بیرک کارمل محکوم به اعدام کرد و سازمان استخبارات رژیم و نیز کا.جی.بی. در صدد قتل وی برآمد تا جایی که به نوشتهٔ گروموف ماموران کا.جی.بی. بیش از ده بار به مسکو گزارش دادند که مسعود به دست آنان کشته شده است. (گروموف، همان: ۱۲۱)، اما این حکم در زمان اعلام مشی مصالحه ملی از سوی دوکتور نجیب الله ملغی اعلام شد (گروهی از دانشمندان انستیتوی نظامی روسیه، ۱۹۹۹: ۲۹۴) و وی به مسعود کرسی بلندی را در حکومت خود پیشنهاد کرد، ولیکن مسعود با قاطعیت آن را رد نمود (پلاستون، همان: ۹۴) با خروج نیروهای شوروی در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ جنگ و مبارزهٔ مسعود وارد مرحلهٔ تازه‌ئی شد، در این مرحله وی از یک سو تلاش نمود تا به منظور آماده ساختن مجاهدین برای تعرض‌های استراتژیک اردوی

منظمی به میان آید و از جانب دیگر با جنرالان و افسران نظامی و بلند پایه گان حکومت که مایل به همکاری با مجاهدین باشند، ارتباطات پایداری قایم کرد، بنابر این اردو/ارتش منظم ده هزار نفری را سازمان داد (اندیشمند، همان)، در عین حال با بلند پایه گان حکومت روابطی را برقرار ساخت و بزرگان رژیم دست نشاندۀ مانند جنرال نبی عظیمی معاون وزیر دفاع، آصف دلاور لوی درستیز، بابۀ جان قوماندان لوای ۵۵ و جنرال مومن قوماندان لوای ۷۰ مستقر در حیرتان و ده‌ها جنرال دیگر با احمد شاه مسعود قول همکاری دادند. (منصور، همان: ۷۱) در همین زمان که روزهای آخر حکومت دوکتور نجیب بود، وی (نجیب) ضمن بیانیه‌ئی از مسعود به حیث «قهرمان جهاد افغانستان» نام برد، (احمدشاه مسعود، ۱۳۹۲) اما احمد شاه مسعود در زمستان ۱۳۷۰ ش. با استفاده از زمینه‌های ضعف داخلی رژیم که پس از خروج قوای شوروی به میان آمده بود، به ویژه پس از آنکه شهر مزار شریف از کنترل رژیم خارج شد، مراکز نظامی و اداری رژیم در ولایات پروان، کاپیسا و نیز شمال کابل به شمول میدان هوائی بگرام را با همکاری افسران و نظامیان رژیم در حمل ۱۳۷۱ متصرف شد و همزمان احمد شاه مسعود با عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری و شمار دیگر از فرماندهان در جبل السراج اساس اتحادی را گذاشتند که سپس به نام «ائتلاف شمال» شهرت یافت (طنین، ۱۳۷۴: ۳۷۰) در این حال دوکتور نجیب رئیس جمهور نیز در اواخر ماه حمل به دفتر سازمان ملل در کابل پناه برد و عملاً کابل به زیر کنترل مجاهدین در آمد (ثور ۱۳۷۱).

شورای رهبری مجاهدین در پشاور در روز ۵ ثور ۱۳۷۱، احمد شاه مسعود را به عنوان وزیر دفاع و رئیس شورای فرماندهان اعلام نمود. (احمدشاه مسعود، همان) و چون پایتخت کشور عمدتاً در تصرف نیروهای احمد شاه مسعود و متحدینش قرار گرفت، جنگ‌ها و تعرضات شدیدی از سوی رقبای و عمدتاً نیروهای حزب اسلامی به رهبری حکمتیار در کابل صورت گرفت و این شهر در طول ۴ سال و پنج ماهی که در اختیار مجاهدین بود شاهد حوادث بسیار غمباری شد.

به نوشته حفیظ منصور از اعضای جمعیت اسلامی و از هواداران احمدشاه مسعود «برای تصرف شهر کابل میان حکمتیار و مسعود یک رقابت شدید نظامی وجود داشت که به یاری عوامل دیگر به یک درگیری تمام عیار بدل شد و در اثر آن شهر کابل به ویرانه مبدل گردید و مردم... نسبت به تمام گروه‌های جهادی متفر گردیدند.» (منصور، همان: ۷۲) این وضعیت باعث ظهور گروه جدید در عرصه سیاسی افغانستان به نام طالبان گردید و مسعود که از سوی رقبایش در کابل زیر فشار بود، خود به استقبال آنان در میدان شهر شتافت (اوایل سال ۱۳۷۵ ش.) و با ملایبانی دیدار نمود، اما این گروه همچنان به پیشروی خویش ادامه داد و احمد شاه مسعود ۱۸ ماه و ۱۲ روز در برابر آنان ایستادگی کرد، ولی سرانجام وی که جنگ در شهر کابل را ویرانگر و خطرناک می‌شمرد روز ۵ میزان ۱۳۷۵ ش. به جانب زادگاهش پنجشیر عقب نشست. (منصور، همان: ۷۶) وی در آنجا، باری دیگر مقاومت را سازمان داد و «شورای عالی دفاع از وطن» را با اشتراک عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت و عبدالرشید دوستم به وجود آورد و در همان حال سعی نمود تا

روابط خویش با جامعه بین‌المللی که در زمان حضورش در کابل چندان شفاف نبود، مستحکم سازد و در همین راستا سیزدهم حمل ۱۳۸۰ش. به فرانسه سفر کرد و در مذاکرات و گفتگوها با مقامات جامعه اروپا، اهداف مبارزه‌اش علیه طالبان را به آنان بازگو ساخت. (اندیشمند، همان) احمدشاه مسعود سر انجام روز هجدهم سنبله ۱۳۸۰ش. توسط دو نفر تروریست مراکشی‌الاصل وابسته به القاعده به نام‌های عبدالستار دهمن (با پاسپورت جعلی بلژیکی به نام محمد کریم توزانی) و السویر کارگر ساختمانی شهر بروکسیل بلژیک (به اسم محمد قاسم بقالی) که خود را خبر نگار معرفی کرده بودند مورد حمله انتحاری قرار گرفت و به شهادت رسید و روز ۲۶ سنبله ۱۳۸۰ در تپه سربچه واقع در پنجشیر به خاک سپرده شد. (اندیشمند، همان) وی در این زمان ۴۸ سال داشت.

احمد شاه مسعود در سال ۱۳۶۶ش. ازدواج کرد و از وی یک پسر و پنج دختر باقی مانده اند.

ضمیمه چهارم

عروج و سقوط دو کتورنجیب الله، آخرین رئیس جمهور رؤیم مارکیستی افغانستان

نجیب الله در ۱۵ اسد سال ۱۳۲۵ در ناحیه مراد خانی کابل زاده شد. پدرش اختر محمد اصلاً از قوم احمدزی پشتون های غلجی پکتیا بود که در سال های دهه ۱۳۴۰ ش. به حیث وابسته تجاری کنسولگری افغانستان در پشاور وظیفه اجرا می کرد.

نجیب الله آموزش های ابتدائی و متوسطه را از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ ش. در ابتدائیه ده افغانان و لیسه حبیبیه کابل به انجام رسانید. (زندگی نامه نجیب الله، ۱۳۹۲) وی در سال ۱۹۶۴/ وارد پوهنزی/دانشکده طب کابل شد و در سال ۱۹۷۵ م. سند تحصیلی خویش را به دست آورد. آغاز فعالیت سیاسی نجیب الله نیز به همین زمان و سال ۱۳۴۴ ش. می رسد که وی عضویت جناح

پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به دست آورد و یکی از فعال ترین اعضای این حزب و از شاگردان و حامیان جدی ببرک کارمل (پلاستون، ۲۰۰۱: ۵۷). و از نزدیکان میر اکبر خیبر افسر پولیس حکومت وقت به حساب می آمد (اندیشمند، ۱۳۹۲: ۱۲) وی در همین هنگام که هنوز محصل بود به دلیل فعالیت سیاسی در سال های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ دو بار زندانی شد (اول بار ۴ ماه، و بار دوم ۹ ماه را در زندان سپری کرد) و در همین دوران که پوهنتون کابل به مرکز فعالیت سیاسی جناح های مختلف تبدیل شده بود، افزون بر ایشان اشخاص دیگری مانند گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود و... در آن فعال بودند وی به دلیل جدیت و به کار اندازی نیروی سرشار جوانی خود در میان محصلان لقب «گاو» گرفت. (پلاستون، همان: ۱۲۱) ارتباط و همراهی نجیب با جنبش محصلان ادامه یافت و در زمان وقوع کودتای مارکسیستی ۱۳۵۷ وی رئیس اداره امور محصلان پوهنتون کابل بود. پس از کودتا، نجیب الله که مناسبات تنگاتنگی با ببرک کارمل داشت و عضو شورای انقلابی رژیم جدید شده بود، به عنوان منشی کمیته شهری حزب در شهر کابل گماشته شد (پلاستون، همان: ۳۹) به زودی روابط دو جناح خلق و پرچم بهم خورد و این بار رهبران پرچمی از کشور محترمانه تبعید شدند؛ ببرک کارمل به پراگ، اناهیتا راتب زاده به بلگراد و نجیب الله در ماه سرطان ۱۳۵۷ به سمت سفیر افغانستان در تهران مقرر شد، اما در ماه میزان همان سال، نجیب الله از وظیفه اش سبکدوش گردید و وی در این حال افزون بر لوازم سفارت افغانستان در تهران مبلغ سه صد هزار دالر دارائی سفارت را نیز با خود برد (پولی که تا پایان عمر حساب آن را پس نداد) (حسن شرق، بی تا: ۱۶۵).

نجیب الله در همین زمان سفرهایی به فرانسه و یوگسلاویا نمود و مدتی را در مسکو گذرانید، اما با اشغال افغانستان توسط قوای شوروی وقت در ماه جدی ۱۳۵۸، وی نیز به کشور بازگشت و کا.جی. بی سازمان جاسوسی شوروی وی را به رهبری خدمات اطلاعات دولتی افغانستان (خاد) که به سال ۱۹۸۰م. به جای پولیس مخفی حفیظ الله امین تاسیس گردید، گماشت (پلاستون، همان: ۴۵) و گئورگی کورنینکو معاون اول وزارت خارجه شوروی و مشاور خارجی کمیته مرکزی حزب کمونیست، نجیب الله را فرزند موی طلائی کا.جی. بی. خواند (کوردووز، ۱۳۷۹: ۲۵۳/ اندیشمند، همان: ۱۵). در این زمان تمام کارهای سازمانی و پرورش پرسونل برای خاد را کا.جی. بی. انجام می داد. (پلاستون، همان: ۴۵) وی در هنگام تصدی ریاست خاد، مراحل ترقی را پیمود، به عنوان عضو کمیته مرکزی و سپس دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب در آمد و در این مقام نه تنها کار ارگان های دولتی در میان قبایل را رهبری می کرد بلکه با رهبران مخالفان مسلح و سیاسی نیز در تماس بود و به عنوان رئیس ارگان های امنیتی، تجربه بزرگی در کارهای حزبی، دولتی، سیاسی و اقتصادی به دست آورد. (همان: ۵۶ و ۵۵) وی در این مدت برای مقاصدش میلیاردها افغانی پول را که متعلق به مردم افغانستان بود، بدون کنترل و غیرقانونی به مصرف رسانید. (همان: ۴۶) توانائی ها و ابتکارات نجیب طی این مدت نظر تصمیم گیرندگان در شوروی سابق را به خود جلب کرد و وقتی در ماه مارچ سال ۱۹۸۶م. که کارمل برای درمان در مسکو به سر می برد، کا.جی. بی. به او پیشنهاد کرد که از پست منشی عمومی حزب به نفع نجیب الله کنار برود، ولی پست تشریفاتی ریاست شورای انقلابی را

همچنان در دست داشته باشد (کوردووز، همان: ۲۱۰) هنگامی که کارمل در اول ماه می به کابل عزیمت کرد، در دوم ماه می ولادیمیر کریچکف رئیس اطلاعات خارجی کا. جی. بی. در کابل به سراغش رفت، اما کارمل هشدار داد که «برکناری اش فوران خشم و نارضایتی و ... را به دنبال دارد. پس از آن او (کارمل)، ناگهان پریشان حال شده، زبانش بند آمده گریست» (همان: ۲۱۱). با وجود مخالفت کارمل این انتقال که دستگیر پنجشیری آن را کودتا نامیده است صورت گرفت و نجیب الله در ۱۴ ثور ۱۳۶۵ ش. به حیث منشی عمومی حزب تعیین شد. (پنجشیری، ۱۳۷۷: ۱۲۴) به باور پنجشیری در کارگسترده تبلیغاتی، نجیب و مشاوران شوروی شرایط برکناری کارمل را مساعد ساخته بود (همان: ۱۲۵) و در واقع در مسکو نجیب الله را به سمت منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان برگزیدند. (گروموف، ۱۳۷۵: ۱۵۴) از این پس نجیب الله بیش از یک و نیم سال در سردرگمی به سر می برد، زیرا کارمل کماکان بر صدر شورای انقلابی تکیه زده بود و لذا نجیب الله در صدد برآمد، تا از طریق شوروی ها به حضور کارمل در حزب و دولت پایان دهد. (اندیشمند، همان: ۲۰) در سند محرمانه‌ئی که از سوی گروموف انتشار یافته آمده است که رفیق نجیب «در گفتگوها با رفیق وارتنسف و همچنان در دیگر گفت و شنودها... به ویژه تاکید می کرد که هرچه زودتر باید بیرک را از عضویت دفتر سیاسی (بیروی سیاسی) کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و از ریاست شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان برکنار کرد» (گروموف، همان: ۱۵۶) سلطان علی کشتمند نیز به این خواست نجیب الله اشاره نموده و می نویسد که او

(نجیب) «کارمل را در مقام رئیس شورای انقلابی برای ادامه کار خویش مانع جدی می‌شمرد. بدین لحاظ او با پافشاری از شوروی‌ها تقاضا نمود تا ببرک کارمل را برای اقامت به اتحاد شوروی فرا خوانند.» (کشتمند، بی تا: ۹۸۵) از این رو در اواخر ۱۹۸۶م. گورباچف به انتقاد از ببرک کارمل پرداخت که پس از برکنار شدن از منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، هنوز پست تشریفاتی ریاست شورای انقلابی را در دست دارد. آناتولی دوبری نین معاون بین‌الملل کمیته مرکزی نیز اظهار داشت که «باید از شر کارمل خلاص شد» (کوردووز، همان: ۲۱۶). بنابر این در نتیجه فشار شوروی‌ها و فعالیت نجیب در داخل، کارمل از تمامی پست‌ها استعفا داد و وادار به خروج از کشور و اقامت در مسکو گردید و نجیب‌الله پس از احراز ریاست شورای انقلابی (سپتمبر ۱۹۸۷) در نتیجه فیصله لویه جرگه نومبر ۱۹۸۷م. برای هفت سال به عنوان رئیس جمهوری افغانستان برگزیده شد، (کشتمند، همان: ۹۸۵) اما چنانکه ملاحظه شد وی شدیداً زیر تاثیر و کنترل سر مشاور روسی اش ویکتور پتروویچ (Viktor petrovich plinic) قرار داشت و این شخص (پتروویچ) «در تمام مسایل و شؤون زندگی و ماشین دولتی دوکتور نجیب الله دخالت می‌کرد... به طوری که بدون اجازه و دستور وی مقامات ریاست جمهوری هیچ کاری انجام داده نمی‌توانستند»، (عظیمی، ۱۳۷۸: ۳۳۳) اما با این وصف نجیب‌الله در دوره ریاست جمهوری خود دست به اصلاحات وسیع در نظام و سیاست‌های حزبی وارد کرد و به نوشته کشتمند «نجیب تواضع و توازن لازم را در مناسبات خود با حزب، حکومت و مردم حفظ می‌کرد و هنوز فریفته قدرت نشده بود.» (کشتمند، همان: ۹۸۶) اما به نظر دستگیر

پنجشیری از جناح خلق «نجیب با تصرف رهبری حزبی و دولتی، مقامات کلیدی قوای مسلح و سازمان‌های اجتماعی و ستره محکمه و شورای ملی را به دار و دسته عظمی طلب خویش سپرد. (پنجشیری، ۱۳۷۷: ۱۳۹) با همه این احوال در جمله اقدامات مهم او یکی اعلام سیاست مصالحه ملی در ۱۱ جدی ۱۳۶۵ ش./اول جنوری ۱۹۸۷ م. بود که به نحوی از واقع بینی او حکایت می‌کرد و بر اساس این برنامه قطع یک جانبه جنگ از سوی دولت، اعلام روزهای بازدید مخالفین از شهرها با حفظ امنیت ایشان، تامین تماس با فرماندهان مخالفین رژیم و ایجاد تسهیلات برای تشکیل نمایندگی‌های تنظیم‌های جهادی در شهر کابل قرار داشت، (کشتند، همان: ۹۸۸) اما بر اساس یک سند محرمانه، از این برنامه نجیب هیچ یک از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک پشتیبانی نمی‌کردند (گروموف، همان: ۱۶۰).

در جمله اقدامات مهم او یکی تغییر قانون اساسی بود که از سوی لویه جرگه (قوس ۱۳۶۶ و جوزای ۱۳۶۹) مورد تصویب قرار گرفت که بر اساس آن، نام جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل یافت. آزادی‌های زیادی برای شهروندان کشور از جمله آزادی رسانه‌ها و تشکیل احزاب سیاسی مورد قبول قرار گرفت. در این قانون احترام به دین مقدس اسلام و پیروی از آن برای دولت الزامی دانسته شد. در همین راستا ده‌ها نفر از خلقیان طرفدار حفیظ‌الله امین از زندان رهایی یافتند و به مناصب دولتی گماشته شدند. (اندیشمند، همان: ۳۶-۳۵)

پدیده دیگر مهم سیاسی عصر او همچنین توافق مذاکرات ژنو میان افغانستان و پاکستان بود که بر اساس آن تمامی نیروهای نظامی شوروی بر اساس یک جدول زمان بندی شده تا ۲۶ دلو ۱۳۶۷ خارج شدند. اتاق‌های دوستی افغان- شوروی در موسسات تعلیمی و تحصیلی تعطیل شد و اداره‌های مشاورین شوروی در دواير و دفاتر رسمی لغو گردید. (اندیشمند، همان: ۳۶/ کوردوز، همان: ۴۱۲-۲۰۸)

همچنین حزب حاکم دموکراتیک خلق در جون ۱۹۹۰ م. / سرطان ۱۳۶۹ کنگره خویش را دایر ساخت، نام خود را به حزب وطن و برنامه حزبی مارکسیستی-لنینیستی خود را به سمت ملی گرائی تغییر داد و پرچم حزب از رنگ سرخ به رنگ آبی در آمد. (اندیشمند، همان ۳۶، عروج و سقوط داکتر نجیب، ۱۳۹۲) و به نظر پنجشیری «از محتوای دموکراتیک و انقلابی تهی شد» (پنجشیری، همان: ۱۸۵). با وجود این اصلاحات، سنگینی سایه اقدامات نجیب در زمان تصدی ریاست خاد، سابقه مارکسیستی حزبش، وابستگی مفرط به شوروی سابق و به ویژه اختلافات درون جناحی حکومت، مانع اعتماد ملی بر اقدامات وی شد و در این شرایط از یک طرف اقدام نظامی ناکام جنرال شهنواز تنی صورت گرفت که فکر می کرد با داشتن ۵۰۰۰ نفر پیاده، ۷۰ عراده تانک و ۴۰ ضرب توپچی قوت‌های دافع هوا و نیز حمایت نیروهای گلبدین حکمتیار (عظیمی، همان: ۴۰۶) رژیم او را از پا در آورد. کودتای مزبور در روز ۱۶ حوت ۱۳۶۸ موجب ۱۵۰ نفر تلفات و ۳۰۰ نفر زخمی گردید، (همان: ۴۲۰) اما موجب شد که نجیب حدود ۲۰۰۰ نفر از خلقیان به شمول ۵۶ نفر از جنرالان، پیلوتان و دیگر افسران این جناح را زندانی و ۵۰

نفر دیگر را اعدام نماید (پنجشیری، همان: ۱۴۹) از جانب دیگر تنظیم‌های جهادی نیز بدون انعطاف به جنگ و مبارزه خویش علیه رژیم ادامه دادند و در مجموع، به دلایل داخلی، منطقه‌ای و جهانی حکومت نجیب نتوانست که بپاید به خصوص پیوستن جنرال عبدالرشید دوستم فرمانده عمده شبه نظامیان به مخالفان، نجیب را با فروپاشی حتمی مواجه ساخت و وی که همه چیز را از دست رفته تلقی می‌کرد روز آخر ماه حمل ۱۳۷۱ ش. تصمیم به خروج از کشور گرفت، اما در میدان هوایی کابل از فرار او به خارج توسط شبه نظامیان ازبک به فرماندهی جنرال عمر آقا متعلق به لشکر ۵۳ پیاده عبدالرشید دوستم مخالفت به عمل آمد، محافظان وی خلع سلاح شدند و نجیب که طرح بنین سوان را نیز شکست خورده می‌پنداشت به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد. (ارغنداوی، ۱۹۹۷: ۳۷۱ / پلاستون، همان: ۱۱۱) نجیب حدود پنج سال در دفتر مذکور ماند از این پس روسای جمهوری که در کابل روی کار آمدند از سازمان ملل خواستار سپردن نجیب الله به ایشان بودند، اما با این تقاضاها مخالفت به عمل آمد و وی در آنجا از طریق تلفن با خانواده و دوستانش تماس داشت. (پلاستون، همان: ۱۱۲-۱۱۱) نجیب سرانجام توسط طالبان بازور از دفتر سازمان ملل بیرون کشیده شد و روز پنجم ماه میزان سال ۱۳۷۵ همراه با برادرش شاهپور احمدزی پس از شکنجه به صورت موهنی به قتل رسید. در مورد عامل قتل وی دو نظر وجود دارد: یک نظر، سازمان استخبارات پاکستان را مقصر می‌داند که با این عمل، خواست خود را از تشویش اینکه مبادا نجیب در آینده و در تبانی با هند، موجب درد سر پاکستان گردد، رها نماید و ملا عبدالرزاق از عوامل آی. اس. آی و وابسته به جمعیت

علمای پاکستان او را به قتل رسانید. نظر دوم خلقی های رقیب وابسته به جنرال شهنواز تنی را که به گروه طالبان پیوسته بودند عامل قتل نجیب و دیگر هوا-داران او در کابل می داند. (پلاستون، همان: ۱۲۰) اما این مرگ درسی شد برای رهبران ائتلاف ضد طالبان، و آن درس این بود که در صورت تسلیمی به طالبان، سرنوشت مشابهی خواهند یافت.

از نجیب الله سه فرزند دختر به نام های هیلی ، اونی و مسکا باقی مانده و خانمش فتانه نوه امیر امان الله خان بود.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی و پشتو

یک - کتاب

۱. آدمک، لودویک، دانشنامه تاریخی افغانستان، مترجمان سید محمد علی رضوانی، محمد تقی منافی، کابل: بلخ، ۱۳۸۸.
۲. _____، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه فاضل صاحب زاده، پاریس: انتشارات پاییز، چ ۲، ۱۳۸۴.
۳. آرنی، جارج، افغانستان، گذرگاه کشورگشایان، ترجمه محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، پشاور: میوند، ۱۳۷۶.
۴. آلن، پی. ایر و کلی، دیتر، حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ترجمه عبدالرحیم پروانی، کابل: میوند، ۱۳۸۳.
۵. آهنگ، محمد کاظم، سیر ژورنالیزم در افغانستان، پشاور: مرکز نشراتی میوند، چ ۲، ۱۳۸۹.
۶. احمدی، حسین، ایران و بریتانیا به روایت اسناد ایرانی موجود در

- انگلستان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹.
۷. ارغنداوی، عبدالعلی، تاریخ شفاهی افغانستان، به اهتمام: صفا اخوان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.
۸. استرآبادی، میرزا محمد مهدی خان، جهان گشای نادری، به اهتمام: سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
۹. اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران، زمینه، تهران، ۱۳۵۹.
۱۰. اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر، چ ۲، ۱۳۷۶.
۱۱. افغانستان در دایرة المعارف تاجیک، گزارنده و ترجمه جلال الدین صدیقی، کابل: میوند، چ ۲، ۱۳۸۳.
۱۲. الفنستون، مونت استوارت، افغانان (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه: محمد آصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
۱۳. اندیشمند، محمد اکرام، دکتور نجیب الله؛ صعود و سقوط در رهبری و حاکمیت، کابل: سعید، ۱۳۹۲.
۱۴. انصاری، فاروق، اوضاع سیاسی و اجتماعی و جغرافیای تاریخی قندهار (بعد از اسلام تا پایان عصر صفوی)، قم: مجلسی، ۱۳۸۰.
۱۵. _____ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان (بررسی موردی قندهار)، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱.
۱۶. _____ هرات، شهرآریا، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۳.

۱۷. برادشر، هنری، افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ترجمه: شورای ثقافتی جهاد، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸.
۱۸. بلخی، شهید سید اسمعیل، مشعل توحید، مرکز مطالعات و تحقیقات انقلاب اسلامی افغانستان، (بی جا)، ۱۳۶۳.
۱۹. بینش، وحید، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، ۱۳۸۸.
۲۰. بینوا، عبدالرئوف، اوسنی لیکوال، کابل: ریاست مطبوعات، ۱۳۴۰.
- ج ۱.
۲۱. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ویرایش: جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۲۲. پلاستون. و. و اندریانف. و، افغانستان در منگنه ژئوپلیتیک، از داود تانجیب، ترجمه عزیز آریانفر، پشاور: میوند، ۲۰۰۱.
۲۳. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک افغانستان، پشاور: فضل، چ ۳، ۱۳۷۷.
۲۴. پولادی، حسن، هزاره‌ها، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان، چ ۲، ۱۳۸۷.
۲۵. تنویر، محمد حلیم، تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، هلند: ۱۳۷۸.
۲۶. جرفادقانی، ابوشرف ناصح، تاریخ یمینی، تصحیح: جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۴، ۱۳۸۲.
۲۷. حایری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دویوہ تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۷۸.

۲۸. حبیبی، عبدالحی، افغانستان، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم: احسانی، چ ۲، ۱۳۷۲.
۲۹. حبیبی، عبدالحی و دیگران، لوی احمدشاه او سلور آینده، کندهار: بینوا، ۱۳۸۳.
۳۰. حسینی منشی، محمود، تاریخ احمدشاهی، تحشیه و تعلیق از سرور همایون، پشاور: دانش، ۱۳۷۹.
۳۱. حسینی جامی، منشی محمود، تاریخ احمدشاهی، تصحیح: دکتور زرگری نژاد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
۳۲. حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان، چهره‌های عریان، ایران: مداد، ۱۳۷۹.
۳۳. خافی، میرزا یعقوب علی، پادشاهان متأخر افغانستان، پشاور: مرکز نشراتی میوند، چ ۲، ۱۳۷۷.
۳۴. خسروشاهی، سیدهادی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۰.
۳۵. دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در افغانستان، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۷۵.
۳۶. دایرةالمعارف آریانا، کابل: انجمن آریانا دایرةالمعارف، ۱۳۳۵، ج ۱ و ۵.
۳۷. درانی، سلطان محمدخان، تاریخ سلطانی، بمبئی: کارخانه محمدی، ۱۲۹۸ق.
۳۸. دوپری، لوئیس، افغانستان، (تاریخ و جغرافیا)، ترجمه: جعفر رسولی،

قم: نشر مترجم، ۱۳۷۹.

۳۹. رات جنز، کارل، افغانستان، مروری بر نشست مانهایم، ترجمه: سید محسن محسنیان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

۴۰. رشتیا، سید قاسم، افغانستان در قرن نوزده، پشاور: مرکز نشراتی میوند، چ ۴، ۱۳۷۷.

۴۱. رشید، احمد، طالبان (اسلام، نفت و بازی بزرگ)، مترجمان اسدالله شفائی و صادق باقری، ناشر دانش هستی، (بی جا)، ۱۳۷.

۴۲. رواء، اولیه، افغانستان، اسلام و نوگرانی سیاسی، ترجمه ابوالحسن مقدم، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.

۴۳. ریاضی هروی، محمدیوسف، عین الوقایع، به کوشش: محمد آصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۶۹.

۴۴. زلمی، محمدولی، د کندهار مشاهیر، کابل: اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۹.

۴۵. زمانی، وثوق، آشوراده و هرات؛ دو کمین گاه استعمار، تهران: گویا، ۱۳۶۳.

۴۶. ستیوارت، ریه تالی، جرقه های آتش در افغانستان، ترجمه: یارمحمد کوهسار کابلی، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۰.

۴۷. سعید، خان آقا، سیما و کردار رئیس جمهور شهید، پشاور: مرکز نشراتی سعید، چ ۲، ۱۳۸۲.

۴۸. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان، به کوشش ایرج افشار سیستانی، تهران: نسل دانش، ۱۳۶۹.

۴۹. سیستانی، محمد اعظم، علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ، پشاور: دانش، ۱۳۸۳.
۵۰. شری، محمد حسن، کرباس پوش های برهنه پا، پشاور: سبا (بی تا).
۵۱. شمیم، علی اصغر، از نادر تا کودتای رضاخان میر پنج، تهران: نشر مدبر، چ ۴، ۱۳۷۳.
۵۲. شیرازی خاوری، میرزا فضل الله، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح: ناصر افشارفر، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۸۰.
۵۳. شیرازی، سید حسین، تاریخ درانیان، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹.
۵۴. شیر محمد خان، تاریخ خورشید جهان، پشاور: یونیورسیتی بک ایجنسی، (بی تا).
۵۵. صیقل، امین، افغانستان معاصر، تاریخ مبارزات و بقای یک ملت، با همکاری عبدالغفور روان فرهادی و کریل نور جانوف، ترجمه محمد نعیم مجددی، کابل: سعید، ۱۳۹۴.
۵۶. طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، ۱۳۷۴.
۵۷. عزیز، احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه: نقی لطفی و جعفر یاحقی، تهران: کیهان، ۱۳۷۶.
۵۸. عصمت اللهی، محمد هاشم، نظام مطبوعات افغانستان، تهران: بیکران، ۱۳۶۹.
۵۹. عطایی، ابراهیم، د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه لنده کتنه، کابل:

- مرکز نشراتی میوند، چ ۲، ۱۳۸۲.
۶۰. عظیمی، جنرال محمد نبی، اردو و سیاست (در سه دهه اخیر افغانستان)، مرکز نشراتی میوند، پشاور، ۱۳۷۸.
۶۱. علی آبادی، علیرضا، افغانستان (کتاب سبز)، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۵۷.
۶۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، قم: پیام مهاجر، ۱۳۵۹.
۶۳. _____ افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: جمهوری، چ ۲، ۱۳۷۸، ج ۲.
۶۴. _____، احمد شاه بابای افغان، کابل: مطبعه عمومی، ۱۳۲۲.
۶۵. غفاری کاشانی، قاضی احمد، تاریخ نگارستان، بی جا، حافظ، ۱۴۰۴ ه.ق.
۶۶. غوث، عبدالصمد، سقوط افغانستان، ترجمه محمد یونس طغیان ساکایی، پشاور: دانش، ۱۳۷۸.
۶۷. فراهی، عبدالغفار، افغانستان د دیموکراسی او جمهوریت په کلونوکی، پشاور: کتابخانه دانش، چ ۳، ۲۰۰۳ م.
۶۸. فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، قم: احسانی، چ ۲، ۱۳۷۱.
۶۹. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ج ۱.
۷۰. _____ افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران: عرفان، ۱۳۷۴، ج ۲.

۷۱. قاضی عطاءالله، د پښتنو تاریخ، پشاور: اداره اشاعت سرحد، (۱۹۴۷) ج ۳.
۷۲. کاتب، ملا فیض محمد، سراج التواریخ، تهران: موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، چ ۲، ۱۳۷۲، ج ۱.
۷۳. کاتوزیان، محمد علی همایون، اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳.
۷۴. کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۵۴.
۷۵. کاکر، محمدحسن، افغان، افغانستان و افغان‌ها، تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان، پشاور: اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد، ۱۳۶۷.
۷۶. کشتمند، سلطان علی، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، (بی جا)، ناشر نجیب کبیر، ۲۰۰۲.
۷۷. کشککی، صباح‌الدین، دهه قانون اساسی، کابل: مرکز نشراتی میوند، چ ۳، ۱۳۷۷.
۷۸. کمال، محمدناصر، افغانستان سرزمین آریا، پشاور: دانش، چ ۲، ۱۳۷۷.
۷۹. کوردوز، دیه گو - هاریسون، سلیک. اس، پشت پرده افغانستان، مترجم اسدالله شغائی، انتشارات بین‌المللی هدی، تهران، ۱۳۷۹.
۸۰. کهزاد، احمدعلی، بالاحصار کابل و پیش‌آمدهای تاریخی، پشاور:

- مرکز نشراتی میوند، چ ۲، ۱۳۷۸.
۸۱. _____، رجال و رویدادهای تاریخی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، (بی تا)
۸۲. گالبرایت، جان. کنت، آناتومی قدرت، ترجمه محبوبه مهاجر، سروش، تهران، ۱۳۷۱.
۸۳. گانکوفسکی. یو. و، د درانیانو امپراتوری، ترجمه: گل محمد نورزی، کابل: د افغانستان د علومو آکادیمی، ۱۳۵۷.
۸۴. گروموف، بوریس، ارتش سرخ در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، دفتر مطالعات سیاسی، تهران، ۱۳۵۷.
۸۵. گروهی از پژوهشگران، افغانستان، مجموعه مقالات، ترجمه: مرتضی اسعدی و هوشنگ اعلم، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۶.
۸۶. گروهی از دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی روسیه، جنگ در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، پشاور: میوند، ۱۹۹۹م.
۸۷. گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی و افغانی، زیر نظر آ. د. داویدوف، افغانستان، مسایل جنگ و صلح، ترجمه عزیز آریانفر، تهران: اندیشه، ۱۳۷۸.
۸۸. گروهی از نویسندگان، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان (پژوهش کیمبریج)، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چ ۴، ۱۳۸۱.
۸۹. گروهی از نویسندگان، شورای ائتلاف، زمینه ساز اتحاد شیعیان افغانستان، نشر مؤسسه فرهنگی ثقلین، تهران، ۱۳۷۸.

۹۰. گریگوریان، وارتان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه: علی عالمی - کرمانی، تهران: عرفان، ۱۳۸۸.
۹۱. گلستانه، ابوالحسن، مجمل‌التواریخ، به کوشش: مدرس رضوی، تهران: دانشگاه الزهراء، ۲۵۳۶پ.
۹۲. ماگنوس. رالف. اچ و ادن نبی، افغانستان، روحانی، مارکس و مجاهد، ترجمه: قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.
۹۳. مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران: بنیاد موقوفات افشار، چ ۲، ۱۳۷۱.
۹۴. محمدحیات خان، حیات افغانی، ترجمه: فرهاد ظریفی و عبداللطیف طالبی، کابل: وزارت امور سرحدات، ۱۳۷۰، ج ۱.
۹۵. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران: نشر خودکار ایران، ۱۳۲۸، ج ۱.
۹۶. مستوفی، محمدحسن، زبدة‌التواریخ، به کوشش: بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۵.
۹۷. مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، مجمع‌التواریخ، تصحیح: اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.
۹۸. مروی، محمدکاظم، عالم‌آرای نادری، تصحیح: محمدامین ریاحی، تهران: علمی، چ ۳، ۱۳۷۴.
۹۹. مصباح زاده، محمد باقر، افغانستان قربانی رفقا و برادران، مشهد: سناباد، ۱۳۷۸.
۱۰۰. موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق، تاریخ گیتی‌گشا،

- تهران: اقبال ج ۳، ۱۳۶۳.
۱۰۱. مولایی، جنرال میراحمد، خاطرات و تاریخ، به کوشش: محمدسرور مولایی، تهران: هوای رضا، ۱۳۸۱، ج ۱.
۱۰۲. مولف ناشناس، حدودالعالم من المشرق الى المغرب، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران: ۱۳۶۲.
۱۰۳. منصور، عبدالحفیظ، زندگی نامه مسعود، مجموعه مقالات زیر نام احمد شاه مسعود، شهید راه صلح و آزادی، به کوشش مجیب الرحمن رحیمی، کابل: بنیاد شهید مسعود، ج ۱، ۱۳۸۲.
۱۰۴. میتروخین، واسیلی، ک. ج. ب در افغانستان، ترجمه احمد ضیا رهگذر، کابل: میوند، ۱۳۹۰.
۱۰۵. نوایی، غلام حبیب، امیر حبیب الله کلکانی، کابل: میوند، ۱۳۸۹.
۱۰۶. نوری، نورمحمد، گلشن امارت، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۵.
۱۰۷. ودان، فقیر محمد، دشنه های سرخ، به اهتمام امین الدین سعیدی، (بی جا)، نشر مولف، ۱۹۹۹.
۱۰۸. وکیلی فوفلزایی، عزیزالدین، تیمور شاه درانی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲.
۱۰۹. _____، درةالزمان فی تاریخ شاه زمان، کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۲۷.
۱۱۰. _____، فرهنگ کابل باستان، ج ۱، وزارت اطلاعات و فرهنگ، کابل: ۱۳۸۷.

۱۱۱. _____، هنر خط در دو قرن اخیر، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۲.
۱۱۲. هاپکرک، پیتر، بازی بزرگ، ترجمه: رضا کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۹.
۱۱۳. هاردی، پی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۱۱۴. هارون، الف، داوودخان در چنگال ک. جی. بی، ترجمه: حامد، پشاور: مرکز نشراتی میوند، چ ۲، ۱۳۷۹.
۱۱۵. هنوی، جونس، زندگی نادر شاه، ترجمه: اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۷۷.
۱۱۶. هیوادل، زلمی، د پښتو ادبیاتو تاریخ، پشاور: دانش، ۱۳۷۹، ج ۱.

دو - مقاله

۱۱۷. «ادبیات معاصر افغانستان»، سالنامه کابل، ۳۷-۱۳۳۶.
۱۱۸. افغان جهاد، «متن مرام نامه های تنظیم‌های جهادی»، فصلنامه افغان جهاد، ش ۳، پشاور، ۱۳۶۷.
۱۱۹. «بیانیه تاریخی اول سنبه ۱۳۵۲ رئیس دولت خطاب به مردم»، سالنامه افغانستان، ۵۳-۱۳۵۲.
۱۲۰. «بیوگرافی محمد داوود»، سالنامه افغانستان، ۵۳-۱۳۵۲.
۱۲۱. «پښتو ادب د پیریوپه پوریو کی»، سالنامه افغانستان، ۵۵-۱۳۵۴.
۱۲۲. «چهل سال ژورنالیزم در افغانستان»، سالنامه کابل، ۱۳۳۷-۱۳۳۶.

۱۲۳. حایری، عبدالهادی، «پژوهشی پیرامون مفهوم نوین آزادی از دیدگاه پارسی‌زبانان افغانستان»، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۲، ش ۱، (بهار ۱۳۶۹).
۱۲۴. حکمتیار، گلبدین، «داسلامی نهضت لوری، ژوری»، میثاق ایثار، ۱۳۸۰.
۱۲۵. «خط‌مشی حکومت محمدظاهر شاه»، سالنامه افغانستان، ۱۳۱۲.
۱۲۶. «خط‌مشی محمدداود»، سالنامه افغانستان، ۵۳-۱۳۵۲.
۱۲۷. «خلاصه تاریخ جراید در افغانستان»، سالنامه کابل، ۱۳۱۱.
۱۲۸. «د افغانستان د اسلامی حزب مرام»، نشر حزب اسلامی افغانستان، (بی جا)، ۱۳۷۱.
۱۲۹. رشتیا، سید قاسم، «مطبوعات در افغانستان»، سالنامه کابل، ۱۳۲۶-۱۳۲۵.
۱۳۰. رضوی، سید علی، «سیری در نشر دری افغانستان»، سراج، ش ۱۲.
۱۳۱. رواء، اولیه، «ریشه‌های حزب کمونیست افغانستان»، افغانستان، جنگ و سیاست (مجموعه مقالات)، به کوشش پاپلی یزدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۳۲. سیکل، امین، «دولت ربانی، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی» (مجموعه مقالات)، به کوشش ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد، ۱۳۷۷.
۱۳۳. کهزاد، احمد علی، «زمان‌شاه و فعالیت دستگاه استعماری»، سالنامه افغانستان، ۱۳۲۹.

۱۳۴. «مواد ممدبرای پروسه آگاهی عامه»، دارالانشای کمیسیون قانون اساسی، کابل: ۱۳۸۲.
۱۳۵. «نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی»، سالنامه کابل، ۵۵-۱۳۵۴.
۱۳۶. «نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان»، سالنامه افغانستان، ۱۳۵۸.

سه - مصاحبه

۱. عبدالرشید آرین از موسسان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وزیر در کابینه دولت خلقی، کابل: مصاحبه اختصاصی با نویسنده، ۱۳۸۴.
۲. عبدالحکیم شرعی جوزجانی عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تهران: مصاحبه اختصاصی با نویسنده، ۱۳۸۳.

ب) منابع انترنتی

۱. «احمد شاه مسعود» (آخرین تاریخ دسترسی ۱۳۹۲/۱۱/۲۹) به نشانی: www.massoudhero.c
۲. «احمد شاه مسعود» (آخرین تاریخ دسترسی ۱۳۹۲/۱۱/۲۹) به نشانی: www.fa.wikipedia.co
۳. «عروج و سقوط داکتر نجیب الله»، (آخرین تاریخ دسترسی ۱۳۹۲/۱۱/۷)، به نشانی: www.Kabul.press.org

۴. اندیشمند، محمد کرام، «زندگی نامه احمد شاه مسعود» (آخرین تاریخ دسترسی ۱۳۹۲/۱۱/۲۹) به نشانی: www.msmpress.com.

ج) منابع لاتین

1. Dupree , Louis , Afghanistan , New york : oxford university press , 1997.
2. Encyclopaedia of Afghanistan, edited by bajpai and s.ran, new delhi: anmol publications- vol.1.
3. Noelle , Christen , State and Tribe in 19th century Afghanistan , Curzon press , 1997.
4. Olesen , Asta , Islam and Politics in Afghanistan , London : corzun press , 1995
5. Roy, Oliver , Islam and Resistance in Afghanistan , Newyork :combridge University press , Secand edition , 1990 .
6. Sykes , percy , A History of Afghanistan , New Delhi : Munshirom Manohalal publishers , 2002.